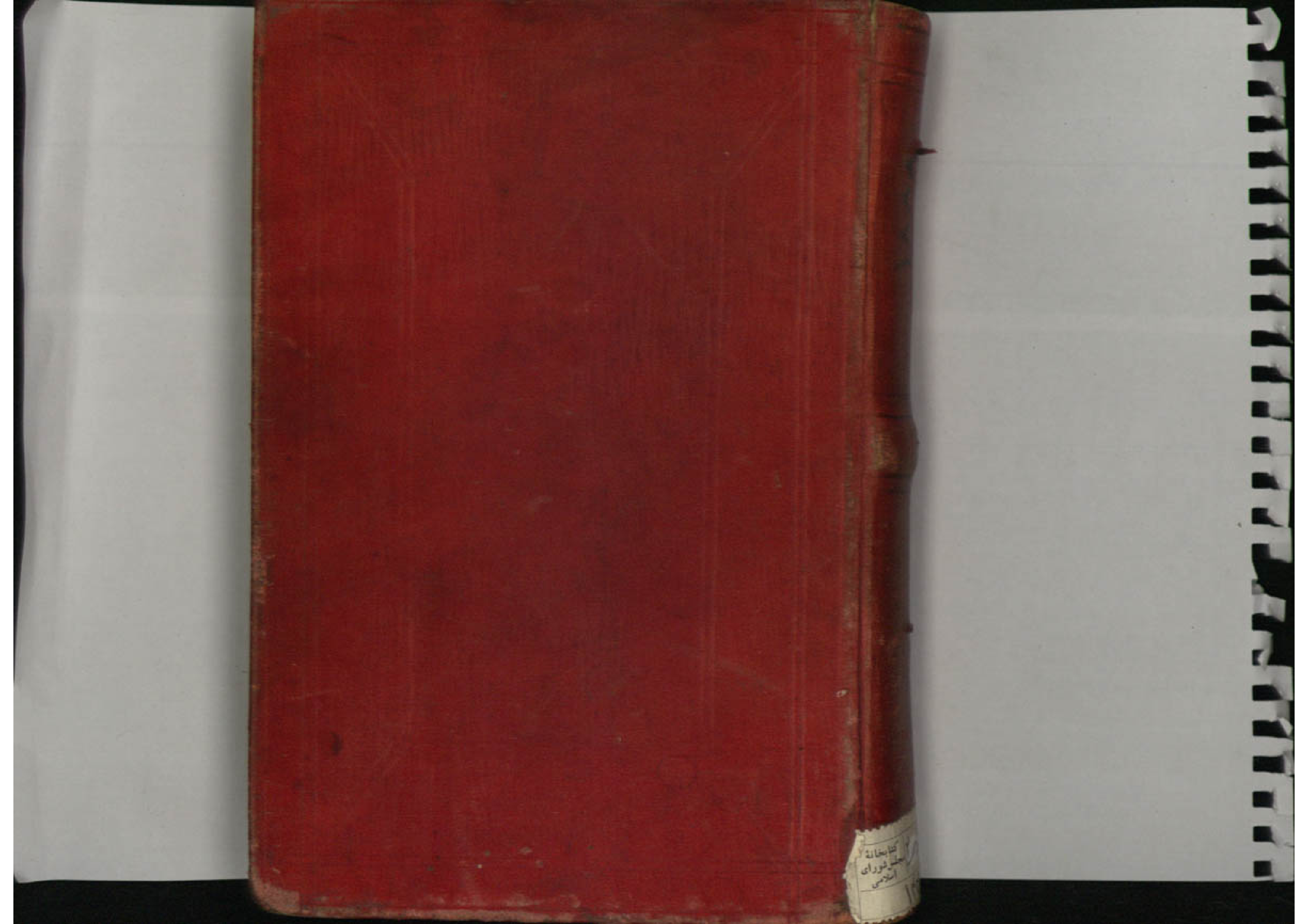
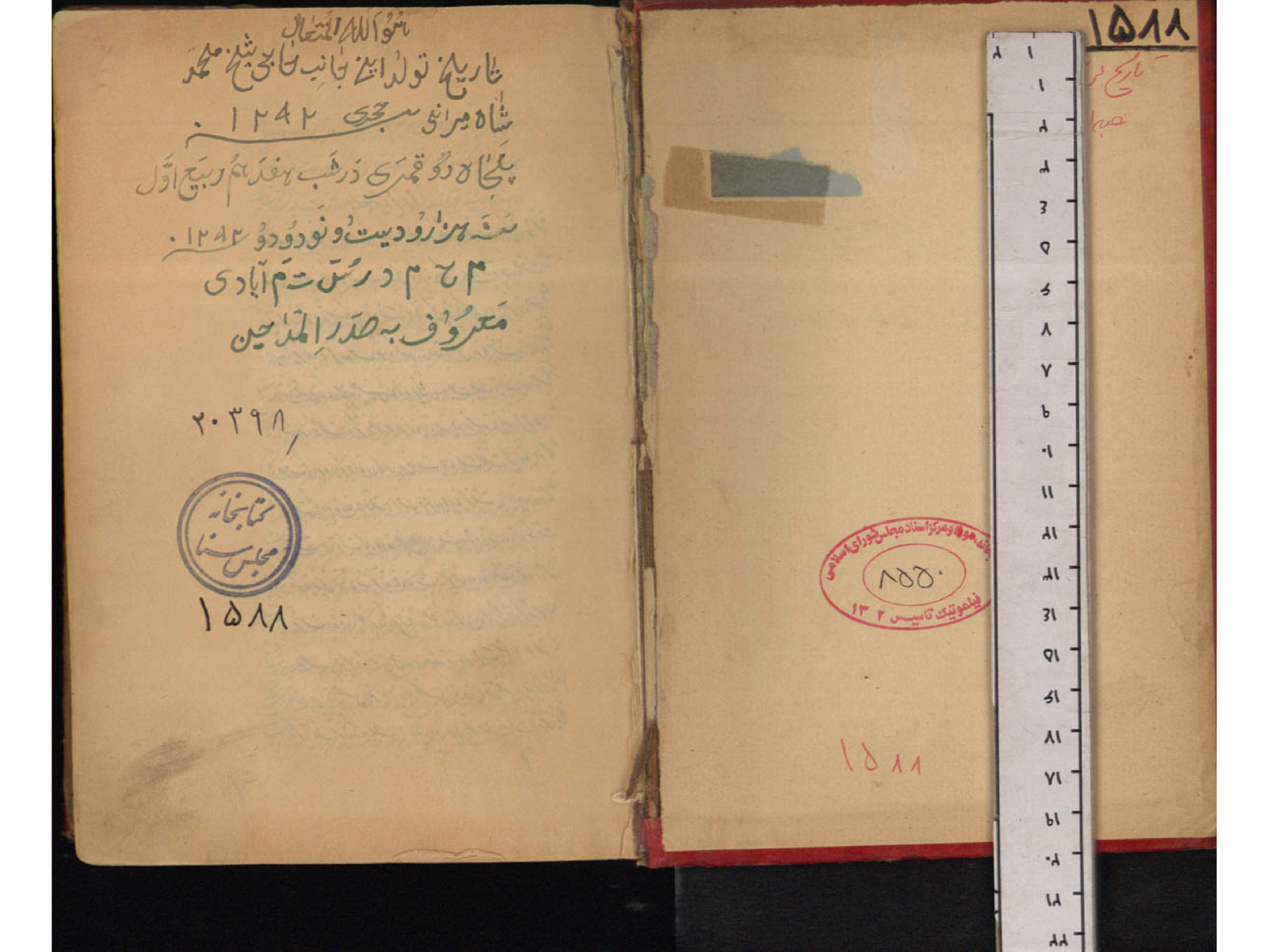
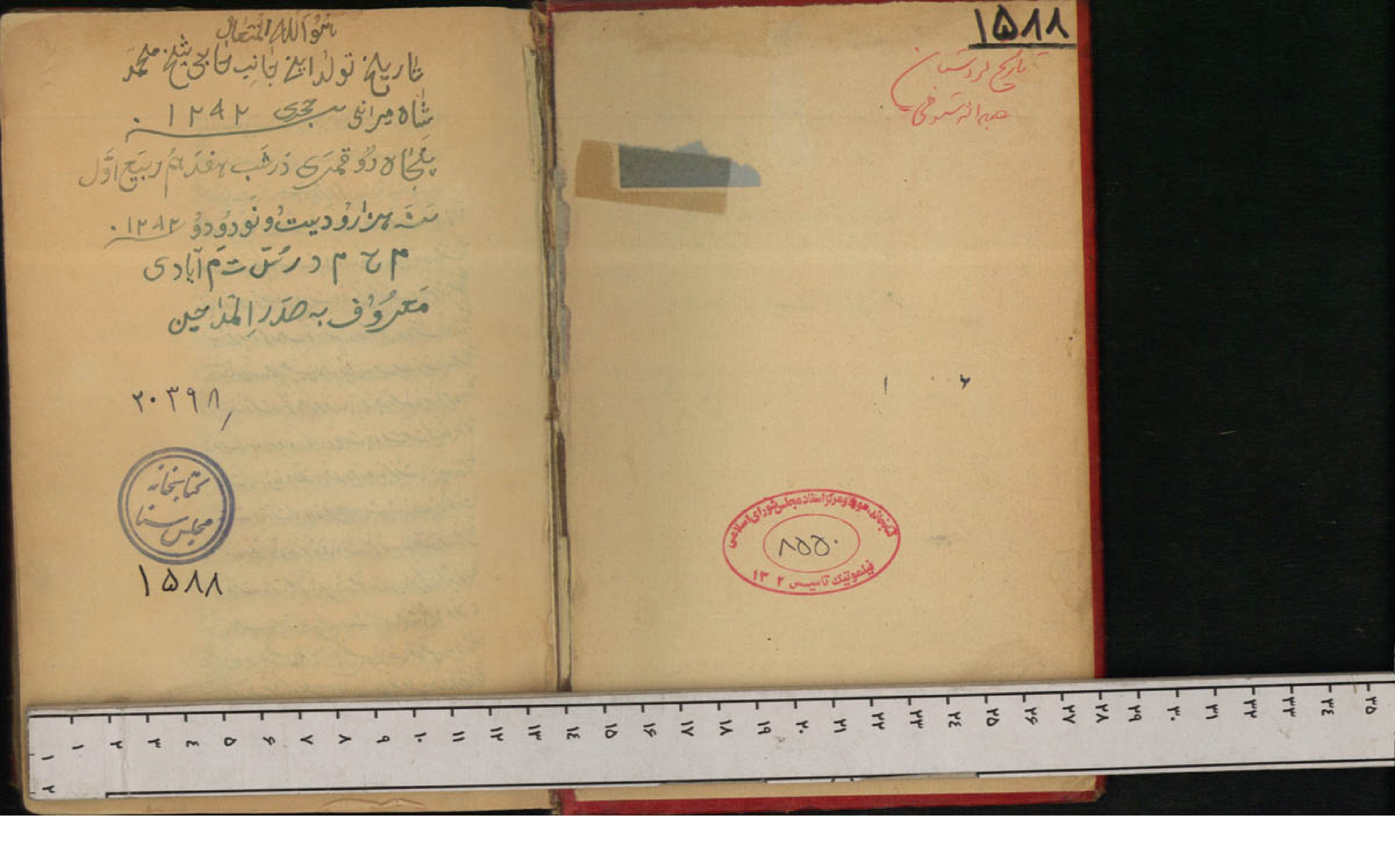

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



هو الله المستعان

تاریخ تولد این جانب حاجی شیخ محمد
شاه میرانی سنه هجری ۱۲۹۲
پنجاه و دو قمری در شب هفدهم ربیع اول
سنه هزار و دویست و نود و دو ۱۲۹۲
۴ ح ۳ در رشت تم آبادی
معروف به صدر المداحین



تاریخ تولد این جانب حاجی شیخ محمد
شاه میرانی سنه هجری ۱۲۹۲
پنجاه دو قمری در شب هفدهم ربیع اول
سنه هزار و دویست و نود و دو ۱۲۹۲
معروف به صدر المداحین
۲۰۳۹۸
کتابخانه مجلس شورا
۱۵۸۸
۱۵۸۸
تاریخ کردستان
۸۵۵۰

بسم الله الرحمن الرحیم

نعمد الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین و له الملک و القدرت و الکبریاء فی السموات
و الارض و هو العزیز الحکیم (ایزدا تویی که کل ممالک مالک) و بر ذات داور دوران حقیقت مالک
من محمد و آله کلام تو بس کرم) انت بالقدرة کل شئ مالک) و الصلوة و السلام علی
سیدنا خیر الانام محمد صاحب اللواء المعقود و المقام المحمود و الحوض المورود و علی آله
و اصحابه الطیبین الطاهرین الی یوم الدین) و بعد سبب تالیف این رساله خجسته بنیاد
آنکه بنده [illegible] عبدالله مستوفی عمری که باید
صرف کردم و ایام جوانی را که سرمایه حیات [illegible] غفلت کرده ام) نه کار
ثروت کردم نه دنیا (مولفه) افسوس که عمر در جوانی بگذشت) ایام جوانی بکار
نگذشت) تا ثروت کار [illegible] هشیار شدم تاب و توانایی گذشت
اکنون بر تمنی [illegible] بقیه عمر [illegible] اوقات [illegible] و بدون [illegible]
بسر نبردن [illegible] نموده بخواهم آثاری از خود در صفحه روزگار بیادگار بگذارم که آیندگان
مرحب [illegible] بصیرت و دنیا را در طلب [illegible] کار و عبرت باشد (مولفه)
[illegible] تحصیل [illegible] نقد نفس را بسیار [illegible]
[illegible] مشغول گردد [illegible] بعدل [illegible] و عبرت قلم [illegible] تاریخ

و شعور خود [illegible] وطن [illegible] خواهش کردم جمع [illegible] بود کتاب تاریخ مرتب و ماینده [illegible]
بصیرت مطالعه کنندگان محترم باشد از ابتدای زمان گذاری وقت ذیشان نگاشته
[illegible] گذشته [illegible] تاریخ [illegible] اکثر [illegible] چه [illegible] کتب تاریخ
مطالعه نمودم غالب مطالب و وقایع را دیدم که از روی [illegible] نگاشته بودند مثل
مورخین سلف [illegible] نگارش تاریخ [illegible] خود [illegible] خود شان
قرار داده و دنیا را تاریخ نگاری [illegible] تحقیق [illegible] گذشته حقایق وقایع [illegible]
نگاشته [illegible] مورخ باید صادق [illegible] باشد [illegible]
هر طبقه [illegible] حقیقت [illegible] نگارش تاریخ فقط برای [illegible]
باید [illegible] باشد [illegible]
نگارد که خوانندگان [illegible] و [illegible] در [illegible]
و [illegible] عبرت گیرند و نصیحت پذیرند عاقبت کار [illegible]
[illegible] خود شان قرار [illegible]
[illegible] که از دیگران عبرت گیرد
[illegible] که دیگران از وی عبرت گیرند این بنده [illegible] بمقام [illegible]
و [illegible] خواهم بود [illegible] حقیقت [illegible] عبارات [illegible]
[illegible] نکات [illegible]
[illegible] مطالب [illegible] تاریخ [illegible] نگاشته [illegible]

خلاصه آنها این است بشر حیوانیست ناطق برای تحصیل رضای حق تعالی از نباتات و حیوانات ممتاز گردیده است

لذت جنت جاودانه است و از بیم سقر و جهنم [illegible] اطاعت بی‌پروا [illegible] عشق

حضرت کبریا آید و چشم خدا پرستی و دیانت و ثمرهٔ تقوی را به نیت نیکنامی در دنیا

و سعادت در عقبی در لذت است خواهد بود هر که در این سرای غرور نیکنام است جای

شک و تردید نیست که در سرای آخرت کارش به رونق و مرام خواهد بود در عهد قدیم همه بقدر

وسعت و همت در صدد تحصیل نیکنامی هم در میدان شهرت گوی مردی از همگنان

سخاوت و مروت را هم [illegible] اکنون در این زمان که تجربه شده [illegible] دنیا [illegible] نیک

و در قید [illegible] و طعن [illegible] نیستند توجه خاطر [illegible] به جمع ثروت [illegible] منفعت

خواهد بود هر کس [illegible] اگرچه [illegible] بیشتر [illegible] شعر و شعور

دیگران را [illegible] جمع [illegible] اگرچه فاسق [illegible] است معتبر تر [illegible]

حریص در دنیا پرست [illegible] لذت [illegible] مباد که

[illegible] بسته و [illegible] چشم از عقوبت و جزای آخرت بسته و چون

سگ پرخوار [illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

خیلی عجیب است که صفات پسندیدهٔ مردم این دیار [illegible] و اطوار حمیده

[illegible] صدق و صفا و مروت [illegible] صورت [illegible] حکایت [illegible]

شقاوت [illegible] حکایت [illegible] خصوص [illegible]

[illegible] که [illegible] این عهد و زمان [illegible] و [illegible]

[illegible] و کار [illegible] و دین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دین [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خوف از جهنم [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دوران خبث ابلیس را از خود شان راضی و خرسند داشته اند عارف معنوی حضرت مولوی
قدس سره چه خوب فرموده اند ع هر که بی باکی کند در راه دوست / رهزن مردان شد و نامرد اوست
هر که بی باکی کند اندر طریق / گردد اندر وادی حیرت غریق ع شد ز بی باکی کسوف آفتاب / شد عزازیلی
ز جرأت رد باب) با اینهمه تأکیدات و تهدیدات انبیا و اولیا حق خود و تقصیر این طبقه
معاندین کفار [illegible] از جسارت و بی باکی همه ایشان را [illegible]
بر زده و [illegible] تشنیع
بین اهل وطن و خوار کرده اند ع [illegible] بدنام کننده نکونامی چند
عادت همه را بدیده عبرت دیده و خدمت آنها را بمیزان بصیرت سنجیده ام
معتقد معاد و عقیده حساب و عقاب نیستند [illegible]
خویش [illegible]
[illegible]
[illegible] بعضی [illegible] حقیقت [illegible]
مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
چنین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر این تاریخ مختصر [illegible]

از مقصود [illegible]

و الفخر من [illegible] بشرف محمد خاتم النبیین [illegible]

علیهم اجمعین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

که [illegible] (ارباس) [illegible]

سلطنت [illegible]

گذشته [illegible] ارباس [illegible]

لشکر [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] ارباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خارج [illegible]

[illegible] ارباس [illegible]

[illegible]

ارباس [illegible]

این [illegible]

که [illegible] ارباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ارباس [illegible]

[illegible] ارباس [illegible]

[illegible]

[illegible] ارباس [illegible]

و تمام ممالک بحری [illegible] تحت [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فریدون ایرانیان [illegible] این روایت خیلی ضعیف است و مورخین [illegible]

[illegible]

این است [illegible] (مادی) [illegible]

[illegible]

[illegible] از طرف شرقی [illegible]

[illegible] از طرف جنوب [illegible] (ارتاق) [illegible]

[illegible]

[illegible] (ماتیان) [illegible]

در کتاب مرآت البلدان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این روایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نقوش برجسته [illegible] و مدفن [illegible] این شخص نوشته بوده [illegible]

(یحیی) بن (حسین ذوالدمعه) بن (زید الشهید) بن (علی زین العابدین) بن (حسین الشهید) بن

سیده (علی) ابن ابیطالب (علیهم السلام) [illegible] بر حسب [illegible]

[illegible]

[illegible] (ابوالحسن [illegible]) [illegible] یحیی [illegible]

محمد بن [illegible] ابوهاشم [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] (ذوالدمعه) [illegible] (زید الشهید) [illegible] این شخص [illegible]

[illegible]

بنای مهم مسجد جامع است که [illegible] ایوان بزرگ [illegible]

[illegible] در شبستان مسجد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایوان بزرگ [illegible]

[illegible] ایوان [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] تاریخ اتمام مسجد است [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] تاریخ [illegible]

که در تمام [illegible] تاریخ [illegible] تاریخ اتمام مسجد [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] ایوان شرقی [illegible]

[illegible] ایوان شرقی [illegible]

کاشی کاری است [illegible] خارج از شبستان [illegible] مدرسه ساخته [illegible]

مسجد [illegible] در حال حیات [illegible]

و در جوار این مسجد [illegible] ایوان [illegible] رو بقبله [illegible]

[illegible]

[illegible] این مسجد [illegible]

[illegible] پانصد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مسجد [illegible]

[illegible]

[illegible] مدرسه [illegible]

[illegible]

[illegible]

از شهر و لشکر مهجور و حال اینکه در تعمیر و مرمت بچشم خود دیده و مهرخان مرحوم [illegible]
کرده اند هر چند این خانواده متبرّره علما و فضل و هنر مقتدی یگانه روزگار [illegible]
فاسد و هر فرقه خواهر [illegible] چنان تا عصر و پریشان روزگار کردید که آثار آن رو بنابودی
در صفحه روزگار باقی ماند و سعدوی از ذخیره و در مخالفت [illegible] قابلیت [illegible]
نهایت پریشان و بیچاره و بانواع مرض منفور گرفتار و بقیه ذلت و خفت [illegible]
با این ثمره هیچ و عاقبت وخیم جای حیرت و تعجب است که [illegible]
دار طبقه علمای فاضل و آقایان عالم برای تربیت و تعزیه [illegible]
اقدامات بزرگانه [illegible] عدول [illegible] معارف [illegible]
بحکومت و دولت [illegible] و تمنی خواربار و [illegible]
دولت [illegible] حیرت و عبرت [illegible] عاقبت [illegible]
و [illegible] چشم [illegible] و این دکان [illegible]
العلی العظیم [illegible] . . . . . . [illegible]
که [illegible] اقدام [illegible] تعمیر [illegible]
مسجد [illegible] مسجد [illegible] و تمام [illegible]
و [illegible]
چندی [illegible] مسجد جامع [illegible] لطف [illegible] تعمیر [illegible]
نموده [illegible] که تعمیر [illegible] تمام [illegible]

زیر این مسجد با عماید اسلام [illegible] است و خیال [illegible] تعمیری از فرایض [illegible]
بنابر [illegible] این [illegible] در [illegible] مرحوم [illegible]
این شهر [illegible] این مسجد [illegible] جماعت [illegible]
و [illegible] است که [illegible] شبستان این مسجد [illegible]
با [illegible] شبستان [illegible] است [illegible]
است [illegible] که [illegible] حضرت شافعی محمد بن ادریس [illegible]
در این مسجد [illegible] مسجد [illegible] تمام [illegible]
[illegible] جماعت [illegible]
[illegible] حیاط [illegible] حیاط [illegible]
[illegible] کثرت [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible] این مسجد [illegible]
که [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] است [illegible]
و عمارات و [illegible] این شهر [illegible]
بزرگانه [illegible] تعمیر [illegible]
عمارات و [illegible] کرده است [illegible]

در همه جهت دور حیاط بزرگ و دو ردیف صورت [illegible] دارد و [illegible]

از هر جهت ملک و [illegible] از مرحوم امان الله خان [illegible] و [illegible] است و غالب [illegible]

از خصوص [illegible] با اوج [illegible] رسیده [illegible] در کار [illegible]

که [illegible] این شبستان مسجد [illegible] یا [illegible] جمع است [illegible]

و [illegible] شبستان [illegible] با [illegible] جانب [illegible]

اگر [illegible] عموم اهالی هر کس [illegible] است [illegible]

[illegible] چند نفر از [illegible] خان [illegible] است [illegible]

یقین است که [illegible] شان [illegible] و [illegible] اهالی [illegible]

شبستان [illegible] این شبستان [illegible] و [illegible]

[illegible] عمارتی [illegible] که [illegible] است [illegible]

بودن [illegible] شروع [illegible] نموده [illegible] کار [illegible]

رفتن دولت حضرت [illegible] است [illegible] است که [illegible]

[illegible] بنده [illegible] و برای [illegible] ملک و [illegible] است [illegible]

در [illegible] جمع [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] شده [illegible] و [illegible] است

[illegible] مسجد [illegible]

[illegible]

چند نفر از اعیان شهر در عمارات خودشان حوض های کوچک ساخته اند در غالب از خانه های [illegible]

حوض آب جاری کار موجود است دیگری از بناهای این شهر و قابل ذکر باشد مسجد و مدرسه

دار الاحسان است که مرحوم امان الله خان ثانی شهیر بغلامشاه خان در سنه [illegible] بنا کرده است و

شصت و [illegible] بنا گذاشته یک ایوان عالی رو بشرق و یک شبستان بزرگ و [illegible]

دوازده حجره و حیاط وسیعی دارد تمام آن از آجر است [illegible] و دو مناره [illegible]

و سقف منبر مسجد [illegible] صورت مسجد دار الاحسان و [illegible]

حتی [illegible] که برای این مسجد احداث شده آب [illegible]

و فعلا آب کافی در این مسجد [illegible] این مسجد [illegible] ناتمام مانده و مرحوم غلامشاه خان

بهر جهت با تمام و تصحیح آن موفق نشده است بعد از او هم ابدا تعمیری در آن نکرده اند [illegible]

رو بخرابی خواهد گذاشت این شهر سنندج کم کم رو بآبادی میگذارد و چندین بناهای عمارات

طرح جدید و بناهای تازه در اینجا گذاشته شده آبادی این شهر در زمین غیر مسطح است

و بواسطه [illegible] خانه ها [illegible] منظره [illegible] کوچکی از میان شهر [illegible]

[illegible] بروی آن بسته اند زبان کردی اهالی شهر مرکب از کلمات و اصطلاحات [illegible]

فارسی و [illegible] کردی [illegible] است سایر طبقات اکراد [illegible]

[illegible] سال قبل اهالی این مملکت در شهر و [illegible] دهات کردی

[illegible] رفتار [illegible]

ولی چنانکه [illegible] قواعد تمدن و تنظیمات [illegible] خانه [illegible]

و قورخانه و توپخانه و قراولخانه در این شهر ایجاد شده و چند بیت مشیده خانه نیز در این شهر بنا گشته
سی سال قبل تلمبه خانه هم در تحت حکومت ... دائر بوده و بعد از تجدید ... رعیت آقاسی
نامیده و در سرپرستی اتباع خانه بابا ... مذهب است که ... شهر رونق ... گشته
برای مراقبت آن مأمور شده و از برای حکومت جدید ... بجهت اشتغال ...
گردیده است حتی ... هم در این شهر زیاد است جماعت ارامنه کلیسائی برپا داشته که
بوسیله صدای ناقوس بگوش مسلمین میرسد از ... و یهود در این شهر ... بکار ...
دارند و ... ملاحظه در رعایت ... قوم واقع شده از ... عمارت عالیه در محله
خودشان ساخته و دارای املاک و ضیاع و عقار و دکاکین و کاروانسرا ... تحصیل ...
هر روز در غروب آفتاب در نقاره خانه ... مرحوم امان الله خان بزرگ است ... نقاره
میزنند قنوات متعدده در این شهر میشود مخصوص (قناة دارالامان) قنات ...
(قناة ... مرحوم ... شیخ الاسلام) قناة ... میرزا ... دیوان)
جاری و گوارا دارند و برای ... بسیار نافع ... و اغلب خانه های شهر از این قنوات
شروب میشود در محله شهر ... چشمه ها آب جاری و قنوات زیاد است عمارت
موروثه امان الله خان ... تعمیر کلی ... آن نموده بسیار ... باغات
و جنوب آن همه باغات و ... چشم انداز غریبی دارد آب هوای محله ...
بهتر و سالمتر از آب هوای محله های دیگر است ... شهرت بسیار ...
... این شهر ... بآبادی که دارد ...

دارد

ندارد ولی در اطراف شهر آب چشمه و رودخانه زیاد است ... در صحت ... ایرانیان
شهر بیاورند و این اقدام ... در این طبقه نیست که غالب آبادی وطن و آسایش ابنای
وطن باشند مردمان این شهر بلکه غالب ... هم ادیب و فصیح و شیرین ... هستند
حاجت دیدار و ملاحت گفتار دارند و ... اختراع ... لطیفه ... و ... فهم و شعور دارند
سایر اکراد ... باشند ... هستند و در این اوقات ...
بیش ... ... شجاعت و مروت و سخاوت ... بهره ... داشته
و در این گردنه ها ... برای صاحب شمشیر و ... بیکاران
و همه ... برتری ... داشته ... طرف ...
و برابری ... مردمان این ولایت بسیار ... شخص ...
و عادت ... است در ... طبقه علما و قضاة و حکام شرع زیاد است
چشم ... معاش و ... همه ...
و حرام ... است شرع ... و کار ... دارد و ...
اهالی شهر ... برخلاف ... و ...
و ولایات ایران ... تفاوت ندارد مگر در لباس زنها ...
زنهای عجم ...
خانه ... زنهای غیرمعروف ...
با ... و ... راه میروند و این یکی از عادات ...

دیگر از بناهای که قابل ذکر باشد مسجدی است که مدفن حضرت پیرعمر علیه السلام در آن واقع است در

چند سال قبل بسیار مخروبه بود در سنه هزار و دویست و نود و هفت میرزا رضاقلیخان پسر مرحوم میرزا محمد رضا

وزیر [illegible] هزار [illegible] است مدرسه و محوطه و حجرات را ترمیم کلی داده و [illegible] این آثار خیر باقی مانده

محمد ابراهیم [illegible] نوری نظام [illegible] در تاریخ هزار و سیصد و شش [illegible] گنبد و بارگاه [illegible] امام زاده

همینه کاری نموده در این مدرسه و بقعه [illegible] مدفن [illegible] امام زاده از قدیم الایام بوده است و مرحوم [illegible]

بوده است در [illegible] محله [illegible] (چوله) مشهور است یعنی [illegible] کوچک) حضرت هاجر

خاتون خواهر حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه السلام مدفون در بارگاه و تمام

اهل محل است در جنب مدفن آنحضرت [illegible] مسجد کوچکی [illegible] و مسجد [illegible] قرآن

موسوم کرده بود [illegible] قدیم [illegible] آباد نبود تا اینکه جناب قطب العارفین حاجی شیخ

شکرالله که شیخ ارشاد و [illegible] طریقه علیه نقشبندیه و دارای صفات حمیده و معرفت حقیقیه

و صفای باطن و خلق مهذب است در این مسجد سکونت کرده و تعمیر کلی از آن بعمل آورده و خیلی

وسعت به بنا داده که اکنون مسجد و خانقاه بسیار خوب و پاکیزه شده و در [illegible] بقعه متبرکه

با [illegible] و احترام حضرت حاجی شیخ این مسجد و خانقاه [illegible] است و [illegible] خارج [illegible] حضرت

و [illegible] جمعی در این خانقاه برای سلوک و ریاضت و تهذیب اخلاق سکونت [illegible] شبانه

و چند نفر قاری قرآن [illegible] تعلیم [illegible] ذکر [illegible] و علاوه [illegible] حاجی شیخ

این خانقاه [illegible] فقرا و عابرین و غربا و مساکین است و تمام [illegible]

از خوان نوال [illegible] مستفیض میشود [illegible] روزی پنجاه من نان [illegible] علاوه [illegible] بمصرف

بالا

این تکیه و خانقاه است شخص حاجی شیخ [illegible] طرف اعتقاد [illegible] و پناه عموم اهل [illegible] واقع شده

خوارق ظاهره و کرامات [illegible] از ایشان دیده و [illegible] و خصوصاً اهالی کردستان نسبت با آن

بزرگوار بدرجه رسیده که [illegible] جان و مال فدوی او هستند) [illegible] چشم [illegible]

نگاه دارد) دیگر [illegible] در بیرون شهر کوهی است مشهور به آبیدر که بسیار با آب و نظیف است

جاهای خوش منظر و باصفا دارد که در جزو سایر جبال معظمه تشریح خواهد شد در طرف [illegible]

[illegible] که از شهر خارج میشود باغ خسروآباد [illegible] از بناهای مرحوم امان الله خان بزرگ است این باغ

چهار باغ و دوازده خیابان و چهار حوض بزرگ و یک عمارت مختصر داشت و بنای آن بر وضع

قدیم و [illegible] خراب بود در سنه هزار و سیصد و یک هجری مرحوم علی اکبرخان شرف الملک پسر مرحوم [illegible]

نوه مرحوم امان الله خان بزرگ [illegible] ابتیاع کرده [illegible] وضع عمارت را تغییر داده [illegible] جدید [illegible]

عمارات محکم و عالی در آنجا ساخته و تمام بناها از سنگ [illegible] کرده و یک [illegible]

[illegible] از آن از سنگ [illegible] عمارت ساخته [illegible]

[illegible] شده [illegible] دیدنی است [illegible]

باغ و خیابانها را هم تغییر کلی نموده و در دور این باغ خندق عمیق [illegible] کرده و میان

خندق را درخت بید و چنار کاشته است که حالا اطراف باغ [illegible] منظر

میگیرد تقریباً چهل هزار تومان وجه نقد در این کارها [illegible] در سالهای [illegible]

[illegible] در روز کار [illegible]

کشیده [illegible] مقابل [illegible] آن باغ است آن [illegible]

ساخته اند که پیوسته نظر به خانه او و فرح آن بهجت بخشد و خانه میرزا عبدالله خان هم از ابنیه خوب اینجا

ملک است) کل شیئی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون) قصه در جوار آن عمارت حکومتی

سرباز خانه و گنجایش سکونت یکفوج سرباز و صاحب منصب را می‌دهد مرحوم حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله

سی سال قبل از این در نهایت استحکام ساخته حالا بعضی حجرات آن خراب شده چند سال

قبل از این جناب اجل حسینی برای تعمیر آن از دولت گرفت و تعمیر کاملی از آن نمود بازار و دکاکین

اینشهر خالی از خیلی زیاد است از قدیم سه کاروانسرای تاجرنشین داشت خیلی مشهور بود در سی سال

پیش از این مرحوم شرف الملک کاروانسرای عالی و محکمی در جنب کاروانسرای مرحوم امان الله خان

ثانی بنا کرد و بعد از چندی کاروانسرای والی را نیز به تقلید مکلفیت در آورد و در این میان

کاروانسرای جدید باز کرده حالا وجیه شده و ممتاز است خیال داشت مرتبه فوقانی

آن را نیز بسازد چون غالبا در مسافرت و از وطن دور بود از پیش نبرد و بعد به واسطه

مخارج خسرو آباد قرض زیادی بالا آورد و هر دو کاروانسرا را در [illegible] و هر دو را

بخواهد بپردازد تیمورباشی مسیحی فروخت و حالیه مملوک اوست این شهر [illegible] داراست

خانوار و چهل هزار نفر نفوس است قلعه حکومتی این شهر بر بالای تپه واقع است که از

هر طرف بقدر بیست ذرع بر شهر ارتفاع دارد و در وقت لزوم مرکوب بتمام شهر است

در این قلعه دو حمام و هفت حوض آب دارد [illegible] تفصیل این قلعه در جزو دارالحکومه سلطنتی

بنی اردلان که بانی آن است شرح حالا مرقوم خواهد شد اطراف شهر دارای باغات و باغچه

و هشت باب [illegible] چندین تا [illegible] شهر و [illegible] برای [illegible] است

لاکن

ملاحظه کننده کان میکنند دقیقه چه) سجاده (جوراب و دست کش) فرش و [illegible]

(روغن) پشم (کتیرا) مازوج (قلقاف) [illegible]) قند [illegible] (گزانگبین) سقز

عسل کشمش و غیره) کره (توتون) گندم و جو [illegible] کشمش) پوست روباه و [illegible]

قالی و قالیچه های ابریشمی پشمی و نخی در این شهر بسیار خوب و ممتاز میبافند و از هر نقطه و تجار

[illegible] در نهایت خوبی بعضی خواهند آورد در دهات نزدیک شهر که از آب [illegible]

شیروب میوه برنج فرنجی زیاد بعمل می آید و در غالب آن باغش بسیار خوب می‌شود بهوای

این شهر که طرف جنوب است از بالای شهر جانب شمال و جنوب است کمتر و کثیف تر است

و همچنین آبهای که از طرف شمال و مغرب شهر واقع و جاری است بهتر و گوارا تر است

کردستان غالبا سرد سیر و کوهستان است که برفش کمتر است در طرف باغ سرد [illegible]

در شمال شهر است معدن سنگ کبود و یکی در چند سال قبل پیدا کردند به واسطه نزدیکی

تمام مجاری از اره و خرقه و فرش حیاط ها و هر چه لازم باشد از این سنگ حجاری میشود و [illegible]

در عهد قدیم همه حجاری جاها از سنگ مرمر که در [illegible] و سنگ مرمر است و در [illegible]

واقع است به واسطه دوری معدن و زیادی خرج و زحمت حالا کمتر از این [illegible] سنگ

حجاری میکنند از این معدن سنگ کبود هر اندازه بخواهند قطعات طولانی [illegible] بعرض

بیرون خواهند آورد و سنگ خوش رنگ و با استحکامی است در طرف مغرب شهر

در دامنه کوه آبیدر معدن دیگر هم رنگ تازه که پیدا شده ولی در حجاری بسیار سخت

و پر زحمت است جبال کردستان دارای هرگونه معادن است مثل معدن [illegible] نقره [illegible]

خرج و زحمت لازم دارد کوچه های شهر باریک و کثیف و متعفن و بد ترتیب است اگرچه بعضی از کوچه ها را

سنگ فرش کرده اند ولی چون از روی سلیقه و دقت نبوده در زمستان و تابستان عبور از آنها

خالی از زحمت نیست بعلاوه چون جوی های آب زیاد است در نهایت کثافت و عفونت است اغلب هنگام

آب جاری که از خانه ها می‌آید تا به هر جوی برسد در تمام راه دیده شده و با بی‌احتیاطی آب چاه‌ها

مخلوط شده است در شهر چندین زن و مرد جذامی دیده شد که از اطراف شهر به این مرض مبتلا

شده و برای تحصیل معاش به شهر آمده اند اگرچه قدری خارج از شهر جای سکونت برای ایشان معین شده

ولی از شدت حرص برای تکدی و سؤال به میان مردم شهر داخل می‌شوند و ممکن است این مرض به

این مرض مسری با عده زیادی از سکنه شهر سرایت کند این است که اهالی از وضع جذامی‌ها بی‌نهایت [illegible]

تفصیل حرکات و جنبش معظم در صفحه نه و اهمیت تاریخی این محل هم به ترتیبی است که بی تفصیل

مرقوم خواهد شد که در تاریخ هیچ بلوکی حاکم نشین و معتبر نگشته و چهار بلوک از قدیم

ولی حالا ترتیب این بلوکات بهم خورده و مثل عهد قدیم نمانده است و چند بلوک معتبر از این

همین بلوک حالا جا و نشر حکام ندارد همه در تحت نفوذ حاکم است (بلوک سفید آباد)

از بلوکات معتبر و در عهد قدیم معتبر و جای مشکو موسوم به این بلوک در طرف شرقی شهر سه فرسخ

نه فرسخ و از ده فرسخ واقع و متصل به بلوک بهران است حالا کمتر یکصد و ده پارچه آبادی

آباد و معتبر دارد عده نفوس آن جماعت هم زیاد است و در اطراف این بلوک در زمان

قدیم قریه قلعه‌ها بوده در عهد حکومت مرحوم امانی [illegible] خان بزرگ این قریه دارای قلعه و عمارات

و حمام عالی و دکاکین و مسجد و باغ و بیشه زیاد بوده در مدت چهل و پنج سال بواسطه عدم تعمیر و بی‌مبالاتی

ولیکن بالمره خراب شده طایفه چهار دولی در این بلوک سکونت دارند چون قاطبه مردمان

دزد و دغل هستند پیوسته باعث بی‌نظمی این بلوک و زحمت حاکم خواهند بود حکام آنجا

حالا ها بحکم ضرورت باید در دهات گروس نایب بحوالی سفید آباد قدری کمتر از سایر بلوک

این دهات خاک این بلوک بسیار حاصلخیز است از هر قبیل محصول صیفی و شتوی در این بلوک

بعمل می‌آید ولی بشمار شمردن شهر در سفید آباد کمتر است یعنی ملک و رعیت بقدری در

اینجا باغ و بیشه چندان رغبت ندارند تا این که در چند دهکده باغات و اشجار فراوان

از شهر و بیده و چنار بعمل آورده اند و خیلی خوب شده اگر در این محل بواسطه رطوبت هوای این

بلوک و نرم و زرش زمین است در این بلوک در قریه حسین آباد در نزدیک بلوک گروس است معدن

گچ موجود است و گچ این معدن از گچ معدن گروس سفیدتر و چسبنده‌تر است غالب سکنه

در غالب دهات سفید آباد ترک و بر مذهب جعفری هستند در یکی از قرای سفید آباد که

بابا گورگور موسوم است امام زاده بزرگی که معروف به بابا گورگور و بنام سید جمال الدین است

مدفون و مدفن او بر بالای تپه کوچکی واقع است زیارتگاه عموم اهالی آن دهات و محترم

و مهربان و گروس است شخص بزرگی است و خارق عادت زیاد از او نقل می‌نمایند و جهت

تسمیه این بزرگوار به بابا گورگور بطوری که مشهور است میگویند این سید جمال الدین که هنوز ازل بینش

معلوم نیست در خدمت پدر بزرگوارش نشسته ناگاه اژدهای بسیار بزرگی از دور پیدا شده

سید جمال الدین به پدرش گفت (بابا) گورگور) هر دو با کاف فارسی است و ترکی یعنی

ببین ببین اژدها نزدیک شده پدرش شمشیر کشیده و بر سر اژدها زد و ضرب یک شمشیر از سر تا دم آن

اژدهار اشکال شده و عامه در نزدیک مرقد این بزرگوار چشمه هولناک از سنگ بزرگ اژدها نمودار است
که گاهی در ابتدای تماشای آن دیده میشود میگویند جای پای اسب آن حضرت است و یکدفعه حقیقه هم اینجا سیّد
قبه در روی تپه مرتفع و مدفن آنحضرت در آنجاست یقیناً دریاچه خواجه در زیر این اتصال صنعتی عجیب
و غریب شرح کارات چند روز در دریا بکنند و در چند نقطه از اطراف آن تپه دود مثل آن آب
بیرون می آید و آتش هم بوده و معلوم است یا نصف قدم فاصله از مدفن جای دیگر است که از آن
دود کثیر میگویند و این نقطه هم از رگهای معدنی دریا و این دیگر معدن عمیق است تخمیناً در دویست
قدم محوطه آن میشود پر از آب و آتش هم روشن بوده و یک چشمه ای از طرف این دیگر مثل چشمه
حوض بقعه هم از نوع از سنگ بیان آب خروج کرده چون این آب برای هر مرض سودا و صفرای
بیمار نافع و مجرب و نافع است هر کس بخواهد بیان آب بیفکند دست او را میگیرد و ...
بالای سنگ خروجی میکنند و جمعی از آن آب شسته و از میان هر کس شنا و بناشد و بیان
آب بیفتد هرگز بیرون نمی آید گویند آن آب بارها دیده شده او را فرو میبرد و ... هم شده
و تا حال چند نفر در این دیگر غرق گشته و اثری از آنها پیدا نشده ... سلیمان ...
نظام همدم برای ... آنجا رفت و در بقعه و بارگاه امام زاده ... تعمیری هم نمود
چند روز در آنجا اقامت ... و ... عمق و دیگر ... خودش تقریباً
چهل ذرع عمق آن بیشتر است و از غرایب این آب یکی این است هر وقت این آب
از رنگ خود برگردد و دیگرگون بشود حتماً تغییر در حوالی ... آنجا ... و تغییر
سالها و بارها تجربه رسیده است ... بلوک ... در ... است ... بوده

و اما خاک این بلوک بسیار مستعد و قابل زراعت است چه زمینه به اندازه وسعت خاکش
آب ندارد و غالب اراضی آن دیمزار است و تحت قنات آب هم از چهار قنات بلوک ... بوده
که در طرح و تقسیم قنات مخصوص دارند با نیولات مخصوص این بلوک زمینهای از کفاف سکنه اینجا
کرمان است و غلب محصولات آن ... مراتع و علف و چرا در این بلوک فراوان است
چند سال قبل ایلی زیاد گله کنند در دشت و صحرای ... آباد و ... و ...
کوهی و دشت حالا به واسطه ... و کثرت نفوس ایشان وجود ندارد بلوک ... آباد از طرف
شرق تا بلوک بهدان و از جانب مغرب ... و از طرف جنوب تا بلوک ...
سمت شمال تا بلوک ... اتصال دارد و طولش از جنوب به شمال و عرضش از مغرب به مشرق است
در این بلوک در قریه فرده که وسط راه بهدان و ... است ... و ...
این قریه از املاک معتبر و ... معروف است سکنه اینجا مذهب اثنی عشری دارند ...
این بلوک هفده قریه ... و چهار هزار و چهارصد دینار است حالا
غیر از این در این بلوک ... و ... هم ...
ولایت با ... (... که تحت ... کرد) دیگری
از بلوکات همین کلانتر بلوک ... است این بلوک هم ... و ... است
طولش از جنوب به شمال و عرضش از مغرب به مشرق و این محوطه دارای ... است
... و ... خیلی بوده نفوس این بلوک حالا تقریباً به هفده هزار نفر رسیده است حاکم
این بلوک را در عهد قدیم سلطان ... میدانند ... داشته و در ... گردش میکرده است

این بلوک سردسیر است غالب دهات آنجا شش ماه کرسی میگذارند و به آتش زیست می نمایند

چون این بلوک صیفی و شتوی است گندم و جو و حبوب دارد و باغات و اشجار در این قسمت کمتر بعمل میآید

تا بزرگی در بعضی از دهات باغ و بیشه ایجاد کرده و خوب بعمل آمده ولی ممکن نیست درخت در اواسط

تابستان در این بلوک فراوان است جنگلی و درخت گون آنجا زیاد است و در زمستان هیزم و ذغال این

صنوبر مثل ساقه درختی است که باصطلاح خودشان آنرا (کادوسر) با کاف فارسی

(درون) (خادوسر) نامیده و در نواحی این بلوک اکثر دیمزار است و زمین تا درجه سستی

دارد گندم این بلوک قوری خفیف بعضی دیمی نوع و همه از سنگ و بیرون است و

ونمک بطریقه نقشبندیه نشسته آب این بلوک از چشمه و رودخانه است قنات اکثر آنجا

زیاد است در تمام دهات مسجد ساخته اند ولی از خشت خام و بنای محقری است مگر در قریه

مبارک آباد مرحوم میرزا علی ابو والده قسم مسجد عالی در نهایت استحکام از آجر ساخته

و در نقطه ایجاد نور بود واقع شده است سکنه این بلوک غالبا از طایفه زرتشتی است عموما

هر خوراک و هر لباس میپوشند و بیشتر زحمت زندگانی آنها بعهده زنهای آنهاست

گوسفند و بز و میش و امثال آنها و در این بلوک زیاد از حد تصور است روغن بسیار خوب

و پنیر و خوش طعم در این بلوک بعمل میآید روباه و خرگوش زیاد دارد و در بعضی از دهات

ایجاد حمام ساخته و غیر از بیشه و اشجار ثمر و درخت بید و چنار کرده اند با شدت سرما

در موقع هوا در نهایت خوبی بعمل آمده است قریه و هسته دارند در بعضی از دهات این

بلوک در کمال شیرینی و لطافت بعمل میآید معدن سنگ مرمر در این بلوک و در قریه جلدی است

مرمر این معدن بسیار خوش رنگ و بهر اندازه بخواهند ممکن است حوضهای یکپارچه از این

سنگ مرمر خیلی تراشیده اند سنگهای دیگر هم در این بلوک هست که برای فرش حیاط و ساختمان

بسیار خوب است در پاره مکانها خاکهای الوان دیده میشود بعضی شبیه گچ سفید است و لی

چسب ندارد بعضی شبیه طلا زرد و سرخ و براق پاره سیاه و فولادی است در این بلوک

گل سیاهی پیدا شده در زمانهای اجاقی چراغ آن بوده که بند شیشه میان آن گل میگذارند رنگ

میکنند و شبیه آن بند رنگ میدهند و دیگر چیزهای عجیب و غریب جاج ندارند هر که معدنچی قابل

در مقام استکشاف این طیمون الوان برآید سنگ خالی از فواید نخواهد بود در بعضی از دهات باقی

بناهای قدیمه و آنچه پیدا میشود از سکوک و غیره سکوک در زمان قدیم در سیاه آباد قنقوی گبرها

که این بنده تازه آباد کرده بودم بعضی اسباب از زیر خاک بیرون آمده طلا آن زمان بوده

و علاقه از مس و سیم و زنگ خورده و چند عدد نگین عقیق خاک کرده و پوسیده بود که

در پهلوی جسدها یافته بودند جز کاسه که رنگش زایل شده و چیزی باقی نبوده قدری دیگر که

شکافته شد خمره جنازه بزرگ بیرون افتاده از طرف دیگر قدری حفر نموده بودند از زیر

پیدا شده بود که بقدر ده ذرع طول میان این ایام بزرگ و ضخیم بوده در دهنه همان چه قنات قدیمه

بیرون افتاده و بقدر یک سنگ آب صاف جاری شد و تمام دهنه این قنات سنگ بریده

و از سنگهای هم جسم بود جاری تر و دیدنی است که همگان چند شهر معموره بهم در بیرون

بنا ذانی تاریخ نگار را بعلت جنگهای ایران و یار هم که اما خبار مانده است) همان

نزلت این جهان خراب) که دیده ات ایران از خرابه ساب) خلاصه آثار قدیم این بلوک

سه هزار و شش صد و چهارده تومان بوده و حالا زیاده از این است دیگری از بلوکات محمد [illegible]
حسین آباد) است این بلوک نیز در آب و هوا کمتر از [illegible] نیست [illegible] در این بلوک شیخ [illegible]
با ثمر و به ثمر زیادتر و حاصلش صیفی و شتوی است این بلوک در شمال شهر سنندج [illegible]
و در فرسخ واقع و دارای چهل پارچه دهات معتبر است عده نفوس این محل تقریباً [illegible]
با نهج خوانین سکنه آن همه سنی و شافعی مذهب هستند این محل خیلی برف گیر است [illegible]
و معتدل [illegible] مزروع است [illegible] این محل چند [illegible] حاصلخیز است کوه و صحرای [illegible]
دارای هر گونه گل و ریاحین است خارج [illegible] زراعت [illegible] و دیوانی [illegible]
[illegible] دویست و هشتاد تومان است تا انصاف [illegible] چه تقاضا نماید) دیگری [illegible]
بلوکات همین کانه) حسن آباد) است این قریه حسن آباد در بلوک باسم [illegible] در جنوب [illegible]
در [illegible] شهر سنندج واقع و کوهی در نزدیک این قریه است حسن [illegible] دولان [illegible]
حکمی در آنجا بنا کرده که حالا هم آثار [illegible] و برج آن پیدا است [illegible]
در جزو [illegible] حکمرانی حسن [illegible] باغ و تفریح [illegible] و این [illegible]
[illegible] این حسن آباد [illegible] جمعیت فرح [illegible] بلوک آن [illegible] دارد [illegible] خانه بزرگ
در این بلوک [illegible] است [illegible] خانه [illegible] خانه [illegible]) [illegible] این بلوک
عموماً اهل تسنن و پیرو مذهب شافعی و متمسک بطریقه علیه نقشبندیه هستند [illegible]
[illegible]) است که با [illegible] و [illegible]) [illegible] است این قریه [illegible]
شیخ محمد نامی است و مسجد بسیار [illegible] در آنجا ساخته این شخص [illegible] از نجبا و [illegible] سنندج است

[illegible] برای جوانان [illegible] خویش که همه جوره [illegible] دست کشیده [illegible] عرفان [illegible]
و زیارت [illegible] و در طریقت عرفا دست [illegible] طریق [illegible] حضرت
شیخ عثمان سراج الدین [illegible] در همین جوانی جهان فانی را تارک و [illegible]
خویش [illegible] شده [illegible] در [illegible] و حکمت [illegible] آمد
نموده [illegible] این [illegible] خداوند [illegible] خالق [illegible]
کرامت فرموده که چراغ [illegible] و قواعد [illegible] اسلام [illegible]
جناب شیخ محمد این [illegible] که [illegible] شیخ [illegible] شریعت و [illegible]
[illegible] که در [illegible] طریقت [illegible] قانون شریعت [illegible]
[illegible] است [illegible] در [illegible]) [illegible]
که [illegible]) [illegible] در این بلوک قریه [illegible] است که [illegible] مسجد
[illegible] خارج آن مسجد [illegible] طرف [illegible] است
و [illegible] در غالب دهات و [illegible] حسن آباد
[illegible] رضوان [illegible] بسیار دیده میشود [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] حضرت امام حسن مجتبی [illegible]
[illegible] عرب [illegible] ایران [illegible] است [illegible]
در این بلوک محصول صیفی و شتوی [illegible] این بلوک چندان [illegible]
[illegible] در این بلوک [illegible]

سکنهٔ این بلوک هیچ فقیر و بی‌عبادت نیستند در غرب کوهستان این محل درخت جنگلی از قبیل
ون و بادام کجک و غیره فراوان است گیاه‌های زیاد هم دارد هوای این نقطه در موقع تابستان
بسیار خوب است چشمه‌های آب صاف و گوارا دارد شکار کبک و بز کوهی در این کوهستان
بسیار است تذرو زیاد از جهت فراوانی آب این بلوک از چشمه‌ها و قنات است مزارع اینجا
کمتر از مزارع و صیفی است باغ و بیشه و اشجارش بیشتر است این بلوک قریب چهل پارچه قریه
معتبر و آباد دارد عدهٔ نفوسش قریب ده هزار نفر میرود مالیات دیوانی آنجا قبل از این هزار و دو(؟)
چهارصد تومان دیگری بوده حالا زیادتر است معدن سنگ مرمر در این بلوک است هر اندازه
که بخواهند سنگهای طویل و ضخیم از ستون و غیره از این معدن بیرون می‌آورند و از حجاری
خیلی نرم و بی‌زحمت است فاصله‌اش شش فرسخ از شهر دور است) دیگری از بلوکات هیجده‌گانه(؟)
(ژاورود) (پلنگان) (بیلاور) است این سه محل در نقطهٔ قریب جوار یک بلوک در تحت قصبه(؟)
یک پارچه قرار داده از جهت وسعت این محل شده نگاهداری و به وسیلهٔ دو نفر(؟) ... [illegible]
چهل قریه و دهات معتبر و تقریباً شش هزار نفوس دارد در بعضی از دهات جنگل متوسط و درباره(؟)
گندم این بلوک نیز چندان خوب نمی‌شود برنج و پنبه و کرچک فراوان عمل می‌آورند از مزارع و
خیلی دارد از جهت صیفی و شتوی از هر قبیل در این بلوک عمل می‌آید این محل در بین جنوب و شرق
بفاصلهٔ هشت فرسخ الی دوازده فرسخ واقع و محل بیجوده(؟) بزرگ که تماماً آن منصوب است
اهالی این بلوک عموماً سنی و پیرو شافعی هستند مساجد معتبر در تمام دهات دارند و سکنه آن
بسیار با عبادت و خداپرست هستند ... طایفه ... [illegible]

و قرنه(؟)

است و اهالی این طایفه بسیار شرور و بدکار هستند) دیگری از بلوکات هیجده‌گانه(؟) کلاترزان است
این بلوک حالا بعد از دو(؟) پارچه دهات معتبر دارد در غالب این دهات درختهای جنگلی زیاد و باغات
میوه درخت گردو و شاه‌بلوط(؟) و بید و چنار و سیب ... و آلو و سایر میوه‌جات است چشمه‌های زیاد آب
صاف و گوارا دارد و هوا ... نیز در این بلوک در جریان است این بلوک سردسیر و بیشتر است
مزارع و صیفی‌اش زیادتر از مزارع است این بلوک در جنوب شهر سنندج بفاصلهٔ چهار فرسخ واقع
واقع است برای بازار جای مخصوص ندارد سابق بر این که بازار داشته در دهات گردش میکرده است
حاصل این بلوک صیفی و شتوی است گندم و جو و حبوبات این بلوک خوب عمل می‌آید و در بعضی جاها تنباکو(؟)
می‌شود چهار تخم بیشتر نمی‌نماید هر قدر ... نفوس این محل حالا دوازده هزار نفر متجاوز است اصل مالیات دیوانی
این بلوک ده هزار و ششصد و نهصد تومان است حالا باسم ... عاید خیلی بیش از آن ... [illegible]
این دهات همه مذهب شافعی و سعادت اهل دین شرط عبادت دارند در تمام دهات
این بلوک مساجد دارد است ... طرف شهر سنندج بفاصلهٔ این بلوک می‌آورند کوهستان
این محل دارای انواع درختهای جنگلی و قنات و شیر است در یکی از دهات آنجا ... (ککل) ...
(ککل) بکسر نون و کاف فارسی دیگران نام است مسجد بسیار قدیم بنا است و مسجد جمعه هم
با عمارت خوش ساخته دارد یک جلد قرآن مجید در این مسجد موجود است خیلی بزرگ و خط کوفی و
قرآن‌های قدیم دنیا است تقریباً بیشتر از هزار سال است که این قرآن نوشته شده است
میگویند هرکس قسم دروغ ناحق بآن قرآن خورده باشد فوری هلاک شده است) دیگر
از بلوکات ... (کرده ورزج) است که در بعض کاف تازی و فتح ... نقطه‌ها ... [illegible]

و فتح دال و سکون زای هوز است این بلوک در طرف غربی شهر بفاصله ده فرسخ واقع است سکنه
این محل طایفه کوماسی و غیره هستند و این طایفه بسیار شرور و بیکاره و کار و کاسب نیستند بیست و چهار پارچه ده
و تخمیناً سه هزار نفر نفوس دارد دهات جنوبی آن اغلب ویران است و بیشتر زمان نیم خراب بران
فرقه‌اند اهالی این دهات بشرارت و دزدی معروف هستند دهات خوب زیاد دارد
در این بلوک حاصل زیاد بعمل نمی‌آید بقدر کفایت اهالی است گندم این محل هم چندان
خوب نمیشود غالب دهات کوهستانی است ریواس و قارچ زیاد دارد که برای
فروش هم بشهر می‌آورند حیوانات و غنم در این بلوک فراوان است و غنم خوب هم دارد
جنگل زیاد از قبیل بلوط و بن و زبان گنجشک و غیره در این بلوک زیاد است بقدر
کفاف هیزم شهر را اگر رعیت ببرد هم دارد آب این محل از چشمه و رودخانه است
اهالی این بلوک همه شافعی مذهب هستند ولی چندان بعبادت رغبت ندارند [illegible]
معروف بشرارت و دزدی هستند و هر ساله از طرف شهر ترتیب تأدیب آنها باید فراهم شود
دیگری از بلوکات کردستان (شاورهه) است شاورهه با زای فارسی است این بلوک
بفاصله چهار فرسخ در طرف جنوب شهر واقع و دارای شصت و سه قریه دهات [illegible]
و تخمیناً از ده هزار نفوس است سکنه آنجا بسیار نیک نفس و با شرم و حیا و رغبت بعبادت
هستند عموماً مذهب شافعی دارند در تمام دهات این بلوک مساجد عالی دارند
و غالب مساجد قدیم البنیان و مسجد عبدالله عمر یا عمران مشهور است و محقق
نیست از کدام عهد بوده است ولی بعقیده واضح است که بنای این مساجد در عهد خلفا رفت

خلیفه

خلیفهٔ ثانی حضرت عمر رضی الله عنه بوده که قشون منصوره اسلام فتح این نواحی را کرده و در
چنانکه در تواریخ بخاری از فتوحات لشکر ظفر پیکر اسلام در کردستان نوشته شده فقط این
بلوک باغات و اشجار و جنگل و انهار و درختهای کهن سال از گردو و بلوط و بید و چنار
و سیب و امرود و آلو و انار خارج از حد توصیف دارد عسل و شکر زیاد در غالب دهات
بعمل می‌آید غالب دهات با وصف کوهستانی گرمسیر است هر ساله خیار زیاد این بلوک
بیگاه قبل از موقع خیار شهر میرسد و از برای فروش بار بار بشهر می‌آورند چونکه نوبر است
بقیمت اعلی بفروش میرسد غالب دهات هم گرمسیر است آب این بلوک از چشمه و رودخانه است
مراتع و معالف و جبال پرنعمت و فراوان دارد سطح این بلوک غالباً تپه‌ها
و کوه‌ها [illegible] دارای جنگل و درخت است در این بلوک قریه‌ای
که (بیاران) میگویند در این قریه امامزاده جلیل القدری مدفون است که بسید علی
و بابا شیخ مشهور است از این امامزاده در حیات و ممات خوارق عادات و کرامات زیاد
بظهور رسیده و سلسله اولاد نیز از تشخیص یافته است (سید علی) بن حاجی سید عیسی)
بن سید عبدالعزیز) بن سید اسحق) بن سید منصور) بن سید یوسف) بن سید علی)
بن سید اسمعیل) بن امام موسی کاظم) علیه السلام حاصل این بلوک از گندم و جو و سایر
حبوبات بواسطه کمی مزارع زیاد از کفاف اهالی بعمل نمی‌آید بلکه غالب محتاج بخرید
گندم و حبوبات هستند ولی از هر قبیل میوه‌جات خصوصاً گردو و توت و غیره زیاد است
زیاد از اندازه دارند و نیز [illegible] این بلوک بسیار خوش آب و هوا و دارای چشمه‌های زیاد [illegible]

زبان اهالی اینجا نیز زبان اورامی و برخلاف زبان اهالی شهر است چون با اورامان تخت

قرب جوار دارند پیوسته بچهار ماه در صحرا و آبادی باشند و با اهالی اورامی هر گونه تغییری از آنجا

بنمایند جمع مالیات این بلوک چهار هزار و سیصد و چهارده تومان است هر ساله بیشتر از اینها

معامله میکنند دیگری از بلوکات بیجه کانه (سارال) (قزلوزه) است این

در قدیم سه محال بوده بعد بهم ضمیمه یک بلوک قرار داده اند این بلوک در طرف شمال شهر سنندج

بفاصله ده فرسخ واقع و حالا دارای نود و سه دهکده است قسمتی از این محال کوهستان

بسیار سرد و ییلاقی و زمستان از کثرت برف چهار ماه راه آن مسدود است صحرای اینجا در بهار

و تابستان انواع ریاحین و گلهای الوان دارد و چشمه های آب صاف و گوارا و علف و گیاه

زیاد در این بلوک است روغن این بلوک بسیار پاکیزه و معطر میشود گوشت گوسفند این بلوک

از گوشت همه جا لذیذتر است در فصل تابستان این نقطه بهترین نقاط کردستان است

مردمان این بلوک خیلی صحیح المزاج و قوی بنیه میباشند زمین آنجا مستعد و مطلوب است

تخمینا این منطقه ده فرسخ عرض و طول دارد اهالی بلوک [illegible] قرب جوار

در این محل ییلاق میکنند این بلوک حالا قریب پانزده هزار نفوس دارد

طوایف کلباغی و منمی در این بلوک سکونت دارند حاصل این بلوک عبارت

گندم و جو و ذرت و عدس و نخود و ارزن و توتون زیاد دارد در آنجا بعضی جاها

جنگل کمی دارد آب این بلوک از رودخانه و چشمه است رودخانه (قزل اوزن)

در این محل واقع است یکی از دهات این بلوک هزار کانیان هم دارد که

در

در زبان کردی یعنی چشمه بسیار هزار چشمه در این دهکده واقع است زیاد و کم آن از خدا

میدانند مالیات این بلوک حالا هزار و هشتصد و بیست و دو تومان است حالا هیچ جای

جای مخصوص برای آنها نیست بعضی از دهات گروهی سادات و مشایخ

در این بلوک سکونت دارند و همه صاحب تکیه و خانقاه هستند اهالی این محل قسمتی رعیت

و با دولت و حکام فرمانبردار میباشند عموما مذهب شافعی دارند در غالب دهات

این بلوک مسجد دایر است در این محل کثیر ایام بعضی جاها چند نفر از سادات

داخل شده اینجا زمستان و تابستان بیه و چنار اقدام کرده اند از بعضی جاها مستعد و قسم

مزروعات دارد [illegible] و رعایا چندان حالات ندارند و همه خرج زراعت میشود

دیگری از بلوکات بیجه کانه (خورخوره) است این بلوک در سه فرسخی شهر سنندج

در بین شمال و مغرب واقع و حالا دارای پنجاه و پنج پارچه دهات است بعضی معتبر

در زمان قدیم نیز و دهکده آباد داشته یکی از دهات خورخوره به (...) موسوم است

مسجد و تکیه بسیار خوبی دارد که در سیصد و پنجاه سال قبل از این بنا شده و شیخ

ابراهیم نامی در آنجا مدفون است که از جمله مشایخ کبار بوده و حالا مقبره او زیارتگاه

مردم است نسبت مشایخ این بلوک از اولاد و احفاد شیخ ابراهیم هستند این دهکده

تکیه خانقاه دارد قبر دیگری که (مولان آباد) هم دارد در این بلوک است مشایخ

شصت خانوار است و این همه از نسل مشایخ که سالها شیخ اینجا بوده اند شیخ حسن

نام داشته و شهرت شیخ حسن مولان آباد است شخص بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات

بعد گنبد و بارگاهی از آجر بر روی مقبره او ساخته و یک طاق آن از چوب پرشاخه نیز
زیارتگاه عموم اهالی است و این بزرگوار در حال حیاة دارای مرتبت مقامات عالیه
و مسند نشین خانقاه و شریعت و طریقت و منزل او محل رجال و ادبا و طرفا بوده و مزارش
در خارج قصبه مدفون است و خود این بزرگوار وصیت فرموده که هر کس مهمی و مرادی است
و استغاثه نماید باید اول مرا زیارت کند و بعد بزیارت شیخ بیاید اهالی کردستان
غالباً خوارق عادت از این بزرگوار دیده و عموماً اعتقاد کاملی باو حاصل نموده‌اند
نفوس این بلوک از ده هزار نفر بیشتر است حاکم آنجا در عهد قدیم سلطان نامیده میشد
و در خانقاه همین بلوک بهم حالا هم از اولاد و احفاد سلاطین آنجا باقی هستند و مردمان با شعور
و صاحب سفره و بسیار رشید میباشند سکنه این بلوک عموماً مذهب شافعی و مقید
بطاعت و عبادت دارند دو خانقاه بزرگی که در بوبهانه خیلی مشهور است و این بلوک
در جریان است آب و هوای این بلوک بسیار خوب و سازگار است مردمان اینجا
قوی بنیه و صحیح المزاج و دارای ورزشت و حرکت و اسب دوانیهای خوب و ممتاز هستند
چون شایع این بلوک هر ساله با طوایف اطراف شهر زور آمد و شد دارند همیشه اسبهای
شکیل و دوانیهای اصیل تحصیل مینمایند حاصل این بلوک صیفی و شتوی است و انگور
و توتون زیاد و عسل هم دارند چنین ثابت است که مالیاتش صد و نود تومان بوده حالا خیلی زیاد
فرموده مرتع این بلوک از مزروعش بیشتر است (دیگری از بلوکات بیجره کانی)
(تیلکو) است این بلوک در بین شمال و جنوب شهر سنندج نه فرسخی بیجره فرسخ واقع است

و با خاک

و با خاک بلوک سقز اتصال دارد حالا سی و دو پارچه دهات معتبر و متجاوز از چهار خرابی
دارد حاکم آنجا در دهات گردش میکند سکنه این محل بسیار رشید و مردمان شرور و همیشه
غضب و کین طبیعی آنها نیز زیاد است در سواری و تیراندازی مهارت کلی دارند
آب این بلوک از چشمه است چشمه های زیاد دارد آب و هوای این بلوک در نهایت
خوب است حاصل آنجا صیفی و شتوی است توتون زیاد هم عمل می‌آورند از حیث این
بلوک قابل و مستعد هرگونه زراعت است مراتع و علف فراوان دارد و نیز
باغات زیاد و اشجار مثمر و بید و چنار و سیب و زردآلوی فراوان حبس آورد و غیر
سکنه این بلوک عموماً شافعی مذهب و با حالت شرارت خیلی راغب بنماز و عبادات
هستند در مرتع جنگ و تیراندازی هم تازه فراغت یافته بمرتع خود میکنند با ایلات اردوگاهی
و خونریزی با تیز مضایقه ندارند (دیگری از بلوکات کردستان) گرفتو است که گرفتو
بفتح کاف تازی و رای مهمله و سکون فاء و ضم تای فوقانی و واو معروف است
این بلوک هم در شمال شهر سنندج بفاصله هجده فرسخ واقع و بخاک سقز نزدیک است
قریب یازده و نیم هزار نفر نفوس دارد اصلاً جزو بلوک سقز بوده سال
قبل از این موضوع و جمع جا علیحده شده بغیر از گندم و جو و سایر حبوبات حاصل دیگر
ندارد تازگی بنای توتون کاری در آنجا گذاشته‌اند آب و علف فراوان دارد
روغن این محل بسیار خوب و معطر میشود قلعه بسیار قدیمی در این بلوک موجود و قلعه گرفتو
معروف است و این قلعه یکی از جمله عجایب و آثار قدیم روزگار است اصحاب

بانتهای آن نرسیده و تمام قلعه را سیاحت نکرده و عجایب زیاد در این قلعه مشاهده شده است
و بنای آن معلوم نیست از کیست ابتدا شخص سیاح بعد از روشن کردن چراغ داخل قلعه میشود
سه غرفه در طرف یسار نمودار و این غرف تماماً تراشیده از سنگ و از سمتی دیگر راهرو های
آنها نیز از سنگ حجاری است و حجاری آنها در نهایت خوبی و استادی شده است و سه
طرف بین مقبره دیده میشود که مشهور بمقبره (ساری بابا) است از آنجا که بگذرند فضا محوطه
چند قدم محوطه ایست تخمیناً بیست ذرع در بیست ذرع و تمام زمینش نمناک است چوبهای
زیاد در آنجا ریخته شده میگویند هر کس با نیت مرادی سه چوب که دوست داشته باشد بیندازد
بزمین بیندازد و در این محوطه یک صندوق نقش یا بوت که گذاشته شده و یک کلاه آدمی که
خیلی بزرگ است در میان صندوق موجود است در اطراف این صندوق جاهای پای بسیار
بزرگ دیده میشود چنین اثر آن پاها بهم نزدیک بعد از چند دقیقه بر آن برمیگردد هم
باز عیناً بهمان حالت اول دیده میشود تا آنجا همه کس با آسانی میگذرد از آنجا میگذرند بریک
دریچه بسیار تنگ داخل اطاق نشیمن میشوند و آن هم از سنگ تراشیده شده در میان آن
اطاق درهای متعدد بنظر می‌آید و شخص سیاح باختیار خود از هر دری که بخواهد بیرون برود رفت
و از هر دری هم که برود متوسط پله‌های زیاد بغرفات دیگر داخل میشوند و در آن غرفها
بازارها دیده میشود بعضی بالا و برخی پایین میروند و بسیار خالی اند در این بازارها داخل نمیتوان شد بفرود
قدری کاه باید همراه خودشان ببرند و کم کم بر اثر پای خودشان بریزند که در مراجعت
راه را گم نکنند و الا دچار زحمت زیاد خواهند شد هر کس باین قلعه داخل شود باید چراغ

داخل قلعه کاه همراه داشته باشد که معطل نشود مرحوم رضاقلیخان والی با جمعیت از اهل قریه
بعزم سیاحت داخل این قلعه شده و مدت سه روز راه پیموده و بانتهای آن نرسیده
محمودخان عمویش در یکی از غرفات گم شده و بزحمت زیاد او را پیدا نمودند و از این قلعه
فسخ عزیمت کرده و بانتهای آن نرسیده است عجب تر از همه چیزهایی که در این قلعه مشاهده
شده راسته بازاریست که نسبت بگفته آهنگران دارد و چندین ترش آهن که در آنجا
گذاشته اند ده ذرع طول و نیم ذرع قطر آنهاست ولی پوسیده و کوفته قلیلی از آنها
بحالت آهنی باقی مانده است و همچنین راسته بازارهای دیگر دیده میشود که در حجرات
آنها بسته های قماش موجود است همین که دست بزنند چنان پوسیده که نرم و خاک گردیده است
چنین احدی بانتهای این قلعه نرسیده و تمام آنجا را گردش نکرده است بیش از اینها
سعی ما نمیدارد (قیمت این مهر ما قریب شش صد تومان است) و دیگر از محوطات
همدان کاخ های حالا قصبه مرکزیست) سقز (است سقز بفتح سین مهمله و کسر قاف
شده و سکون زای هوز است این بلوک در پنج شش فرسخ مغرب شهر سنندج بفاصله
بیست و چهار فرسخ واقع است دارای یک قصبه و سی ده و هفتاد پارچه دهات است
رودخانه بزرگی در بیست قدمی قصبه سقز رو بشمال در جریان است و در این رودخانه جهت
بید زیاد خودرو سبز شده آب این رودخانه خیلی زیاد است این قصبه حالا که از روی نقشه
خانوار و چهار حمام و دوازده مسجد دارد در چند سال قبل حاجی صالح نام تاجر سقزی که
حمام عالی و عمارتی ساخته و مسجد بزرگی از مرحوم عبدالمجید خان پسر مرحوم محمد علیخان حاکم

سابق آنجا بنا کرده که حالا مسجد جامع و برای عامه سقز کافی است در روزهای جمعه بطریق
امام شافعی نماز جمعه در آنجا میگذارند یک بازار خوب و سه کاروانسرای معتبر دارد و این کار
غریب و دیدنی در آنجا زیاد است یکی از کاروانسراها را تازه حاجی شیخ مصطفی و برادر حضرت
حضرت سراج الدین شیخ عثمان رئیس طریقه نقشبندیه در چهار طرف حجره‌های سقز است
بسیار منظم نسبت بکاروانسراهای دیگر امتیاز دارد عمارت حکومتی آنجا بنای وسیع و با شکوه بود
حالا بکلی خراب شده تمام درها و پنجره‌ها را آخرین حاکم قدیم آنجا بیرون آورده
و برده در خانه‌های خودشان بکار گذاشته خیلی جای تأسف است که آن قصر و عمارت
عالی و با رونق را ویران و زمین بیاض کرده اند و این روزها جای عمارت را
بیاض خواهند کاشت واحدی بمقام مواخذه برنیامده که کارگزاران دولتی که
همه ساله مبالغهای خطیر از دولت و نعمت پادشاه و جیحاه میبرند ابداً در قید خرابی آن
نبوده و همچنین رفته رفته بواسطه بی‌مبالاتی کارفرمایان در تمام مملکت قلاع و دیوانی
و حکومتی خراب شده و خواهد شد القصه اهالی سقز نسبت بسایر مملکات تمدن
و با فهم و تمیز محسوب میشوند مردمان با علم و تربیت زیاد دارد و لباس مرد و زن آنجا
غالباً شبیه لباس شهر سنندج و لباس ساوجبلاغ است آب این بلوک از رودخانه
و چشمه است در اطراف سقز باغات و اشجار زیاد است ولی محصول آنجا باغات
و بیشه و درخت کافی ندارد عده نفوس این بلوک تقریباً چهل هزار نفر است که قصبه
و توابع عموماً سنی و پیرو حضرت شافعی هستند و غالب طریقه نقشبندیه دارند و طلاب علم زیاد

دارد و در این قصبه زیاد است علمای متدین و شیخ الاسلام و قاضی و امین الاحکام دارد
در مدرسه نشسته شیخ احمد امین الاسلام و شیخ محمود برادرش با پنجاه و شصت نفر از اهالی سقز بمکه
معظمه بجهة زیارت و تحصیل رفته حاجی شده در این قصبه زیاد است مردمان سقز و توابع بسیار مهمان
نواز و صاحب سفره و با دولت و مکنت میباشند غالب اهالی آنجا خصوصاً علمای پیر
فیض ابو بکر و اولاده او جوانهای رشید و با ملک و نظافت و زنان بیوه بیشه گوی اطراف
سقز نیز غالب شجیع و رشید و تیرانداز قابل میباشند در تحصیل تفنگ و آلات حرب سعی
و شعور بالتفنگ ته پُر دارند چند نفر هستند و تفنگ ساز در سقز و بانه هستند که تفنگهای ته پُر
شهرهای زین هیا زده و تفنگ و رندل میخوره و خیلی در بیکار عمارت دارند و تفنگهای
خوش قطع و با کمره میسازند و بتفاوت یک و چهار یا پانزده تومان الی شصت تومان
بفروش میرسند طوایف بی تربیت و گرده نیز در این بلوک زیاد است که بر هر نهری ورودی
و قتل نفوس عادت دارند محصول این بلوک صیفی و شتوی است گندم و جو و پارچه باف
و پنبه و خربزه و هندوانه هم بعضی جاها توتون زیاد در این بلوک بیکار از آب و خاک
این بلوک توتون را در نهایت خوبی تربیت میکنند و همه ساله چندین هزار بار توتون
از آنجا بطهران و آذربایجان و کردستان و غیره حمل میشود از تجار ترک و فارس در سقز
زیاد است از اهل سقز هم تجارهای معتبر و با نظافت دارند و بر یک داد و ستد توتون
و مازوج که از آنجا و ممالک خارجه میبرند خیلی زحمت بدولت میرسانند زنهای این بلوک غالباً
خوش صورت و با حسن و ملاحت هستند و مردمان سقز غالب سفر میکنند و نوکر و کاسب میباشند

و قلعه‌ای از آنجا نیست جایی از بلوکات شهر و جای دیگر و تربت چیم آباد که قلعه در زمین مرتفع واقع شده
تمام خانه‌های سقز با چشم انداز و با رونق و صفات خصوصا عمارات حکام نزدیک بزرگ است
صفای مخصوص دارد آب سقز تولید خون نیکو کند و مردمان آنجا غالبا قوی هیکل و صحیح المزاج هستند
آب و هوای سقز خیلی گرم است در نزدیکی قصبه معدن سنگ سفیدی است به اندازه هر قدر که بخواهند
برای حجاری و ستون و فرش حمام دارد و عوض آجر و پله بکار می آورند این سنگ غیر از سنگ مرمر است
در موقعی که از کان بیرون می آورند خیلی نرم است همین که باد بخورد سخت میشود گندم
در این بلوک زیاد از مصرف خود ایشان بعمل می آید و کفایت بلوک بانه را هم می‌نماید
سقز در جانب غربی نقطه هشت فرسخ بانه اتصال دارد و کردها قائل هستند
این بلوک را شهرها بگردانند (خان) است خان در اینجا مقصود کاروانسرا است یکی
حجره بزرگ از قدیم در وسط آن کرده در نهایت استحکام ساخته‌اند چنین خیلی طولانی
و ناهموار و برف گیر است در موقع زمستان عابرین و کاروانها در آنجا پناه دارند
بعد و حالا بواسطه بی اعتنایی حکام [illegible] رو بخرابی نهاده است
سقز هفتصد [illegible] پنج فرسخ [illegible] و حالا [illegible] واقع شده است
این سقز رو بترقی و آبادی است دهات بسیار مرغوب دارد خصوص قریتین (مرغ
و [illegible]) [illegible] دارد و دیگری از بلوکات [illegible] (بلوک بانه) است بانه با
برده [illegible] (خانه) و این بلوک در غرب شهر سنندج نقطه [illegible] و چهار فرسخ واقع است
در طرف مغرب [illegible] و [illegible] بانه [illegible] و شمال [illegible]

سقز اتصال دارد مردمان این بلوک بسیار وحشی و شرور و خونریز و بی‌تربیت هستند
لقب حاکم آنجا سلطان است و این لقب را نادرشاه افشار بواسطه قرب جوار با دولت
عثمانی به حکام بانه داده و اعلی حضرت [illegible] به حکام سرحدیه خود پاشا
که مخفف پادشاه است لقب داده نادرشاه نیز باقتضای غیرت و عصبیت فطری
معارضه بالمثل نموده و لقب سلطانی بحکام سرحدیه ایران داده است و بحکم همین پادشاه
غیره هر روز وقت غروب آفتاب در بانه نقاره و طبل میزنند و در قلعه قدیم
حکومتی نقاره خانه مخصوص داشته و حالا تمام قلعه نیز خراب شده این بلوک [illegible] قصبه
[illegible] دهات معتبر دارد و جمیع کوهستان و اطراف و کنار بانه جنگل [illegible] است
درخت مازوج است و این درخت چهارده ثمر قیمتی میدهد که یکی از آنها مازوج است
که قیمه [illegible] و گاهی یک تومان و دو قران هم خروار رسیده [illegible]
از آنها گزانگبین است [illegible] بتفاوت وقت [illegible]
دوازده جور ثمر این درخت را بنده دیده‌ام و برای [illegible] خوانندگان از [illegible]
بشمارم (١ مازوج) ٢ گزانگبین) ٣ بیچکه (٤ [illegible]) ٥ بلوط) ٦ [illegible]
(٧ [illegible] روغن) ٨ قرنزله (٩ انگشتری) ١٠ [illegible]) ١١ فرتوک (١٢ [illegible])
این [illegible] درخت [illegible] انگور است [illegible]
بواسطه این ثمرها [illegible] حاصل است و دیگر زراعت گندم و جو و حبوبات چندان
نمی‌دارند و [illegible] گندم [illegible]

حالا بسی و شش نزاع شده پاس اما این بلوک خیلی سبز است و معارف آنجا عموماً از کوه
ثلث است که خوردشان از پشم بز و گوسفند میبافند بعضی از آن شالها بسیار نازک و خوش رنگ
بافته میشود چندان متعین نیستند ولباس و طعام نپخته و بیرون است تا عده تمدن و تعمیر بیابانی نیز
تنگی زیاد در این بلوک است تا جنبه اهالی ارشید و قوی دل و دلیر امتحان شده در خوردن زیرکی
و شرارت حد تعیف ندارند و مردمان قصبه با هم از دو هفت هزار و جشنی شب چراغ میگیرند
که جاده از دور روشنائی چراغ آنجا بطرف کوه نظیف نماید قصبه با وجود عادات و وقف
بقاعده ندارد یک حمام کوچک و کثیف از قدیم ساخته اند و بجز بیگانه ها با تنباکو قلیان تمام
بسر خود و بیرون حمام عادی نیست حمام و نفس از آنجا چشمه های آب سرد است مسجد در این
قصبه دو است یک مسجد از آنها بزرگتر و مسجد جامع است که نمازهای جمعه بطریقه حضرت زیدی
در آنجا نماز جمعه میگذارند تا کار و تجارت اهالی آنجا تجارتشین داده و تجارهای زیاد از تهران و زنجان
و زنجان و سنجق همه ساله برای خرید برنج و روغن و غیره در آنجا میروند و بیابانهای خلخال
برای خرید جنس مذکور در این بلوک میروند اما اهالی این قصبه چندان تجارت نمیکنند و هم از
آب و هوای باید خصوصاً قصبه اش بسیار خوب و سازگار است خوراک طعام اهالی اغلب
گوشت بز و میش است و بواسطه سازگاری آب و هوای آنجا ابداً ضرری از خوردن آن
نمی بینند خوب دو مرتبه در روز خوراک زیاد میخورند و اینجا بسیار مشهور است هر کس خیلی
کم خوراک و مریض با ضعف داشته باشد روزی سه مرتبه بسیار اشتها تند میخورد و هیچ ضرری
از آن نمیکند بعد وقت غروب آفتاب تا یک ساعت از شب رفته هوای قصبه بارد و روشن و خنک

از اول غروب است همین که هوا تاریک شد یک ساعت از شب گذشته باشد چنانکه عادت این
شهر، گفته است (صبح سرد است و شام باید خوش است) خواب در دشت را زیاد خوش است
سرد است خاک قشنگی است در کنار قصبه باید یک رودخانه بطرف مغرب در جریان است و فراوان
این چشمه های آب زیاد دارد تا تون در آنجا خیلی بعمل می آید نباید نه در این بلوک سنقر
بعمل می آورند باغات و اشجار میوه دار در این بلوک کم است در نیم فرسخی قصبه باید قبر
سلیمان بیک نامی از اجداد حکام قدیم آنجا بر بلندی واقع است اهالی باید خوارق عادت
قبیله از او دیده و در او معتقد شده زیارتگاه خود شان قرار داده اند و در خاکهای که بر اطراف
آن تپه مدفون است اصلی عبرت قطع از آن نداشته و ندارد و بواسطه خجلی از بزرگی شده
در این بلوک حاصلی که زیاد میکارند دیم و آب و هوای آنجا بهتر از گندم و جو ترتیب شده جمع
سبز بعمل می آید نوعی از ارزن و مشهور به (دیمسه) است شاخه و خوشه اش بیخ
دارد بقدری که هم نمو است و عجب خوراک رعایای باید این ارزن است که با آن
در وقت بعضیها با روغن بهتر از پلو برنج میخورند در این بلوک باید حصیه باز میشود و بار گرد
منحصر همین بلوک است در فصل بهار و پائیز در این حین باید شکار کبک نمایند و این شکار
خیلی با مزه میشود طرح تفصیل مخصوصی دارد یکی از دهات این بلوک (کورکاوم) کبک گاه است
گرو زبان کردی مخفف کبک و گاه گذر است (یعنی گذرگاه کبک) در این قریه
تنگه است که طرف آن تنگه یک سرخ است و کوه بلند مشرف دارد از دو طرف تنگه طغیان
کشیده شده حکومت باید در سر تنگ آمدن کبک تمام اهالی دهات اطراف رو به تنگ روند و در آنجا شکار کنند

اند و عام غربی مریوان از چند طرف [illegible] وارد میشوند و این سه رود از طلوع آفتاب تا غروب [illegible] دارد گرد

لک گرفتار میشود و آنقدر که سه روز و دو ماه با خودشان می‌آورند فقط حکومت از برای [illegible] می‌آورد

و از سیورسات هم [illegible] چیزی این لک رعیت بنظام خوب دارد و اهالی [illegible] دیگری

پیره این لک [illegible] تماشای غریب دارد سکنه این جوگه [illegible] تماشای [illegible] و ملاحت [illegible]

و [illegible] و ملاحت بیش غلط دارد زبان اهالی این جوگه [illegible] زبان ساده [illegible] کردی است

و طبع ملت [illegible] و [illegible] اهالی کردی با تفاوت است زنهای این جوگه

لباس کردی طرح خوب [illegible] لباس زنهای [illegible] میپوشند و اغلب زنهای این جوگه

خوش صورت و بلند قامت و ظریف هستند و در این جوگه معدن سنگ [illegible] است

[illegible] (... [illegible] ترین آن است) دیگری از جوگات

[illegible] کردستان (مریوان) [illegible] مریوان است این جوگه مریوان

در طرف غرب شهر سنندج [illegible] فرسخ واقع است سرحد خاک [illegible] عثمانی و ایران

و عثمانی است در عهد [illegible] این دو دولت ابتدای تحدید [illegible] شد

و [illegible] این تحدید [illegible] از معایب [illegible] است یا [illegible]

کم ربطی [illegible] از طرف اورامان لهون و مریوان و بانه حد

و تعیین حد فیمابین [illegible] واقع شده است مثلاً در طرف بانه چند قریه است که خاکش

از دولت عثمانی و سکنه آن رعیت ایران و همچنین چند قریه از [illegible] بانه خاکش از [illegible]

ایران و سکنه آن رعیت [illegible] عثمانی است دیگر اینکه تا [illegible] خاک [illegible] عثمانی

از طرف بانه و مریوان گذشته و از میانه خاک دولت ایران رود [illegible] خروج کرده و پیش [illegible]

تا [illegible] رسیده و این [illegible] است و تقریباً [illegible] فرسخ [illegible]

[illegible] خاک جاف [illegible] شهر زور [illegible] چند منزل از طرف مریوان تا خاک

[illegible] برای [illegible] و خوانین [illegible] همه ساله [illegible] باعث

و خسارت و خرابی رعیت و خونریزیهای زیاد میشود از طرف اورامان لهون و جوانرود که

خاک دولت ایران [illegible] خاک [illegible] از طرف [illegible] شهر زور خروج کرده و از میانه خاک

شهر زور گذشته است [illegible] بعضی اوقات [illegible] باعث [illegible] خسارت

اهالی شهر زور [illegible] این حدود [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] از خاک [illegible] این [illegible] و خسارت و [illegible]

[illegible] دولت [illegible] شیر طوایف جاف از خاک

دولت ایران چند منزل میکنند [illegible] و در این راه و دهات [illegible] کردستان است [illegible]

[illegible] راه [illegible] جاف [illegible]

[illegible] و [illegible] هم کفایت [illegible]

[illegible] طوایف جاف [illegible] کردستان [illegible]

که [illegible] برای منع جاف [illegible]

[illegible] مریوان باید حاضر باشند و دولت نیز [illegible] خسارت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] در این جوگه مریوان [illegible] واقع [illegible] است که با قلعه

شاه آباد و هزار قدم مسافت دارد بسکونیه این دریاچه در جنب شهر بزرگ و هم آن سدوم
بوده و در تورات شریف از شهر سدوم ذکر شده که غرق گشته است طبریان
دریاچه تقریباً یک فرسخ در عرضش کمتر از این است این دریاچه در فصل زمستان بطوری یخ
می بندد که از راه بدون تردید از بالای آن میگذرند و شکار مینمایند و در زمان قدیم
یکنفر یهودی با یک راس تجاره از روی آن دریاچه گذشته بنزدیکی رسیده گفتم بر او
باو گفته است اگر یخ دریاچه میشکست تا با خر و بارت باب فرو میرفتی و غرق میشدی
یهودی با حمق نظر بطرف دریاچه انداخته از کثرت ترس فوراً زهره ترک و در جا فوت شده
و مقبره در کردستان غرب شهر است بسه اسم جیون و کم دل از یهودی قبره بسکونیه
قلعه در این بلوک قلعه بسیار محکم تقریباً چهل هزار تومان مخارج آن شده و در مرسوم شاه آباد است
از جانب دولت بنا شده مرحوم حاجی فرهاد میرزا که معتمد بوده از جهات فوق العاده چهار
آب شده بنده و پنجره بکار برده و در باستیانهای قلعه جابجا محکم ساخته و در اطراف
این قلعه با شاه دولت مرحوم حاجی معتمد بوده قصبه بیجار آباد کرده و صد خانوار از
جمع سادات و مشایخ آنجا را که چاه بنده و در آنجا ساکن نموده و حالا آبادی خوبی شده است
یک حمام و یک مسجد تر ساخته و یک رشته قنات برای آنجا احداث کرده و آب قنات را بمیان
قلعه برده و آب انبار بسیار عالی برای وقت ضرورت ساخته است حوض بزرگی هم در میان حیاط
قلعه از آب قنات پر میشود محمد علیخان ظفرالملک هم که چند سال حکومت مریوان را داشته
چند اطاق خوب و یک حمام کوچک لطیف در میان قلعه ساخته و خارج از قلعه کاروانسرای بزرگی

[illegible]

لای

برای تجار و کسبه قصبه ایجاد کرده که برای تا قلعه و کاروانسرا دو بیابان هم خیلی تجارت بکرده است قنات
دیگر احداث و در جوار آن باغ بزرگ با شجر و درخت ثمر و میوه بید و چنار و غیره ایجاد کرده در بین
قلعه یکباب مسجد بزرگی ایجاد که باعث رفاه قشون مأمور و اهل آن آبادی است مکان بقلعه
شاه آباد بواسطه قرب جوار دریاچه چندان سازگار نیست برای گرم و مرطوب دارد صحیح
بد آب و هوا و مورث امراض است تمام این بلوک جنگل است و اکثر درخت جنگل درخت
مازوج و جوزه است در این بلوک برنج زرعی در نهایت خوب بعمل می‌آید و در تمام زمستانی
کردستان امتیاز دارد سایر محصول هم از قبیل گندم و جو و ذرت و حبوبات دیگر بعمل می‌آورند
خاک این بلوک بسیار مستعد و حاصلخیز است اهالی این بلوک هم شجاع و جنگجو
و جوانان سبک و لباس پوشیده و حالت خونریزی دارند اقلاً هزار نفر تفنگچی رشید جوان است
بالسویه ممتاز و تفنگهای تیرپر در این بلوک است سادات جلیل القدر و علمای فاضل دانشمند دارد
آقا ابوبکر مصنف و از جمله علمای دانشمند کار بجز قریه (چور) از توابع مریوان است عالم
جناب سید حسن ساکن قریه چور و از سادات صحیح النسب و در علم و فضل فرد و در تقوی وحید عصر است
شیخ الاسلام این بلوک و صاحب تکیه و خانقاه و طرف اعتقاد و اعتماد مردم است و زیارت میکنند
هم شرف و دارای خلق مهذب شده و جمعی از خانقاه محترم او هستند شیخ مکرم تر و این بلوک
زیاد است که همه صاحب تکیه و خانقاه و پاشنه قریه بیلیک که یکی از دهات این بلوک است حاجی
بسیار خوب جائیست مرحوم حاجی معتمد بوده چنانکه در تذکره ذکر خواهد شد در تعریف حسن سلطان ابوالمعالی را
که از شهرزور باستقلال و نامی بود بطرف ریاست و اقتدار و غالب در کاروان قصد و اراده بطرف شهرزور

این برکه که اقلاً پانزده ذرع دارای عمقیست و بقدر دو میل بزرگتر است این برکه در عهد قدیم مرغزا
ر اهک ولات کردستان و دارای قلعه رفیع و منیع بوده که تفصیل آن در سیر و تواریخ بیان شده
در این برکه بسیار جای عمیقه از سنگهای طلا و نقره و غیره خیلی پیدا شده است آب دریاچه
زده باز هم بنظر می‌آید در صورت اقدام دولت و تعیین خرج در جهت کشیده شدن و خشک شدن زمین
آن جنگل فواید کلی پیدا شود و حال آنکه بسیار وقت این کار پر خرج و زحمت و مسمری نتیجه
اقدام نشود بابت دیوانی این برکه چند هزار از شش صد دیناه هیچکدام به دفاعی غیر از آن
دیگری از برکات مهمه کانه (اورامان تخت) است که در جنوب غربی جنوب شهر و فاصله
پانزده فرسخ واقع و بنیاد سخت و صعب العبور از طرف شرق به دهات کردستان و غرب
بناک شهرزور و شمال به دهات کردستان و جنوب با اولکای لهون و دهات جوانرود متصل است
از جانب کردستان دو راه صعب العبور دارد که گذشتن توپ و مهمات از این ولکا و قری
دشوار است بنابر این و بعلاوه اهالی این اولکای غالب اوقات یاغی و از دولت متمرد بوده
رو گردان و خارج از حکم و فرمان حکام کردستان میشوند ولی مرحوم حاجی معتمد الدوله هر دو
اورامان را چنانکه در جزو حکمرانی آن وجود کافی ذکر نموده شد بطوری تسخیر و تدبیر نمود
که اطاعت و انقیاد آنها در مدتهای مدید بهتر از کسبه و سکنه شهر سنندج بود که فرمایان
خائنین و حکام مطیع کردستان برای پیشرفت مقاصد و اجرای اغراض شخصی در اندک فرصتی
آن سنه نکبت را از یخ در آورده و با جرج صفقان شریر و طلوع غیضان و دریا و تیغ و
و حوز سری سقط کرده‌اند و بکرات بدتر از اول طایفه مذکور اورامی یاغی و طاغی گشته

زنان

این بنده قصیده را جناب برشته نظم کشیده و در این کتاب از آن و مناسب این بیانات
خانمان و فتنه این حاکمان بی‌وقوف (دشمنان فتنه این ظالمان بر شعار
خدا و نه باعث و بانی این بی‌نظمی و رفع اذیت رعیت را نفعیست خود شخصاً پادشاه
غیور است گرفتار فرماید خلاصه بعد از اینکه کار گذاران خائنین سلطان زمینهای شهر را با تفرقه
اورامان را محض مصالح شخصی دست تطاول و قتل را دراز نموده جماعت خانواده و شاه را در
تحت اختیار فرمانروایان پیشه فقط بابت مشهوری بین خاطر خودشان بید نهند و حکام
نا به کردستان را بقدرت نتیجه بکاری بوده‌اند این جزوی بابت تاوان خانه نموده و تعاقب
آنها از رعایای بدبخت دهات را زده و غیره و هر ساله تعقیب و تعدی ناشکیبند و کار فرمایان
ولایت و حکمران پادشاه جهان‌پناه بعقب این بزرگی را در پنهان کنان و تخاصم نموده و داشته هم
مگر منعم حقیقی پرده از روی این مستوره بردارد و رشتی و معایب آنرا بهم پیدا سازد و آقا
علی نظام پرورش آنها رسیدگی و اصلاح این مفاسد به پیدا نیست خلاصه این اورامان تخت
سی و سه دهکده و قریب پنج هزار نفر نفوس شهر دارد و حاصل آنجا بیشتر انار و انجیر و توت است
و گردو است جنگل زیاد از درخت مازوج و بلوط و غیره دارد و شغل فراوان و در این برکه
بعمل می‌آید آب این برکه از چشمه و رودخانه است با اینکه کوه‌های شامخه زیاد دارد غالب
جاهای این برکه گرمسیر است و با هوای شهر سنندج یکماه تفاوت دارد چندان مزرع
ندارد گندم و جو و سایر آذوقه را از خارج تحصیل می‌نمایند اهالی این برکه در لباس و تغذیه
بر ایران بیشه عمر را حالت بیعی دارند و بنور زراعت و زنان نیست برنج را شام آنها رسیده است

زنهای این محل خیلی خبره است و خوش صورت هستند از بیرجند نیز [illegible] دارد [illegible] در این [illegible] است

[illegible] ندارد این جرگ دیدم که ده ولایت ساده و هم ندیده ام [illegible] ساده و ملس

معروف است دوا خور برای [illegible] مناسب [illegible] است این جرگ

بقعه زمان است چشمه کم [illegible] نشسته [illegible] قرار [illegible] باشند مردمان این جرگ [illegible]

[illegible] نشسته [illegible] و خونریزی است [illegible] این جرگ

[illegible] است که آنرا (کرفس) میگویند کرفس صحیح کاف تازی [illegible] دیگران [illegible] است

این گیاه طبعا گرم و خشک است و [illegible]

(دالمکان العرب) این جرگ [illegible] واقع [illegible] است [illegible]

[illegible] است در جانب مغرب و جنوب [illegible] است [illegible] کرده [illegible]

بیرون [illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] جرگ [illegible] است [illegible] این جرگ

انجیر [illegible] میوه دارد در قریه (دزگان) از [illegible] این جرگ [illegible]

[illegible] دیدم [illegible] این جرگ جای [illegible] است [illegible]

فراوان دارد [illegible] و [illegible]

بیان [illegible] آب [illegible] است [illegible]

وسلطان [illegible] معروف است میگویند امام زاده و صاحب کرامت است [illegible]

در طرف شرقی این جرگ [illegible] است که آنرا [illegible] نامیده اند (هیچ) [illegible]

و کرجیم و یای تحتانی معروف و سکون جیم ثانی است این قریه در [illegible] واقع است

که راه صعب العبور تر از این نقطه در عالم کمتر است و در این قریه حضرت امام زاده محترم

سلطان عبیدالله برادر حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه السلام مدفون

و در کردستانات (بکوشه هیچ) معروف است و آن بقعه بزرگ با کشف و کرامات است

و دارای خوارق عادات است از جمله غریب یا بلدی که در آنجا برود و در آن

بقعه شریفه بخوابد هر گاه اتفاقاً محتلم شود و بواسطه غفلت یا غلبه خواب فوری

برنخیزد و غسل نکند در حین خواب او را برمیدارند و میان حوضی که در جلو آن بقعه

شریفه است می اندازند آن بیچاره فاعل در میان آب حوض بیدار و با حالت

خود هشیار [illegible] میشود و هم چنین کسی با اسلحه و آلات حرب [illegible]

آن بقعه بخوابد اسلحه و اسباب او را پرت میکنند در این قریه [illegible]

و در تمام عالم سبب امتیاز آنجا [illegible] اهالی [illegible] تاج [illegible]

یگانه اند و بواسطه این تاج معروف هستند و در همه جا در ممالک روم و عجم اهالی

[illegible] از [illegible] و [illegible] و تعدی و حتی از حدود [illegible]

و مرفوع القلم میباشند در جلو کوهی که با این آبادی نزدیک است [illegible] از طرف [illegible]

رودخانه عمیقی و تقریبا چهل ذرع عمق است در جریان است که از چوب [illegible]

بر روی آن بسته اند و جز اهالی آنجا احدی نمی تواند [illegible] از آن [illegible]

[illegible] و [illegible] از آن [illegible] قدری [illegible] باشد [illegible]

حالت جنگجوئی و خونریزی دارند در غذا و لباس هم ترتیب صحیحی ندارند آب مشروب اهالی این بلوک
بسیار ناسازگار است در تپه‌های کوهی گون سالف و هر وقت انگورهای هر جنس بیدار بعمل فراوانست
گُلش با چین و نقشه رنگارنگ و نرگس و سوسن زیاد دارد خانه‌های اهالی این بلوک
جا بجا حصار ندارند و تمام خانه‌ها هم از سنگ چهار پهلوست استاد قابلی در بناهای
با مهارت دارد که این دیوارها را طوری با سنگ چیده بنا میسازند از دیوار آجری خوبتر است
چون همه جا جنگل و هیزم فراوانست و هوایش هم یکقدری گرم است در زمستان کرسی
نیگذارند و هر وقت لازم باشد در بخاری یا اجاق آتش روشن میکنند و غضب خوراک
اهالی آنجا نان و برنج و پنیر گوشت یکنوع مرغ مرغابی خوش رنگ در این بلوک است و اقتدار
تعریف دارد و کمتر از شاه مرغابی نیست زنهای این بلوک بسیار با حسن و وجاهت هستند
زلف و رخسار و چشم و ابروی خوب دارند زلفها را که خم اندر خم و خیلی بلند دارند
اهالی این بلوک با حالت جنگجوئی و زراعت نیست اهالی او ولایات تحت امر حکومت دولت
پرهیزکار و پیرو حضرت شافعی هستند ثابت این بلوک چهل سیصد تومان و حاکم هم امان است
دیگر از بلوک بجه و کلانه (جوارزه) این بلوک در طرف جنوب شهر نقاطیه حد فرسخ واقع و قصبه
جوارزه مقصده و مرکز بلوک است و در وسط این بلوک تفاق ... خاک جوارزه چهارده
فرسخ در چهارده فرسخ است بنای قلعه از مرحوم امان الله خان بزرگ است که در سال هزار و
دویست و بیست و چهار ۱۲۲۴ هجری آن قلعه را در تمیز ساخته و بنا کرده است اطراف را جمع
و در آنجا ساکن و یک حمام و یک مسجد هم ایجاد نمود صحن قلعه در جای مرتفعی واقع

و از سطح آبادی بیست ذرع بلند تر است از طرف شرقی قلعه نقاطیه صد قدم معظم را یک
ساخته و از کوهستان قرب جوار آب زیادی آن آورده و از آن معظم آب بیاینقلعه
برده و حوضها را دایر نموده در جنب قلعه هم یک چشمه آب صاف و گوارا موجود است
حمام خوبی در خارج قلعه بنیاد کرده و باغ مفصلی که دارای همه قسم اشجار است
در طرف شمال قلعه احداث شده بود ولی این قلعه از هر طرف سرکوب داشت
رفته رفته قلعه و باغ رو بخرابی گذاشت اهالی وحشی در تخریب آن کوشیدند
و حکام هم بمروت نیز باعث شدند از تعمیر آنها پوشیده چشم و چهار سال قبل در زمان
حکومت مرحوم شاهزاده معظم سلطان مراد میرزای حسام السلطنه مرحوم علی اکبر خان سرتیپ از اهالی
تقصیر خرابی و انهدام قلعه را عرض نمود از جانب دولت میرزا نصرالله خان مهندس
مهندس مأمور شد که یک قلعه عالی و محکم ایجاد کند ابداً سرکوب نداشته باشد بهمین
شاه زاده بجوارزه آمد و بنای قلعه خیلی وسیع در نهایت استحکام نقاطیه وسعت قدم
بالاتر از قلعه قدیم گذاشت که هیچ سرکوب نداشت و تمام پی و پایه آن را
از سنگ چهار پهلو بالا آورد و در این قلعه شش برج بسته حیاط وسیع و چهار برج عالی و دو دروازه
آب دریاچه مانند بجهت آنکه تمام پی و بن آن با تخته سنگ ... ذرع و دو ذرع
از سنگ چهار پهلو با تمام و تمام دیوار و اطراف کاری رسید و اغلب از زیر تهیه
ذخایر و غالب اسباب تیر و چوب را مهیا کرده مشغول بر حرکت ... دادن
مانع از کار کردن آنها و مهندس شاه زاده بکرمانشاهان مراجعت نمود فصل زمستان

در آنجا باشد و در وقت جنگ برای اتمام کار بجوار هجوم کرده در تسخیر آنجا [illegible]
که بنای آن شده و کار قلعه جدید تخریب شود و از جانب دولت علیه و حکومت جدید
با تمام قلعه اقدام نمودند قریب شش هزار تومان خرج و مصارف کرده بودند اما
حالات [illegible] و نادیده و ناشنیده پنهان نشد [illegible] جوار هم از ضرر [illegible]
که این قلعه در آنجا باشد در از یک فرسخی تمام چیزها را از ریشه در آورده و سنگ و اسباب
آن را در قلعه های خودشان بکار بردند و بعضی از کارگزاران دولت [illegible]
دولت بمقام تفتیش بر آمده بر بنای حالیه قلعه قدیم و جدید [illegible] باغ و حمام [illegible]
زمین پامال است برای این قلعه جوار خوب نیست ولی قلعه [illegible]
هوای آنجا بتجربه تغییر میکند و جاهای خوش آب و هوا دارد و جوب [illegible]
قصبه بسمت جنوب جاریست در میان قصبه چهار مسجد و دو خانقاه برای درویشان [illegible]
بوده است که قصبه و توابع مذهب شافعی و طریقه نقشبندیه دارند طلاب و اهل علم
در جوار [illegible] زیاد است این بلوک [illegible]
[illegible] توابع کردستان و شمالاً با ورامان [illegible]
[illegible] است دارای یکصد و سی قریه و دهات معتبر است غالب [illegible]
درختها [illegible] در این بلوک [illegible]
که [illegible] یکصد و بیست خانوار است پنج مسجد دارد [illegible]
[illegible] علمای با فضیلت در این قریه [illegible] چشمه آب صاف [illegible]

آباد و معروف [illegible] است بسیار با صفا و در مکانهای خوب واقع است
آب قصبه جوار و توابع از چشمه [illegible] است منبع [illegible] این بلوک کوهستان
خوش است عده نفوس این بلوک و جمعیت آن تقریباً بیست هزار نفر خواهد بود
جمعیت و احشام زیاد دارد این بلوک هم [illegible] است محصول آنجا صیفی
و شتوی است از هر قبیل زراعت در این بلوک بعمل می آید ولی مزارع این بلوک بقدر
کفاف [illegible] نیست [illegible] تحصیل [illegible] از طرف [illegible]
[illegible] ولی [illegible] سیاه و کره [illegible] برنج [illegible]
کردی زیاد دارد [illegible] مازوج و ثمرهای دیگر و درخت مازوج [illegible]
ذکر شده در این بلوک [illegible] معاش [illegible] است در این بلوک
عسل شاه پسند [illegible] بعمل می آید [illegible] عسل های دیگر است [illegible]
[illegible] هیچ جا وجود ندارد [illegible] این عسل شاه پسند خیلی [illegible] است
مغایر است [illegible]
بلند [illegible] جای دارند [illegible] زمین [illegible]
کف دست [illegible] این عسل [illegible]
[illegible] نیست [illegible] خیلی [illegible] دارد [illegible] است در این بلوک [illegible]
[illegible] های چخماق ساز و [illegible] ساز زیاد است [illegible]
[illegible] است

از طرف شمال قصبه جوانرود بفاصله یک میل و فرسنگ همه جا رو بمشرق کشیده شده
در دامنه این کوه جاهای باصفا و چشمه های آب صاف و گوارا زیاد است قریهای
غربیه در جانب این کوه نمودار است از جمله مغاره ایست که (کاوات) میگویند بجهت
این لفظ بکاف تازی با الف کشیده و واو معروف با الف کشیده و سکون تای فوقانی
باشد و این مغاره واقعا از جمله غرایب روزگار است این بنده که در بار اول ملتزم رکاب
بودم شرف اندوز سیاحت این مغاره شده از طرف مغاره تا ما جنگل است ابتدا
که شخص داخل مغاره میشود اینطور بنظر می آید که طاق دروازه ایست معماری ساخته شده
یک طاق بالای از سنگ است که آثار معماری ابدا ندارد در جلوی طاق صفه ایست
و چند ذرع زمین و فرش ندارد و وسیع است چون داخل صفه میشود بلافاصله دست راست
طاق با آن بهمه کس داخل صفه خواهد شد از صفه سرازیر باید رفت و با صحن طاق رسید
همچو مینماید که در صحن پله پله بهم خراب شده چون وسط مغاره میرسند از سقف آن
علامت و غرفه مانند نمودار است که از سنگ بریده باشند چون با نتهای مغاره میرسند
بفاصله دو قدم دیوار نهر آب بزرگی است که قدری سنگ آب دارد و از عرض مغاره
یکسره داخل میشود و بعد دو شعبه شده قنات در دو طرف عرض مغاره و از عرض طاق در دو
بجنوب و این دو شعبه یکی شرقی و دیگری غربی است آب از شعبه غربی داخل و از شعبه
شرقی خارج میشود و با کمال سهولت داخل هر کدام از این دو شعبه میتوان شد و از
این مغاره با آنکه بسیاری از سیاحان باز آمده اند و چراغ داخل شده اند هیچکس تا انتها نرسیده

راه پیموده بانتهای آن نرسیده و با لاخره از خوف تمام شدن آذوقه ناچار برگشته
و آخر نقب را ندیده اند و لاکن گردش ابدی برایش قائل شده اند و میگویند که این نقب قریب دو
شاید انتهای آن معلوم گشته ممکن نیست و یکی از این نقب با فاصله هزار قدم بجنگل راه
گردشگاه هم درخت نارون شباهت دارد درخت را دیگر نیز همه وقت سبز و خرم است و در زمستان
این درخت سبز و شاخه نقب تنش میشود بصورت از آنجا باید گذشت راقم اوقات
رفته و بالا درخت را دیده و برگشته ام آب این مغاره بسیار مشخص و گوارا است طایفه
جوانرودیها با ذره ابدا است جوانرود در طرف این مغاره سکونت دارند هر وقت حاکم
جوانرود بسیاحت کاوات برود کباب لذیذی از هیچ نوع این کباب را که بجای
دو نوعی است و وضع آن این است یک راس گوسفند فربه ذبح و از آن بعد از کندن پوست
و شکم خالی میکنند هر یک شقه را یک پاره ترکیب کرده دست نزنند سیخ چوبی از
درخت و این سیخ و ذبح و درخت جنگلی تراشیده و تیز است و یک تیر از ترکش
و هیزم جنگلی روشن مینمایند و از دور از طرف آن کوه آتشین سیخها را بجوی آتش بپهلوی سادی
بیکدیگر تا پخته میشود و رنگ این کباب بسیار با قوت و طعم تر و تازه و با مزه
گوشت پیاز و دارچین کباب ترشی با ادویه هیچ چیز این خوب و لذت که از هر کس از جوانرود
این کباب قطع میشود و بر قدر هم صرف شود بواسطه آب آن مغاره ضرر است
ندارد و بعد از چهار ساعت باز میل بصرف غذا خواهد کرد هر چند شخص کم خوراک باشد و از
جاهای دیگر است که (دکره قصه) میگویند بفتح کاف تازی و فتح دال و سکون شده است

دیگر مغاره‌ایست از سنگ و اطرافش همه جنگل و مغاره بسیار خوفناک است بفاصله
صد قدم معبر آن صعب المرور میشود یک دهنه است و تا کنون احدی بانتهای آن نرسیده
و چند نفر از ریش سفیدان معتبر جوانرود روایت میکردند که مکرر درویش بیابان گرد
برای سیاحت این مغاره رفته و با ذخیره و اسباب کافی و ملازم بیابان آن [illegible]
راه رفته پیموده که بعضی از آنها هلاک شده و بعضی از آنها برگشته و خبر [illegible] گشتن
رفقا را نیز با احدی نگفته در رفته اند و دیگر معلوم نشد این درویش بکجا رفت و [illegible]
این قصه مخروفه [illegible] هم در این کوه شاهو از هر نوع گل و گیاه و حیوانات مخصوص [illegible]
وجود دارد که درویش‌ها و شناس‌های خواص اشیاء [illegible] در موسم بهار رو بان جنگل
بطرف این کوه می‌آیند و ده روز و بیست روز در آنجا توقف نموده [illegible] های خوب از
هر نوع و هر جنس در این کوه به حساب جوانرود زیاد است از هر نوع شکار کوهی
دارد پلنگ در این کوهستان زیاد است سیم بیک نامی از طایفه [illegible] در زمان
حکومت مرحوم حاجی معتمد بوده برای شکار بکوه شاهو رفته دچار یک پلنگ نر شده
پلنگ او را در [illegible] سیم بیک هم جوان رشید و قوی دلی بود با پلنگ در آویخته و از زخم
از چنگال پلنگ برهانشته [illegible] با کمال رشادت بضرب خنجر آنقدر پلنگ را زخم زده
تا از پای در آمد [illegible] بود [illegible] زخمی کم‌گشته نعش پلنگ را بجوانرود مرحوم [illegible]
آورد انعام کافی باو داده و جراح [illegible] مدت [illegible] معالجه کرد [illegible]
بوده [illegible] مشهور [illegible] بوده [illegible] شهادت و جلادت [illegible]

بعلاوه پنجاه تومان انعام بیست تومان مرحوم [illegible] در حق او برقرار فرمود این جوانرود
گردنه زیاد است حاکم والی بلکه از آنها میرسند بقدر پنجاه سنگ [illegible] از برای شکار
گردنه در قصبه و دهات نگاه میدارند و مخصوصاً از بچگی شکار خوک تعلیم و عادت میدهند
چون تازی و توله جرئت ندارند نزدیک آنها بروند بهمین واسطه سگهای قوی [illegible]
برای این شکار نگاه میدارند و در قیمت آنها دو سه تومان میدهند [illegible] حرف [illegible]
تماشای این شکار رفته مخصوصاً تماشای شکار گرازه بهتر از همه شکار است [illegible]
و سیاه چشم در این جوانرود خصوص در شاهو زیاد است در کویرات این جوانرود [illegible]
دیده و مرغهای خوب دیده میشود این بنده چندی در کویر بودم در چمن [illegible]
یک مرغ [illegible] بدراج شباهت دارد و در آنجا مرغ حسینی معروف است دیدم که
با نهایت فصاحت میخواند (وای حسین کشته شد) و این نغمه را بدرجه فصیح و بلیغ
بر زبان می‌آورد که مردمان عوام تصور میکردند [illegible] جوانرود [illegible] آدمی زاده است
در دکان خوب داشت و حالا بکلی ویران است بعد از آنکه جمیع اعیان جوانرود
حاکم آنجا نبودند [illegible] قصبه را خراب نموده از کردستان کسی بحکومت آنجا رغبت نکند حالا
جز [illegible] های جوانرود و چند خانوار [illegible] در قصبه مقیم و ساکن نیست حقیقه
وضع بلوکات کردستان از هر قصبه قریب نهایت [illegible] مردمان این جوانرود [illegible]
[illegible] طوایف جوانرود [illegible] طایفه [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] این جوانرود چهار هزار [illegible] با [illegible] زبانهای جوانرود

خصوصاً باده بسیار با حسن و ملاحت و نقش ظریف و چنده ثابت باشد در [illegible]

برسایر همسایگان خودشان امتیاز دارند اسب و مادیانهای خوب و ممتاز در این طوایف [illegible]

چه اسب یکی که حالا حاکم آنجاست همیشه اسب و مادیانهای خوب دارد که تفاوت [illegible]

یک دویست صد تومان الی چهارصد تومان قیمت دارد غیر از قصبه جوار [illegible]

در نهایت خوبی است و مردمان این بلوک نسبت قوی هیکل و چند با لاده صحیح المزاج

هستند لباس زن و مرد آنجا طرح عربی دیگر ما چی است و زنهای آنجا روی نمی گیرند

غالباً دیده ام زن و مردشان در سر قبر مرد کسی یک اندر میان دست بهم یکدیگر را گرفته

و چوبی کشیده اند (چوپی) بعبارة اخری رقص است ظریف [illegible] خشایم آنجا

که [illegible] قشلاق [illegible] زنهای آنجا زحمات فوق العاده دارند [illegible]

[illegible] دیدم تمام زحمت زندگی در [illegible] آب [illegible] به عهده زنها است برای [illegible] دیدم

چند نفر از آن زنها یک گهواره که یک بچه شیرخواره در میانش خوابیده بود به پشت بسته

و دو طرف [illegible] سوار کرده و چند بار سیاه چادر و اسباب که [illegible]

گذاشته بودند در جلو داشت و پای پیاده آنها را میراندند و به این ترتیب ده نفر چادر [illegible]

راه می رفت و [illegible] رفته [illegible] بعضی در همه منزل [illegible] آنها را گذشت [illegible]

چادر بر افراشت و چاله از زمین حفر کرده و آتش روشن نمود و خمیر کرده [illegible]

و شیر [illegible] را [illegible] و برای ماست گذاشت و بعد نان پزیدن و آتش [illegible]

[illegible] آتش را [illegible] کرده [illegible] دیگر همه [illegible]

فراهم

خلاصه در این بلوک بعضی سنگهای سیاه رنگ دیده میشود که سنگ زغال شباهت دارد

مرحوم شرف الملک فرستاد چند پارچه از آن سنگها را آوردند و میان آتش انداختند خیلی

خوب میسوخت ولی بسیار بد بو و متعفن بود این است شرح وضع شهر خوزستان [illegible]

شوشتر و توابع آن مثل شادی آباد و دره شهر و از توابع کردستان و بلوکات [illegible]

اگرچه در شماره بلوکات همین کامل نیست و حاکم و باشد [illegible] کردستان [illegible]

بر حسب آبادی و درستی آب و خاک بلوک معتبری است در عهد قدیم [illegible]

این بلوک ملک مرحوم امان الله خان بزرگ بود و بعد تقیه ملکیت مرحوم علی اکبر خان

شرف الملک درآمد اکنون ملکی [illegible] ارشاد [illegible] شرف الملک و [illegible]

[illegible] رسیده و [illegible] آباد هم ارثاً [illegible] شرف الملک [illegible]

شرف رسیده بود بعضی را [illegible] فروخته است الغرض [illegible]

[illegible] و [illegible] قریب [illegible] است تقریباً [illegible]

پنج هزار نفر [illegible] است [illegible] قریب ششصد تومان است [illegible]

[illegible] مرحوم امان الله خان [illegible] شادی آباد و [illegible] باغات [illegible]

همه خراب گشته [illegible] باغ [illegible] باقی است [illegible]

[illegible] از [illegible] خوب [illegible] است [illegible] و مردمان [illegible] این بلوک

زیاد است طایفه [illegible] شادی آباد [illegible] در [illegible] عادت [illegible]

حاصل خیز است [illegible] هر نوع زراعت را دارد [illegible] شادی آباد [illegible] میدهد

برنج خوب در اینجا عمل می آید محصول این ملک صیفی و شتوی است گندم و جو و سایر حبوبات زیاد [illegible]
[illegible] اینجا عمل می آید اما [illegible] و [illegible] و اجناس دیگر [illegible] از اینجا [illegible]
در وسط کوه تا بحر واقع شده طولش از شرق بمغرب و عرضش از شمال بجنوب است
بواسطه قرب جوار [illegible] کوهی از هر نوع در این ملک زیاد است غالب دهات [illegible]
و [illegible] است و در مواقع تابستان با زنان و مردان [illegible] بروند و [illegible]
بعض انواع میوه های آب دار در دهات [illegible] و در عوض چیزهای [illegible]
و فلاحت با آلات ندارند و در حدود آبادی نشسته این ملک از طرف شمال به دهات
کردستان و از طرف مغرب بخاک عراق و از جانب شرق و جنوب [illegible]
دهات [illegible] اتصال دارد [illegible] حاکم نشین [illegible] است [illegible]
بنا که قدیمی آباد شده و مسجد و دکاکین و عمارت و حمام [illegible] ساخته [illegible]
در نزدیکی آبادی [illegible] است که [illegible] آب [illegible] و [illegible]
وضع آن بیان [illegible] در جلو این سراب هفت باب [illegible]
کوه [illegible] اطاق است و در میان آن [illegible] و سنگ [illegible]
و خیلی [illegible] دارد و بعضی از تپه و جاهای این ملک [illegible]
و غیر مسکون [illegible] آبادی های این [illegible]
در این کوه جاهای غریب از سنگ [illegible] شده بنظر می آید از جمله در کوه
پارچه سنگی [illegible] ذرع [illegible] مشهور است این سنگ [illegible]

و بجاهای

و حجاری و نقش صورتهای بزرگ بر نقش است این بنده مکرر در آنجا صرف چای و نهار با رفقا [illegible]
در همین کوه خارج از آبادی [illegible] بارتفاع پست ذرع غرفه از سنگ ساخته اند
و آن [illegible] از نصف کوه بریده و در نهایت خوبی حجاری کرده و در مدخل
دیگر ذرع و نیم است در دیوار این اطاق [illegible] و پستان از سنگ برجسته حجاری شده
بتصور عوام همچو مشهور است که فرهاد در وقتی [illegible] بدین [illegible] این کوه را
در قله این کوه برای توقف چند روز ساخته و پستان شیرین را برای تسلی خاطر خود
مرتسم نموده است جلگه در جوار این کوه واقع است آب جاری و سبزه و چشم انداز
خوب دارد با این واسطه خیلی با صفا است راقم حروف مکرر در آنجا بسر برده و سیاحت نموده
در طرف شادی آباد نیز در قله کوه بسیار [illegible] گنبد و بارگاهی از سنگ [illegible]
استحکام موجود است که [illegible] اویس [illegible] باعتقاد [illegible]
مدفن [illegible] است و [illegible] صحت نیست ولی چون اعتقاد [illegible]
زیارتگاه خاص و عام است و [illegible] خیلی [illegible]
گنبد و بارگاه بسیار قدیم و مقبره در آنجا موجود است و [illegible] مدفن یکی از خواص [illegible]
بقعه سفیدکاری است در این کوه چشمه آب و چشمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
بهجت است راقم حروف شرف زیارت این بزرگوار [illegible]

بر لب سنب است از درختان بید و باغچه و جوی آب زیاد برادرت این مدفون مسعود میباشند

دیگر اینکه دو میل دور از مقبره بر بالای تپه و ... شیخ ... معروف است یک دره ای که

مقبره را ساخته و خیر اند در قبه‌های معروف است شاخ و برگ زیاد دارد و به شیخ نوروز معروف است

بکنید قرآن آمده است را کسی ندیده است گرد تر زیاد از هر نوع درآمده است ...

و فقط اند را کسی بر مقبره ندیده غالب اوقات بر سر مقبره چراغ روشن ... شده

کرده و خوارق عادت خیلی از او دیده اند دیگر قبر این مدفون هم معلوم نیست العلم عند الله

شرح وضع بلوکات این است اگر شروع بتشریح رودخانه و جبال ... و بلوکات ... نمود

از نیق اتمام در دربار ... جهت شاید ... بنام رودخانه های ... که

و در ولایت کردستان در جریان ... است (رودخانه شهر سنندج) (رودخانه ...)

(رود چکان) (رود کاران) (رود ...) (رود ...) (رود ...) (رودخانه ...)

این هشت رشته رودخانه معظم ... بشط بغداد میشود (رودخانه چغاتو) (رودخانه ...)

(رودخانه خورخوره) این سه رشته نیز بدریاچه ... که دریاچه ارومیه باشد میریزند

(رودخانه قزل اوزن) (رود گوره) (رود ...) (رودخانه حاجی ...) (این چهار رشته هم

بدریاچه رشت میریزند (رودخانه روانسر) (رودخانه زریجوب و سیروانه) این دو رودخانه

بطرف ... داخل میشود ... منبع و جریان و ... از آنها مشهور است

(رودخانه ... و رودخانه قشلاق مشهور است منبعش از کوههای ... است و ...

از نواحی کردستان ... پنج فرسنگ در طرف شمال شهر سنندج است این رودخانه

جز

جز با بطرف شهر سنندج ریخته و بمسافت ربع فرسخ از کنار شهر گذشته و بفاصله پنج فرسخ

برودخانه کاروه داخل میشود و این دو رودخانه بمسافت سی فرسنگ دیگر برودخانه سیروان

و در خاک دولت عثمانی در جریان و از رودخانه های مشهور است میریزد و در آنجا بشط بغداد

داخل میشود ... این رودخانه قشلاق تا سیروان چهل و پنج فرسخ است و در جلو آبادی

قشلاق پل بسیار محکمی در تاریخ یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری مرحوم خسروخان والی ... مرحوم

امان الله خان بزرگ بر روی این رودخانه بسته بعد از هشتاد و شش سال تقریباً خراب

و منهدم شده مرحوم میرزا محمد رضای وزیر فی الجمله تعمیری از آن کرده بود در اوائل ... قدر

باز آثار خرابی ظاهر کرد مرحوم حسنعلی خان امیر نظام در نهایت خوبی از نو تعمیر کرده و از نو

تمام پل را از دو طرف معبر سنگهای حجاری نصب نموده مخارج زیادی متحمل شده ...

چنانکه شاید ... بمصارف ... رودخانه ... گردیده رودخانه کاروه ...

این رودخانه جز با در پنج فرسخی شهر سنندج در جریان است منبع آن قریتین ...

(...) خاک کلیائی است از طرف شرق بجانب مغرب و جنوب در جریان است

از منبع تا آنجا که ... معروف است شش فرسخ ... و از آنجا ...

سی و چهار فرسنگ برودخانه سیروان ملحق میشود و در آنجا نیز بشط بغداد میریزد

در نزدیکی قریه ... بمسافت پنج فرسخ از شهر پل بسیار محکمی بر روی این رودخانه

بسته و به پل ... مشهور ... خراب گذشته طاقهای آن ... گردید

در چهارده سال قبل مرحوم میرزا ... مخارج کافی متحمل شده و پل را ... است

هستگام تعمیر شود و این آثار خبر از بزرگی محمود در زمان گذشته است (رودخانهٔ سوم)
(رودخانهٔ پنگان) و منبع آن کوهستان قرتیق (شاهینی) و طول آن طرف رود راست
این هر قریه در دوازده فرسخی شهر سنندج در طرف جنوب واقع است و در شرق
پنگان بیاشته از منبع این رودخانه تا قریهٔ پنگان شش فرسخ است و از آنجا
بمسافت سی فرسخ برودخانهٔ سیروان ملحق و از آنجا بشط بغداد واصل میشود پنگان
مکانی بسیار سخت و صعب است که در ازمنهٔ سابقه در اوان جنگ ولات محترم کردستان
بوده است رودخانهٔ چهارم (رودخانهٔ کاران) کاران با کاف فارسی و رای
مهمله و الف و نون کوهی است در دوازده فرسخی شهر سنندج در طرف غرب واقع است
این رودخانه در دامنهٔ الگمه در طرف غربی بیکند رود و سرچشمهٔ آن در جانب شمال
از کوهستان (کله) میباشد کله با کاف پارسی قریه ایست از توابع مریوان است
و منبع این رودخانه تا کاران نیز سه فرسخ امتداد دارد و از آنجا بمسافت
شش فرسخ در برابر قریهٔ (قلعه کاه) برودخانهٔ مریوان ملحق و از آنجا بمسافت
یکفرسخ در برابر قریهٔ (سروآباد) برودخانهٔ (سورکول) داخل و از آنجا برودخانهٔ
سیروان و از سیروان بشط بغداد داخل میشود جریان این رودخانه همه جا بجانب
جنوب است و محمد عثمان خان ظفرالملک پل مرحوم رضا قلیخان والی پلی سنگی
بر روی این رودخانه بسته و خیلی مفرح این کار خیر لعله است رودخانهٔ پنجم
رودخانهٔ سورکول است (سورکول) قریه از توابع کردستان و غربا در نهنجی جواست

(بیل)

این رودخانه در یکفرسخی بقریه بیکند رود و منبع آن کوهستان قریهٔ قتون است قتون
بفتح قاف و تای فوقانی و ضم واو و سکون نون قریه از توابع مریوان است
و این رودخانه از منبع بفاصلهٔ شش فرسخ بقریهٔ سورکول میرسد و از آنجا میگذرد
بمسافت چهار فرسنگ دیگر در محاذی سروآباد برودخانهٔ مریوان که از
دریاچهٔ زره بار است ملحق میشود و از آنجا نیز بفاصلهٔ شش فرسخ در برابر
چاس آباد رودامان برودخانهٔ کاوه رود و رودخانهٔ شهر داخل و مجموع آنها
بسیروان و همگی بشط بغداد واصل خواهد شد این رودخانهٔ سورکول
از منبع تا سیروان قریب چهارده فرسخ امتداد دارد و جریان آن
همه جا بجانب جنوب است (سورکول بضم سین مهمله و واو معروف
و سکون رای مهمله و فتح کاف تازی و ضم واو دیگر و سکون لام است
و معنی آن سرخ تپه میباشد (سور) در زبان کردی سرخ (کول)
تپه های کوچک ریگی دارد که کوزینه و گیاه و غیره در آن نروید رودخانهٔ
ششم (رود مریوان است) مریوان (بفتح میم بر وزن غریبان است
و منبع بلوک مریوان در جهت سایر بلوکات کردستان سمت مغرب واقع است
دریاچهٔ زره بار در مریوان است و سرچشمه این رودخانه همین دریاچه است
و جریان آن بطرف شرق تا محاذی سروآباد و از آنجا برودخانهٔ سورکول
ملحق میشود و از آنجا بجانب جنوب جریان میکند تا برودخانهٔ

یروان داخل میگردد مسافت آن از منبع تا یروان سی و پنج فرسخ است
این دریاچه را که منبع این رودخانه است از قرار قول قرمانشهر یار
بیشتری که اسم آن را شنیده‌ام) بعضی در تورات شریف ذکری از شهر
شنیده‌ام) رفته طریق غرق شدن این شهر را با انواع مختلفه بیان فرمایند
العلم عند الله تعالی چند سال قبل این بنده در حسب مأموریت از اسلامبول بایران
بطرف بانه رفتم مخصوصاً برای سیاحت کنار این رودخانه وارد شده‌ام
بدقت ملاحظه کردم که در صورت اقدام و تحمل مخارج فوق العاده آب
این دریاچه کشیده میشود بعد از کشیدن آب چند خاصیت برای
دولت و ملت خواهد داشت اولاً زمین‌های خالصه و رعیتی مریوان
که اغلب دیمزار است بعد از حفر و جریان آب دریاچه بمقتضای وضع اراضی
از آن آب مشروب و باعث آبادی و مزروعات و دوام و ...
دولت در حقیقت خواهد شد ثانیاً معلوم است بلکه جای تردید نیست که بعد از
کشیدن آب این دریاچه در هر قسمت پاره‌ای قدیم و نفیس که آنجا پیدا شود
ثالثاً جای این دریاچه بیشتر از هشت فرسخ است بعد از خشکیدن تماماً همه
قسم زراعت خواهد بود رودخانه هشتم) رودخانه (پیسکه) است پیسکه بکسر لام اول
و یای تحتانی و فتح لام ثانی و هاء مختفی است و منبع این رودخانه در کوه بزرگی است که او را
(دبست) میگویند و از قرار قول ارمنی‌های آنجا در زمان حضرت نوح آب این رودخانه بر دو قسم در جریان است

یک قسم آن در زیر سنگی در کمر کوه بیرون می‌آید و در آنجا باندازه ده سنگ آب است
بفاصله ده قدم از ده سنگ بیشتر میشود (این رودخانه را) سرآب بیستر میگویند
از منبع رو بشرق حرکت میکند بمسافت سه هزار ذرع بطرف شمال برمیگردد
بفاصله دو هزار ذرع دیگر بجانب مغرب جریان میکند تا برودخانه سیروان
و از آنجا بخط بغداد داخل میشود (رودخانه هشتم) رودخانه (بانه) است منبع آن
کوه فان است و این کوه در جانب شمال بلوک بانه واقع و در چهار فرسخی
سقز و بانه است و شرح اینکوه قریباً در جزو جبال معظمه کردستان
بیان خواهد شد این رودخانه از منبع تا قصبه بانه چهار فرسخ مسافت است
بطرف جنوب و از آنجا بما بین مغرب و جنوب در جریان است و بمسافت
هفت فرسخ که بیرون از خاک دولت علیه ایران تجاوز میکند و در رودخانه‌های
خاک دولت علیه عثمانی و از آنجا بخط بغداد داخل میشود رودخانه‌های جاری بزرگ
کردستان در جریان و بدریای شور (خلیج) که دریاچه ارومیه است میریزد
(رودخانه جغاتو) جغاتو بفتح جیم تازی و غین معجمه بالف کشیده و ضم تای مثناة
و واو معروف خوانده میشود این کلمه را محذوف الالف نیز استعمال مینمایند
که (جغتو) باشد این رودخانه خیلی بزرگ و کثیر الآب است و در بین مغرب
و شمال شهر سنندج بفاصله بیست و دو فرسخ واقع و از جنوب بسمت شمال
در جریان است و منبع آن کوه چهل چشمه است (چهل چشمه) بفتح جیم فارسی

دیم و تپه‌های ماهست و این لفظ در اصطلاح کردی (چشمه است یعنی کوه چهل چشمه

و انگمرهای است در برابر قریه (بَست) بفتح بای موحده و سکون سین مهمله و تای فوقانی

یکی از قرای کردستان و در سمت خورخوره است و در سمت مغرب شمالی شهر سنندج بفاصله

دوازده فرسخ واقع است این رودخانه از سقز و بیانه گذر میکند و در نقطه‌ی (

میان دو آب) برودخانه تتهو ملحق و بدریاچه شور طسوج که دریاچه ارومیه است

داخل میشود امتداد این رودخانه تا بدریاچه شور طسوج تقریبا چهل فرسخ خواهد بود

(تتهو) بفتح هر دو تای فوقانیه و ضم هاء هوز و در واو معروف خوانده میشود رودخانه‌ایست

در خاک مکری و سرچشمه آن از کوهستانات بانه و سقز است (رودخانه

(سقز) که جوئی از بلوکات کردستان است این رودخانه سرچشمه‌اش کوه

خان است که سابقا ذکر شد جریان این رودخانه بجانب شمال است از جلو

قصبه سقز بفاصله مسافت قدم میگذرد و از منبع تا بسقز بیست و شش فرسخ است

و از سقز بفاصله چهار فرسخ دیگر در برابر قریه قشه‌ده که در خاک سقز است

برودخانه جغاتو ملحق میشود و از آنجا بدریاچه شور طسوج ارومیه میریزد

امتداد این رودخانه تا رودخانه جغاتو چهارده فرسخ است (رودخانه

خورخوره) جوئی است از بلوکات کردستان هم سابقا ذکر شده سرچشمه

این رودخانه هم کوه چهل چشمه است که منبع رودخانه جغاتو است این رودخانه

از منبع بطرف شمال در جریان است و بمسافت ده فرسخ داخل رودخانه

جغاتو میشود و بدریاچه ارومیه میریزد طرف مغرب آنکوه چهل چشمه سرچشمه رودخانه

جغاتو است و طرف مشرق آن منبع این رودخانه خورخوره است) رودخانه‌های

در خاک کردستان برمیخیزند و بدریای رشت میریزند باین تفصیل است (رودخانه

قزل اوزن) که برودخانه (سفیدرود) هم از قدیم میخوانند از شمال در ده فرسخی

شهر سنندج واقع شده منبع آن از کوهستانات چهل چشمه است که از رنج

انجمن هم در جزو بلوکات سمت ذکر یافته این رودخانه قزل اوزن بیانه گرد است

و غیب است و از طرف مغرب بجانب شمال جریان میکند و طول جریان آن تقریبا

هفتصد فرسخ میشود تا بسمت کردستان میرسد و از آنجا بزنجان و از زنجان میگذرد

بدریای رشت میریزد این رودخانه فاصل بین عراق و آذربایجان است و چندین

رودهای دیگر از خاک کردستان و خارج کردستان و دیگر این رودخانه قزل اوزن

میشود تا بدریای رشت میرسد امتداد این رودخانه از منبع تا دریا تقریبا صد و پنجاه

فرسخ است آب این رودخانه در خاک کردستان چندان منفعت ندارد

چندین پلهای معتبر در خاک کردستان و خارج از کردستان بر روی این رودخانه بسته‌اند

از جمله پل میرزا علینقی قلعه دیوان بیگی خوب بروی آن ساخته بود بعد از مدتی خراب

بهم رسانیده دیگر در صدد تعمیر برنیامده و هر قدر مخارج کرده فی الحقیقه بهدر رفت (رودخانه

کوله) کوله بفتح کاف تازی و سکون واو و فتح لام و تحتانی‌ها قریه از قرای کردستان است

بفاصله ده فرسخ در طرف شمال شهر سنندج واقع و منبع آن کوهستان قریه قبچاق و قاتوره در فرسخی

از گردنه ... میگذرد و بفاصله دو فرسخ دیگر در برابر قریه ... برودخانه قزل اوزن داخل میشود و از آنجا

بدریای رشت میریزد (رودخانه قلوان) ضبط لفظ قلوان بفتح قاف و سکون

لام و واو بالف کشیده و سکون نون ... قریه ... قریه بزرگ ییلاقی کردستان است

و شرقی و در هشت فرسخی شهر سنندج واقع و منبع آن کوهستانات قریه گرگز ... قریه

و ... است که بمسافت پنج فرسخ در طرف شرقی شهر و قریه ... پیشنه جریان

این رودخانه بجانب شمال است در نزدیکی محلات آباد خاک گروس برودخانه

قزل اوزن ملحق میشود و از آنجا مجموعاً بدریای رشت میریزد از منبع این رودخانه تا رودخانه

قزل اوزن پانزده فرسخ مسافت است (رودخانه حاجی چای) که از ... جاری میشود

این رودخانه در جبال ... آباد کردستان واقع و منبع آن کوهستانات چهل چشمه است

از جنوب بجانب شمال در جریان است در نزدیکی قریه قصلان در هشت فرسخی شهر

سنندج واقع است میگذرد ... این رودخانه از منبع تا قریه قصلان پنج فرسخ

و از آنجا تا برودخانه قلوان ملحق میشود شش فرسخ است و از آنجا برودخانه قزل اوزن

ملحق و مجموعاً برودخانه رشت داخل میشود و رودخانه ... تقریباً بسوی کرمانشاهان میرود

این است (رودخانه رود شور) سابق بزرگ ... توابع کردستان است سرچشمه این

رودخانه همان کوه ... قریه رود شور است و این رودخانه در سراب رود شور

بیگوینه از منبع برمیخیزد و بجانب جنوب جریان میکند تا بمحاذی ... [illegible]

بطرف شرق برمیگردد بفاصله دوازده فرسخ تقریباً بسوی کرمانشاهان داخل میشود در خاک

شادی آباد آب این رودخانه بسیار نافع و دارای ماهی زیاد و از آن شهر و بساتین ... مزروع

نافع کلی دارد ولی آب این رودخانه بسیار سنگین و ناگوار است [illegible]

رودخانه) از ... در این قریه ... از توابع کردستان است و

با شهر سنندج ده فرسخ فاصله دارد و منبع این رودخانه کوه (مروارید) است که

مروارید از جبال کردستان و بمسافت هشت فرسخ در جنوب شهر سنندج واقع و از

از منبع بفاصله شش فرسخ برودخانه (زاراو) در حد خاک کرمانشاهان است ملحق

و از آنجا تقریباً بسوی کرمانشاهان داخل میشود این بود تفصیل رودخانه های معظم کردستان

که ذکر شد ولی رود و چشمه های واقعه در خاک کردستان خارج از حصر

و تعداد است فقط شرح این رودخانه ها مشهور و کثیر آب ... تجزیه منابع

جبال نامی معظمه کردستان را شروع کرد جبال شاهو و کوه های واقعه در خاک

کردستان زیاده از حد و خارج از ... است با عجمه و مشتبه که تغییر در تحریر ... بیش از این

بتوان تشریح نمایم ... جبال ... بطور اختصار ... نام ...

از بزرگ کوه (شاهو) که مخفف شاهکوه است بفاصله دوازده فرسخ در سمت جنوب

شهر سنندج واقع و ... جنوب کردستان است

این کوه در ارتفاع و شامخ و ... و ... جبال نامی عالم ...

ابتداء از قریه ... که قریه ... از توابع ... است بطرف شرق کشیده شده

بعد از چند فرسخ بسمت جنوب و شرق کشیده تا بیابان ... کرمانشاهان رسیده

اند بسته تا آنجا او را بهمین میگویند پس از آن در هر مکانی پای سر او رسم و معروف است
در صفحه کرمانشاهان اثر و دیوار او را نامیده‌اند تمام سال در این کوه برف دیده میشود
و چاه‌های عمیق زیاد دارد که عمق بعضی آنها اتفاقاً سی ذرع است و اغلب چاه‌ها تقریباً
مملو از برف کهنه است و هیچ وقت خالی از برف نخواهد بود در موقع تابستان انواع
گل و ریاحین در این کوه موجود است و از هر نوع شکار کوهی خصوصاً کبک زیاد
دارد آب و هوای این کوه و فرح برای عموم رعایا و سکنه نقاط اطراف
کوه پایه با فایده و پر منفعت است روغن این حیوانات که قرب جوار با این کوه
دارند و گله و گوسفند آنها در این کوه میچرد بهتر از روغن همه جا و بسیار پاکیزه
و خوش طعم و معطر میشود در این کوه ریواس خیلی لطیف و خوش مزه در موسم تابستان
از قسم معروف دیده و بدست خود از زمین کنده چه در طرف جوپار و چه در
رودبار [ناخوانا] در این کوه خیلی گردش و سیاحت نمودم در غالب جاها شنیدن نقطه
و فوق از آن [ناخوانا] خالی از صعوبت و اشکال نخواهد بود مگر تقویت جوانان [ناخوانا]
کسی نقطه فوق از آن این کوه برسد چون بسیار سخت و شقاق و بلند است مرکب [ناخوانا]
بود با ما [ناخوانا] در کوه خواهد بود در این صورت بحکم ضرورت پیاده باید رفت [ناخوانا] خیلی
تاب و توان [ناخوانا] و جوان [ناخوانا] (یاد باد آن روزگاران یاد باد) و تحقیقات جوانان
بلهوس است ولی هزار حیف و افسوس [ناخوانا] و ثروت [ناخوانا] خوب است جوانان
قدر وقت جوانی را بشناسند و تحقیقات کنند [ناخوانا] چاه‌های [ناخوانا] که در این کوه واقع است

در جوار [ناخوانا] میخوانند در میان این ذرات یک نوع کرم سفید میشود که در فصل
تابستان از آن کرمها بیرون می‌آورند و خشک نمایند و در وقت ضرورت از آن بجای
یخ استعمال میکنند آب را بخوبی سرد مینماید و همه کس نمیتواند به آن چاه‌ها فرو رود
مگر صیادهای [ناخوانا] که عادت کرده باشند مرحوم [ناخوانا] وزیری [ناخوانا] تاریخ کرمان
در تألیف خود بنظر رسیده نوشته که این کوه یک وقتی آتش‌فشان بوده و باز هم آتش
فشان خواهد شد [ناخوانا] در جوار [ناخوانا] همه وقت [ناخوانا]
و تفرج این کوه رفته و اکثر اوقات گردش و به دقت تمام اطراف و جوانب را
ملاحظه نموده ابداً این استنباط را نکرده و هیچگونه آثار و علایم آتش‌فشانی در این کوه
مشاهده ننموده‌ام از جمله معدن گوگرد در این کوه ابداً وجود ندارد و در تمام این کوه
چشمه‌ها و سرآبهای آب صاف و گوارا از کمر و زیر و زبر کوه در جریان است
در غالب جاها درخت جنگلی از ارجن و بادام و بلوط و [ناخوانا] زیاد در این کوه
زیاد است منافع و فواید این جبل از حد توصیف خارج است در اوقات بهار
شبها در این کوه بعضی گیاه درخشنده دیده میشود که [ناخوانا] متعدد را روشن کرده
باشند در اراضی [ناخوانا] علم خواص [ناخوانا] در این کوه است و گیاه [ناخوانا]
جبال معظمه کوه (کوهساران) است که در اصطلاح [ناخوانا] کرده است لفظ این
بضم کاف تازی و واو مجهول و [ناخوانا] با الف کشیده و لام با الف کشیده و نون ساکن است
این کوه در [ناخوانا] واقع و ابتدای آن [ناخوانا] و نهایتش [ناخوانا] ابتدای این کوه

دارای جنگل و آب و علف فراوان و گل و ریاحین زیاد است گیاه معطری که آنرا
(کرفس) گویند در اینکوه بسیار است این گیاه جنسی گرم و خشک و مخصوص ترشی است
و ترشی آن بسیار با مزه میشود درخت بلوط در این کوه زیاد است شکار کوهی نیز دارد
دیگری از جبال معظمه کوه (نکه روز) است ضبط این لفظ بفتح نون و کاف تازی
و خفای ها و ضم رای مهمله و واو معروف و سکون زای معجم است اینکوه در خاک
سقز فیما بین جنوب و مغرب واقع است و تنباکو برگ باعتدال پیدا کرده
و از حیثیت گیاه و آب و علف امتیاز دارد دیگری کوه (خسروخان) است
اینکوه در سمت خوره واقع و بسیار مرتفع است آب و علف و گیاه باندازه
دارد که اهالی آن نقطه را مرفه میدارد دیگری کوه (ابدالان) است این کوه
جنوباً در هفت فرسخی شهر سنندج است و در آن ناحیه اعظم جبال باشد در قله
اینکوه هفت قبر دیده میشود و هفت نفر در آنجا مدفون و بابدالان معروف باشند
ابدال نوعی از رجال و دراویش بیابان گرد گفته میشوند نیز گیاهی است مخصوص پیاز
در آنجا است که اگر در همانمکان خورده شود طعم پیاز میدهد و در معاینه پیاز است
چون آنرا از آنمحل بجای دیگر نقل مینمایند گیاه بدمزه میشود و در کردستان آنرا [illegible]
ضرب المثل است میگویند مانند پیاز ابدالان است خوردن دارد و بردن ندارد
از هر نوع شکار در این کوه موجود است دیگری کوه (بیرتیم) است این کوه در دامان تخت است
آنکوه (زرده له) را نیز گویند در بین مغرب و جنوب کشیده تا بشهرزور خاک دولت عثمانی رسیده

همه جا جنگل و درختهای کهن و گیاه و علف زیاد و از هر نوع شکار کوهی دارد دیگری
از جبال نامی کوه (سلطان سراج الدین) است اینکوه در بین شرق و جنوب
شهر سنندج بمسافت پنج فرسخ و کوه بسیار مرتفعی است قبری بر قله این کوه
موجود و بسلطان سراج الدین معروف است و کوه نیز بنام این مدفون
مشهور شده در کمر این کوه سرآب بسیار خوبی است که سراب (مرانه) میگویند
آب این سراب بسیار سرد و گوارا و مکانش خیلی با صفا و خوش هوا است این نقطه
در فصل بهار و تابستان به آنجا برای تفرج رفته چادر میزنند بیلاق آن سراب از همه جای
از شهرت بهتر و ترکیده است این کوه علف زیاد دارد و غالب آن گیاهان ارگ است
دیگری از جبال معظمه کوه (آویدر) است ضبط این لفظ با الف ممدوده و کسر واو
و یاء و فتح دال و سکون رای مهمله است و مشتق از آبیدره خواهد بود (آو)
در اصطلاح کردی یعنی آب و (در) مخفف دره است این کوه بمسافت
هزار قدم در بین مغرب و جنوب شهر سنندج واقع و کوه با منفعتی است چشمه‌های
آب صاف و گوارا در کمر این کوه جاری است و در دره اینکوه آسیابهای آبی
موجود و دایر است نباتات و اشجار فراوانی در این کوه هست بعضی آوردن [illegible] و این کوه معدن
سنگ چهار پهلو و سنگهای قلبه دارد و از غرایب آنکه از ابتدای بنای این شهر
تاکنون هرچه سنگ از برای پی و بن خانه‌ها و عمارات و حمام و مساجد و اصطبل و نقاط
و بازار و دکاکین و غیره لازم بوده همه را از این کوه بیرون آورده و تحفه ده بدانکه

سنگ از این کوه آورده اند و بسیار آن تفاوتی کمتر و نقصانی در آن ظاهر نشده
و شهرانی است ابداً این کوه دست نخورده و سنگی از آن بیرون نیامده باشد
هرگاه بدیده عبرت ملاحظه نمایند واقعاً غرایب بنقره و تعیین است و
کمال قدرت خداوند مقتدر آثار واضح و دیدنی تاریخ خواهند بود انه قادر علی ذلک
فقره این کوه زیاده از حد تعریف گیاه و آب و علف دارد و شقایق و دیگر
رنگهای و انواع گلهای دریاچین در موقع بهار در این کوه زیاد است جاهای
خوش آب و هوا و مکانهای با منظر و صفا دارد در کمر این کوه چندین جای
خوب ایجاد و باغات و اشجار زیاد احداث کرده اند از جمله (کانی نقاش)
(کانی مفتی) (سرتخت) (امانیه) (ظفریه) (امیریه) (بابک آباد)
کانی در اصطلاح کردی یعنی چشمه امیریه سابقاً کاو و سیاه میگفتند باغی است
بیرون از یوسف خیر دیوان تعلق دارد مرحوم حسنعلی خان امیرنظام انجا را بواسطه
آب و هوای پسندیده و با امیریه نامید اصطلاح مظفری داشت و درخت سایه دار
چندان نداشت بی چادر و خیمه توقف در آنجا خالی از زحمت نبود تا اینکه
در این تابستان ناصرالملک حاکم کردستان از میرزا یوسف خیر دیوان خواهش
برای وا داشت که مختصر قصری در آنجا بنیاد کنند میرزا یوسف بمعماری خود ناصرالملک
چند اطاق منقح و با کره در آنجا ساخته و حوض آب و چمن و ازهار و ریاحین ترتیب
دلجوئی داده فی الحقیقه یادگاری از معماری و بنائی ناصرالملک است دیگری از جبال نامی

(کوه)

کوه (آربابا) است ضبط این لفظ با الف ممدوده و سکون رای مهمله و فتح بای دوم
و یای ثانی الف کشیده است این کوه بمسافت پانصد قدم در جنوب بلوک
(بانه) واقع است بسیار سخت و همه جا جنگل و درخت و غالباً درختهایش ازج
و بلوط است و انواع درختهای جنگلی و گیاه و علف دارد کوه کثیرالمنفعتی است
که اهالی بانه فواید بی اندازه از این کوه میبرند دیگری از جبال معظمه کوه (کره میانه)
میباشد کره بضم کاف تازی و فتح رای مهمله مشدده و چغتائی بهمزه است میانه
اسم قریه ایست مشهور در هشت فرسخی شهر سنندج و این کوه با بلندی که دارد قصیر است و از
غالب جبال کردستان ارتفاعش بیشتر است جنگل و آب و علف زیاد دارد
اغلب اهالی و دهات شهر از این کوه منتفع میشوند دیگری از کوههای نامی کردستان کوه
(چهل چشمه) است یعنی چهل چشمه این کوه در بلوک خورخوره واقع و مشهور است که
چهل چشمه آب خوب و گوارا از این کوه جاری است و بسیار سرد و پربرف است
سالیانه در این کوه برف تازه و کهنه موجود است و از جهت گیاه و علف نظیر ندارد
و این کوه را در کردستان از غرایب جبال میخوانند دیگری از جبال نامی کوه (شیدا)
میباشد این کوه در سمت شرق و شمال شهر سنندج بمسافت هشت فرسخ و خیلی بلند است
یکنفری در فوق از پس این کوه و شیدا معروف است و گنبد و بارگاهی دارد و بنای
آن از آثار قدیمه است بعلاوه زیرزمین و والی کردستان جد امان الله خان بزرگ معاصر
نادرشاه افشار رحمه الله علیه در گنبد شیدا مدفون است این مدفون را که حب وطن نبش و معلوم

شیدای ها از آن زیر میگوید در اینکوه از هر نوع سنگ موجود است بعضی درخت جنگلی و بادام
در اینکوه هست احدی جرأت قطع ترکه از آنها ندارد و تمام این درختها در اطراف
گنبد رسته و هرگاه کسی از آنها ببرد فقط صدمه خورده و بالنتیجه کسی جرأت
قطع آنها را ندارد و حالیه جنگل انبوهی شده است دیگری از جبال شهر (چهل چرمک)
میباشد ضبط این لفظ بکسر جیم معجم و فتح یای تحتانی و نقطهای ها و فتح جیم فارسی و سکون
رای مهمله و ضم میم و سکون کاف فارسی است اینکوه در میانه شهر بانه و تنگیره
جوک کردستان است اتفاق افتاده از دامنه کوه تا نقطه فوق از پس دو فرسخ راه است
و در موسم زمستان بواسطه ارتفاع و وزیدن بادهای زیاد برف این کوه خیلی کم میشود و عبور
عابرین بجهة بارف از این کوه مرتفع خطرناک است در تابستان هم علف و گیاه زیاد
دارد و در این کوه درخت جنگلی وغیره ابداً وجود ندارد دیگری از جبال شهر کردستان
کوه (سلطان شیشه ری) است (ری) در اصطلاح کردها بمعنی راه است وجه تسمیه
اینکوه یعنی راهش مثل شیشه صاف است اینکوه در شرق شهر سنندج بفاصله سه فرسخ
واقع و بسیار سخت و مرتفع و دارای آب و علف زیاد است ولی ابداً درخت ندارد
در فوق از پس اینکوه زمین مسطح و وسیعی است که چاه بسیار عمیقی در آنجا موجود است
تقریباً چهل ذرع عمق آن میشود و چند قبر در آن نقطه میباشد قصر آن قبور
سه ذرع بیشتر بنظر می آید بطور مشهور است که مدفون آنجا از شهدای صحابه و تابعین است
ولی بر صحت این روایت سندی بنظر نرسیده است بر اینکه جمال بیرو از لشکر ظفر اسلام

داغ

و فتح و تشدید کاف عجم در اینکوه دیگر و شبیه شده باشند العلم عندالله فقط در نزدیک آنجا چاه عمیقی است
موجود است چون گاه با آنچاه میریزند از زیر کوه بفاصله صد قدم در میان آنجا در
دامنه اینکوه بجانب جنوب جاری است بیرون می آید از سنگ رکوهی کمتر دارد اینکوه
در طرف قریه گرگ آباد است و معبر اینکوه خیلی سخت و ناهموار است دیگری از
جبال رفیعه کوه (گاران) ضبط این اسم با کاف معجم بالف کشیده بر وزن
(یاران) است اینکوه غرباً بمسافت دوازده فرسخ از شهر سنندج واقع است
جنگل فراوان و درختهای کهن بسیار داشته و همه درخت مازوج و بن و جبر و غیره
بجهة انقلاب و ازدیاد هیمه و ذغال شهر و دهات نصفه را از اینکوه آورده و بالنتیجه حالا
با آن انبوهی اول نمانده است و نیم از غریب است از فقرا و اهالی شهر باشند
از درخت جنگل اینکوه استفاده برای هیمه و ذغال قطع کرده و شهر و اطراف
حمل نموده اند حالا یکقدری نقصان آن واضح شده است اینکوه در موقع بهار
همه قسم گل و ریاحین و ریواس و قارچ فراوان دارد دیگری از کوههای ما
کوه (خان) است با خای منقوط بمعنی کاروانسرا و اینکوه در فصل تقریباً دو ساعت
میباشد و از طرف مغرب بسمت شرق کشیده و در وسط آن چند اطاق و طویله
از سنگ برای اطراقگاه کاروانیان از عهد قدیم ساخته اند و حالا خراب شده یکی
از جلوخانهای آن باقی مانده این کوه خیلی با نفع و کثیر الفقعات است دیگری از جبال معظم
کوه (بیهین) است که دو قریه در توابع نقنه آباد است دیگر کوه بزرگان و قریه طیطو و

جای تخت و عمارتی از هر گونه درخت است و الحق زیاد از حد توصیف آب صاف و گل و ریاحین

در این کوه موجود است آب و هوا و چشم انداز و صحراهای خوب دارد خیلی بزرگ است

چندین کوههای کوچک از این کوه جدا و هر یک بجائی کشیده شده است از نقطه فوقانی

این کوه در طرف بهبهین صحرای وسیع و زمین مسطحی است چند سال قبل فرزند بهبهین

مرحوم آقا محمد عموی ابراهیم بود در بالای این کوه در فصل تابستان خیمه زده بجولان بند

برحسب دعوت یکشب در آنجا رفتیم صف و تماشای این نقطه را مدت آسمان فرح بخش دیدیم

فاصله صبح زود قبل از طلوع آفتاب چشم بطلوع خورشید توجه بود هم قرص خورشید

شرق یک کوه آتشین که بقرمزی زرده تصور میشد از آن بیرون رفت طلوع میکرد

ده دقیقه کم کم منظره آن نور درگذشت خلاصه چشمه های آب صاف و گوارا در این کوه

زیاد است در وسط این کوه یک چشمه است (کانی شاه پسند) نامیده اند باید چشم است

وقتی که مرحوم خلد آشیان سعید شاهنشاه شهید ناصرالدین شاه مظفرالدین شاه

تشریف فرمای کردستان شده از این چشمه به مضرب خیام ظفر فرجام فرمودند آب این چشمه را

پسند کرده و بعد از آن شاه پسند گفته اند اینکه همین کوه (ئیدر) بودن صدر

نیز معروف است طرف شرقی این کوه محال چهار دولی و شمال آن بیگ

هنده آباد و مغربش بیلک و ایدق و جنوبش محال کلیائی است و غالب از

ایلات و احشام چادرنشین کردستان خصوصاً طایفه شیخ اسمعیل که عاشیر

زنده غایه است در این دره ایدق بیلاق میشده و زیکاه و ضعف آنکه

فواید و منافع زیاد میبرند در این کوه از هر قبیل شکار کوهی پیدا میشود که از زیاد هم داد

جبال رفیعه در کردستان واقع و قابل ذکر است اینها است که بر شمردیم در بیشتر

و در مملکت کردستان کوه زیاد دارد و فی الواقع غالب کوهستان است منتها

و تصریح تمام آنها خالی از اشکال نخواهد بود و فرصت و مجال کافی نخواهم یافت

باختصار کوشیده اکنون شرح عشایر و ایلات و احشام معدنیات کردستان را از

برای زیادتر بصیرت مطالعه کنندگان در جداول میگذارد منتفی بنا بر کم

طوایف معتبره در شهر سنندج ساکن و تعداد رجال و ولایت میباشند از هم

ایلات اکراد و مهم اند ولی حالیه حقیر و احشام نشسته حالیه ایلات چادرنشین

کردستان از قرار تفصیل است (ایل عبدالرحمن بیگی) اینطایفه در قدیم زیاد بوده

حالا قریب پنجاه خانوار از آنها باقی و عده نفوس آنها تقریباً دویست و پنجاه نفر

احصائیات آنها یکصد و هشتاد و هفتاد و محل سکونت آنها دهات و کوهستان میباشد

(ایل لرکه) نفوس پانصد متجاوز احصائیات شصت تومان جای سکونت

دهات متفرقه کردستان (ایل میلان) نفوس تقریباً سه هزار نفر

احصائیات دیوانی سیصد و بیست و هیجان جای سکونت محال کلاترزان و ایدق

(ایل پیرخضر) نفوس بقدر هزار نفر مالیات دیوانی هفتاد سیصد تومان محل سکونت

دهات هنده آباد (ایل تیلکوه) نفوس سیصد نفر احصائیات یکصد و سی

جای سکونت محل حسن آباد و ایدق (ایل سکر) نفوس یکصد و پنجاه نفر

بابت چهل و چهار تومان جای سکونت دهات متفرقه کردستان (ایل شیخ اسمعیلی)
نفوس تقریبا هزار و هشتصد نفر اصیرها بابت سیصد و بیست و پنجاه تومان محل سکونت دهات
انقشه آباد (ایل گرگه) نفوس یکهزار و پانصد نفر اصیرها بابت دیوانی پانصد و
هشتصد و چهل و پنجاه تومان جای سکونت ایدق (ایل کیره کش و قربت) نفوس تقریبا
یکهزار و پانصد نفر اصیرها بابت دیوانی دویست و چهار [illegible] و شش هزار جای
سکونت دهات متفرقه کردستان و شهر سنندج (ایل کلاغی و لهونی)
نفوس تقریبا پنجهزار نفر اصیرها بابت یکهزار و یکصد و چهل و پنجاه تومان محل سکونت دهات
ساران و قراتوره و حسین آباد (ایل کوسنیک) نفوس یکهزار و دویست نفر
اصیرها بابت یکصد و سی و هشت تومان محل سکونت زاورود و کلاترزان
(طایفه گشکی) نفوس تقریبا هزار و پانصد نفر اصیرها بابت دیوانی یکصد و [illegible] تومان
جای سکونت محل بیلاور (طایفه قره کهکی) نفوس هزار نفر بابت دیوانی
یکصد و سی تومان جای سکونت دهات متفرقه (طایفه لاله) نفوس تقریبا
یکهزار و پانصد نفر اصیرها بابت دیوانی یکصد و هفتاد و شش تومان جای سکونت محل ایدق
(طایفه محمود جبرائیلی) نفوس پانصد نفر اصیرها بابت دیوانی یکصد و هشتاد و پنج تومان و چهار هزار
جای سکونت برگ ایدق (طایفه مندمی) نفوس تقریبا سه هزار نفر اصل
بابت یکصد و هفتاد و پنجاه تومان و چهار هزار دینار جای سکونت برگ حسین آباد و این هفت طایفه
ایدقی و احشام متفرقه است غیر از اینها نیز هفت طایفه دیگر هستند و هر طایفه

با یکی از بابات متفرقه مضروب و مبراء است و دیگر آنها زرعی ندارد ایدقات بعضی
ده نشین و باقی آنها چادرنشین هستند چند طایفه از این احشام به واسطه تغییرات و تعدی
باشر متفرق شده و چند طایفه از اینها ترک کرده در حین تنبیه و تعدی در کارگذاری
هرچه پیشرفت داشته باشر با اینها باقی مانده و در دهات خود گرفت جای
ایدق و پشتی تمام احشام و مزارع و مراتع آنها ایدقات و دهات کردستان است
در [illegible] قسمت [illegible] بعضی [illegible] کرمانشاهان و برخی [illegible]
[illegible] و چند طایفه [illegible] شهرزور [illegible] و در [illegible] نیز [illegible]
[illegible] تمام این عشایر و ایدقات کردستان [illegible] هفت نفر [illegible] داشته
[illegible] هر یک از [illegible] گذشته [illegible] چون تعدی [illegible]
[illegible] کردستان مرتفع [illegible] این هفت شعبه [illegible] گذشته است
[illegible] این ولایت [illegible] وضع [illegible]
[illegible] حکام [illegible] حضرت قائم علیه السلام [illegible]
از وضع [illegible] و برکات [illegible] کردستان [illegible]
شرح حالات ولاة و حکام [illegible] از ابتدای فرمان گذاری آنها
الی یومنا هذا که [illegible] سنه یکهزار و سیصد و نوزده (۱۳۱۹) هجری است شروع [illegible]
انجام [illegible] تحقیق [illegible] طبقات اگرچه [illegible]
[illegible]

بوده است و اینهمه بتفاوت وقت در زمان دولت حکومت در اختیار ولاة و فرمانگذاران
اکراد بوده و همهٔ ولایات این مملکت (کردستان) در حکم فرمانگذاران اکراد
(ولاة بنی اردلان) بوده است بعد از آن ولایات بابان و حکام نشینات جداگانه
و جمله طوایف اکراد در ایشان بیشتر است (مکری) (عباس) (حکام شهر بانه) (بگزاده جوانرود)
(حکمرانان بکفاری) (حکمرانان مرکز و برادوست) (پاشایان ترجیل) (پاشایان رواندز)
(طوایف وسطی شیخان پرست در کوه زنگاریم) (بیگزاده های زاب)
(امرای کلهر) (امرای کوران و کرند در ماهیدشت کرمانشاهان) (خوانین سنقر
و کلیائی) (امرای اورامان و سکنه طرف شاهو و تختی آباد و نیلی و محترم سادات الوارة)
زاید علی ما رقم طوایف است که در ری و خراسان و مازندران تا سرحد چین کوچ داده
که بواسطهٔ انقلاب روزگار از اوطان و دیار خود شان در جبال و بیابانها شده
و در اماکن بعیده سکونت نموده و شرح کار حالات آنها غیر لازم و خارج از حوصلهٔ
مطلب حقیر خواهد بود مقصود اصلی ذکر حالات ولاة بنی اردلان است
در حسب و نسب ولاة بنی اردلان و ابتدای حکمرانی و فرمانگذاری ایشان روایات
مختلف بسیار است بعضی آنها را با محمد ابن مروان عرب و جمعی شخص اول دودمان
اردلان را خسرو نام از ساسانیان میدانند که در تاریخ از اسلام مروزی در زمان خلافت
ابو العباس احمد عباسی برگردیده تا مستولی و با نیره بنی اردلان در آن مرسوم معروف شد
و برخی نیز برآن عقیده هستند که شخص اول طایفهٔ اردلان خسرو نام از ساسانیان جدا شده

که بواسطهٔ قتل یزدجرد شهریار عجم رتبهٔ بزرگی و سروری یافته و ابتدای فرمانگذاری طایفه
اردلان را در کردستان از آن عهد و زمان گرفته اند و این روایت صحت بیشتر دارد
مؤید این مقال این بنده خود از مرحوم علی اکبر خان شرف الملک نوهٔ مرحوم امان الله خان
بزرگ باین شرح و تفصیل شنیده‌ام که در زمان خلیفهٔ ثانی حضرت عمر رضی الله عنه بعد از حضرت
امام حسن رضی الله عنه و بعقیدهٔ اثنا عشری امام دوم است با چند نفر از صحابه کبار چنانکه
در آتیه ذکر خواهد شد مأمور تسخیر ممالک عجم و تدمیر یزدگرد پادشاه عجم گردیده برای
انجام این مهمات بطرف ری و حدود خراسان تشریف آورده و بواسطهٔ غلبهٔ قشون
ظفرنمون اسلام یزدجرد شهریار ایران فرار اختیار کرده سرداران ظفر قشون
عرب او را تعاقب نموده یزدجرد شهریار در حدود خراسان خود را با آسیابانی رسانده
که خسرو نام گویند آسیابان آن بچه و یزدجرد شرح غلبهٔ لشکر ظفر پیکر اسلام و تعاقب
سرداران عرب را گفته و فوراً خود را بخسرو نام آسیابان گفته و خفا از او تقاضای
نموده که او را پنهان نماید و از چنگ سرداران عرب برهاند خسرو نام او را
در آسیاب بجای دلخواه و ما حضری پیش او آورده است شبانه خسرو نام برای انجام مقاصد
و تعلیمات قدری با خود اندیشه کرده و بنا را براین گذارده است که یزدجرد شهریار عجم که
تاب مقاومت و برابری با لشکر عرب ندیده است متمم تنگ فرار بر خود مهیا
یکسره در این صورت یزدجرد بدست سرداران عرب گرفتار خواهد شد و
آنها جان بسلامت نخواهد برد فرم بنیات فقر و مسکنت گرفتارم بهتر این است

نزد خود در جامه خواب منقول و ساده او را چند ادعیه بخط حضرت امام حسن مجتبی را هم
هم مورد نوازش و مرحمت سردار حقیقت مدار لشکر سهم خواهم شد و هم این اسب و اسباب
و ملبوس شاهانه را که همه جواهرات نفیس است تصاحب خواهم نمود و از خدمت قهر
بقیه عمر خلاصی یافته باشم چندی با این وسوسه و خیال بهم از این طرف سواران عرب
تعاقب شهریار عجم حرکت نموده و روز سوم شب آورده محروم و مأیوس بلباس پیاده ها
برگشته خاطر حضرت امام حسن و بعد و تاقی دیگر سرداران قشون بهم از این تقصیر و بی
نهایت گشته زده است که مبادا شهریار عجم از جانب دیگر بشتر بود و باز گرد مجدداً
لشکری بهم بسته و اسباب زحمت چندی نمود بهم شود آن شب خاطر مبارک حضرت
حسن و سایرین قدری شورش بهم از این طرف وسوسه خاطر خود دانم که بابان قوت گرفته
در جامه خواب سر نزد خود شهریار عجم را از تن جدا ساخته و قبل از طلوع آفتاب بجانب
از او اموده عشیره خود و سر نزد خود را برداشته و بجانب اردوی عرب شتافته و در حضور
حضرت حسن بیان از زحمت و رنج زیاد در گرفتن و کشتن شهریار عجم کرده است سرداران
عرب از وقوع این قضیه و دفع شهریار عجم و حصول مقصود خیلی از این بابت بی نهایت شاد
و مسرور گردیده و نوازش و مهربانی زیاد بخود دانم کرده و باو فرموده اند هر چه خواهش است
تمنا بکنی در ازاء این خدمت نمایان بشما عطا خواهد شد از اثر قضا سعادت و اقبال
او را رهبر شده امارت کردستانات را از آنحضرت تمنا نموده و فوراً حضرت
امام حسن علیه السلام پذیرفته و یک حلقه انگشتر عقیق یمانی و بنده خاتم سلیمانی و خط

کرد و اولاد او نیز با محمد رسول الله بر آن نقش بود با یک طغرا دستخط سعادت نمط مبارک بخود دانم
و ایشان اعطا و امارت کردستانات را باو داده که او فرموده است و خلاصه مضمون
دستخط مبارک این است چون خود دانم اردلان در این موقع خدمت نمایان بدولت
اسلام کرده است هم جانفشانی در هم شکستن دولت ظلام نموده مستوجب ترقی و اعتبار بوده
بود امارت کردستانات را نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب باو مرجوع و تفویض داشته
باو و هم که اولاد و ذریات او بقصد ظلم بی اندازه و مرتکب معاصی کبیره و [illegible] عیش
فتنه ذریه طیبه خاندان حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه و آله نشوند امارت
و فرمانگذاری در میان او باقی باد بسبب محمد و آله الامجاد مرحوم شرف الملک فرمودند
و مرحوم محمد صادق خان پدرم این دستخط مبارک را در خدمت مرحوم امان الله خان بزرگ
خان زیارت نمودم و بعد از فوت آن مرحوم مفقود و اثری نمانده است و تنگ خاتم خاتم
مبارک را در نزد امان الله خان ثانی شهیر به غلام شاه خان دیده و مکرر زیارت نموده ام
و پس از رحلت آن مرحوم بدست حسینقلی خان شهیر به [illegible] پرسش افتاده است
و نگین مهر انگشتر شریف را در میان آب صاف می شسته و آن آب را بجهت بعضی
بیماران شفای عاجل می یافت راقم حروف چند سفینه از [illegible] خان [illegible] کرم
و در وقت مرض بعضی دستور العمل آب از آن شست دیدم خاصه در مرض [illegible] زرد
فوری و فائده عظیم از آن دیدم دیگر معلوم نیست حالا انگشتر مبارک در نزد کدام خان
باقی است یا از میان رفته بر طرف کرده باشد خلاصه موافق این بیانات خاندان

محترم بنی اردلان از آنجمله در زمان تسلط بعد نسل والی و حکمران ولایت کردستان

و اطاعت و فرمان برداری آنها نسبت بسلاطین و پادشاهان روم و عجم بسته

بمیل و خواهش خودشان بوده و تا این اواخر غیر از سلاطین ایران و عثمانی کسی از آنها

دست تسلط نداشته و ولایت و حکمرانی کردستان از خانواده آنها انفصال نیافته

هر گاه اتفاقاً از سلاطین روم و عجم تعدی و غلبه بر مملکت کردستان دست تسلط یافته

و از جانب خودشان حاکم اجنبی بکردستان فرستاده باشند هم دیری دوام و ثباتی

نداشته و پس از اندک مدتی رشته فرمانگذاری بدست خوانین بنی اردلان

افتاده است و تا این اواخرها همه بنی اردلان دارای صفات حمیده

و اطوار پسندیده و رفتار حسنه بوده و در کیش و آئین آنها تغییری راه نیافته و با رعیت

بطور ملایمی و خوشرفتاری معامله کرده و هر جنگ و پیکاری روی نموده مظفر و منصور برگشته

جوانان رشید در این طایفه زیاد بوده جود و سخای فراوان داشته بر اقران و بیگانه

طوایف اکراد و همسایگان از هر قبیله خاصه در شجاعت و مردانگی و سخاوت و فراوان بخشی

پیشی و بیشی داشته بلکه در جنگهای بزرگ با جمعیت قلیل بر لشکر کثیر غالب آمده

و همواره آثار فتح و ظفر در جبین و پیکر خودشان دیده بعضی از آنها داعیه

کشورگیری و مملکت ستانی داشته از خیالی که در خود که از آن حکمرانی آنها

فتوحات هر یکی از آنها صحت نگاری خواهد یافت با قلت بضاعت استعداد و اقتدار و زیادت

و مردانگی چند نفر فتوحات غریبه از برای آنها دست داده که سببی جز تأیید آسمانی و بخت

امام زمان نداشته زیرا در بعضی از زد و خوردهای نامی ولاة بنی اردلان با کمتر از هزار نفر

جمعیت وحشی و بی ترتیب متجاوز از بیست هزار لشکر نظام و چریک را از میدان

جنگ برداشته و شکست فاحش بآنها داده‌اند هر گاه در شرح وقایع روزگار سلسلهٔ

بنی اردلان دانشمندان بصیر بقدری غور و تأمل نمایند مطالب دقیقه و نکتهٔ

بسته اگر خواهند فرمود از جمله طایفه بنی اردلان تا زمان حکومت مرحوم امان الله خان

بزرگ روز بروز در ترقی بوده و شخص امان الله خان نیز تا دولت عمرش در کار حکمرانی

ترقیات دولت و اعتبار فوق العاده حاضر کرده بواسطه ظلم و ستم بی‌اندازه و

نقض سید محمود و سید زکی پیرش که از سادات صحیح النسب و ذریهٔ نجیبه خاندان رسالت

بوده‌اند آب رفت و آفتاب خاندان بنی اردلان روی بغروب نهاده و آفتاب

سعادت آنها با خرابی رفته رفته در تعیین مدتی خانواده آنها منقرض و از امارت

و فرمانگذاری منقرض گردیده اکنون بنهایت خفت و ذلت مبتلا شده‌اند چه خوب

فرموده عارف معنوی حضرت مولوی قدس الله سره (چونکه بد کردی بترس آمن مباش)

(زانکه تخم است و برویاند خداش) (چند گاهی او بپوشاند که تا) (آیدت از کرده‌ها بر جا حیا)

(گندم از گندم بروید جو ز جو) (از مکافات عمل غافل مشو) القصه پس از آنکه دوره

حکومت مرحوم امان الله خان بزرگ بتفصیلی که در تاریخ مرقوم خواهد آمد و قضیه قتل سید محمود و سید

زکی روی داده او ... و خاندان مرحوم ارتکاب بکبایر معاصی و ظلم و ستم بی اندازه نسبت بعموم

انجانه‌بهم قدیم با وفور اعتبار دولت و بزرگی و کثرت قدرت به طول کشیده و لهذا خلق

در صحت روایت و نشط کرامت آیت حضرت امام حسن علیه السلام بعضی پوشیده است
مثلا مورخین سلف کرامات را در عهد دولت خود بواسطه اقتدار حکام نامحرمان بنی امیه
جرأت ننوشته و این روایت را که چندین دیدم و آیت روشن دارد در شهرهای احمد
ننوشته اند در بیان وقایع و تفصیل تواریخ ثبت و ضبط تا بحکم ضرورت
کم را نمانده ولی به عقیده این رویه خسته تاریخ نگاری و صواب اندیشی و حکومت
بعید است زیرا در ثبت و اظهار اینگونه وقایع غریبه و حوادث بدیعه هزار گونه
فواید و سعادت در جهان منحصر است چنانکه خداوند حمید در قرآن مجید قصص بسیار
انبیای سلف و امم آنها و حوادث و قضیه وارده و علت و سبب تدمیر و استیصال
هستی خانمان آنها را برای ارشاد و تنبیه و عبرت امت مرحومه حضرت خاتم النبیین
علیه افضل الصلوة و السلام ذکر فرموده است که متضمن هزار گونه فواید و نتایج و قصه
قتل سید محمود و سید زکی اخلاف برای دیده بصیرت و تحصیل عبرت مطالعه کنندگان از فواید خالی
این پدر و پسر شهید از اجله سادات صحیح النسب و بسیار عالم و فاضل و صالح و نیکنام و در کوهستان
شیخ الاسلام و مرجع احکام بجهه انتساب از اینکه مرحوم امان الله خان بزرگ استقلال نامه در کار
حکومت حاصل نموده با کتب استقلال و اعتبار بین مفرط داشته و در خونریزی خودداری
بالمثل در هر وسیله تحقیقه اهل که مجبور نکرده و تابعیت رعیت و والی و در عین علم و تقوی در نزد والی محبوب
دعاهای تمیمه از روی عجز و اضطرار برای استصلاح بیاید و شیخ الاسلام میرزا ادهم حکایت نیز ابراز
و عنایت ابنای وطن مکرر برای والی موعظه کرده و از در منع و از طریق جواب خشن شنیده چاره صحیحی
نظم

تقسیم و دو خواهش حیدر بار پادشاهی رفته و از طرف امان الله خان والی ایشان از عزت
و منع نامیدات دیوان و در علیه خود سری مذهب و منع جعفری که تا تقیه کرده که حافظین را
اعلام و او را اجازه تنبیه و تادیب چند نفر را از آن که به انجا باشند در نزد او به روحانیت بزرگ
والی در جهه تبعیت مخالفین را استمالت و شیخ الاسلام را اطمینان و به روحانیت و سعادت
داده و محرمانه امان الله خان را اجازه تادیب چند نفر که آنجا بوده باشند این بزرگوار
هرجا در آن اوقات هم و به عقیده او صحبت ما به عزم تفرقه و قتل در وقت کار مجبور است بادی
برحم در قتل و غارت مخالفین مقصود باطنی خود را بعمل آورده و تسکین خاطر او بیشتر از
سید محمود و سید زکی آورده باشند هم از والی امین بوده وقت مراجعت از طهران
بعد شیخ با مدد و همراهی کرده رفته اند امان الله خان چند سوار رشید که بجهه دولت
پلید سگ صورت شریر سیرت که برای مانع خانه بسته اند قتل تعیین سید زکی
مامور کرده است ما مورین با شمشیر از هر طرف و سید و تمیمه آن دو نفر سید محترم مظلوم
شهید نمایند و حال آنکه امان الله خان والی شخص باده خوار و دیوانه و خود
در نشئه هم در بنیاد مساجد و آثار خیر و احترام علما و سادات و تقیا سعی مفرط داشته
در هر حال بحکم قضا و حسب روایت نفس اماره را تابع و قتل دو نفر سید صحیح النسب بلکه
باعث شده است بلی (قضا ز آسمان چون فرو هشت پر) (همه عاقلان کور گردند و کر)
مشهور است که پس از مدتی به مرض مصعوبه به مزاج این خود سر مستولی شده و در
حقیقت مکافات بخشش رسیده که به هر طور مقدور است از سید محمود و سید زکی از قتل تاثیر

از این است که چهره تأمل و غور و تعقل در کارها فریضه ذمت حکام و ولات دقیق‌النظر است

زیرا در هر دوره بعضی [illegible] هست با [illegible] شرارت ذاتی و خباثت فطری

عزت خود را در ذلت دیگران می‌دانند بلطایف حیل و ظرایف سعایت در صدد [illegible]

و اهداف بندگان خدا از خواص و عوام و جهال [illegible] غافل از آنکه حکام دانشمند هر گاه از روی

حزم و عقل در مقام تفتیش و تحقیق بر می‌آیند در ابواب حیل و سعایت را بر

[illegible] مسدود می‌نمایند و کسی را بدون اثبات تقصیر آزار نمی‌دهند و لکن برخی

از امرای مقتدر [illegible] شبه مفسدین [illegible] بدون رسیدگی [illegible]

و [illegible] حضور [illegible] و [illegible] انتقام و آزار آن جمعیت [illegible]

[illegible] برای حکام و [illegible] واجب است که [illegible]

[illegible] تأمل و [illegible] تعقل بنمایند تا [illegible] الناس را فرصت اجرای اغراض

نفسانی و مجال [illegible] نمانند (ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس بهر دستی نشاید داد دست) خلاصه [illegible] قم [illegible] محمود [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible] خان بزرگ [illegible] و [illegible] ظلم و ستم [illegible]

[illegible] و [illegible] مختلفه پیش آورده و پس از [illegible]

امارت و فرمانگذاری [illegible] محترم [illegible] و ظایف [illegible]

[illegible] نام و نشان [illegible] امام [illegible]

که از علم [illegible] بهره [illegible] داشته و ضمیر [illegible] جام جهان نما [illegible]

[illegible]

[illegible] این است که [illegible] این [illegible] این روایت [illegible]

شخص اول این دودمان [illegible] بوده و [illegible] قم [illegible]

امام [illegible] حضرت حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام [illegible] گرد [illegible]

خلاصه [illegible] که [illegible] و [illegible] باشد این [illegible]

از حضیض ذلت باوج عزت رسیده و از [illegible]

[illegible] در تاریخ نقطه [illegible] داشته‌اند (اول) [illegible]

[illegible] (دوم) در [illegible] ظلم [illegible]

[illegible] (سیم) در [illegible] بخت و [illegible]

[illegible] حاکم [illegible]

و [illegible] از [illegible] حسن حسین [illegible] و [illegible] خویش [illegible]

چهارم [illegible] پنجم [illegible] تاریخ

بنای [illegible] در سنه هزار و [illegible] هجری [illegible]

و تفصیل آن در جزو گزارش [illegible] و [illegible]

تاریخ [illegible] این کلمه [illegible] نقش [illegible]

این [illegible] است گوینده این تاریخ [illegible] عارف و [illegible]

اکنون می‌بینم [illegible] ([illegible]

[illegible]) [illegible] تاریخ [illegible] ثبت [illegible]

اکراد بعضی عرب هم اند نزد صحت این روایت بر راقم حروف محقق نشده است بخصوص
بر حضور پیوسته مذهب و کیش طوایف اکراد قبل از طلوع آفتاب جهانتاب هم عالمتاب
مختلف بوده و با اختلاف مختلف هر عشیره بر یک دین و هر فرقه بر یک عقیده و در آیین مجوس و دین
عیسوی و فرقه دیگر یزیدی و شیطان پرست هم اند چنانکه حالا هم این فرقه یزیدی و شیطان پرست
در ممالک عثمانی باقی و در میان طایفه کردان ساکنین شهرزور بموجب احکام
تاریخ حاکم اسکندر بن فیلقوس بنای شهرزور که طرف مغرب کردستان واقع
بنای شهرزور منسوب است شهرزور بکیش بت پرستی مجبور نموده اهالی شرقی و شمالی
کردستان همه مجوس بوده و طوایف هم در مذهب و کیش بجهت تنصیری از [illegible]
جانب جنوب کردستان ابتدا بت پرست و بعد بکیش مسیح علیه السلام بودند [illegible]
سپهدار ایران آیین مجوس اختیار کرده تفصیل آن این است در زمان خلافت
حضرت عمر رضی الله عنه عراق عرب مفتوح گردیده و یزدجرد شهریار عجم تاب مقاومت
و پایداری در خود ندیده از مداین کوچیده و در سپاهیان بعد عجم گردیدن چون [illegible]
کردستان رسیده از طوایف اکراد استمداد و استعانه نموده و سپهدار لشکر خویش (باو)
بن شاپور بن پرویس بن قباد شهریار که پدر انوشیروان عادل هم با یزدجرد بود و منسوب است
نیز بر دور [illegible] طوایف اکراد روانه کرده (باو) نخستین بطرف شهرزور
از جبال جنگلهای [illegible] شهرزور اقامت نموده و
مکاتبه و مراسله با [illegible] شهرزور که در آن زمان بعد [illegible] و کثرت جلال از

با

با اکراد بیشتر و بیشی داشته اند مفتوح ساخته و آنها را به بیعت و اطاعت ملک الملوک
ایران دعوت نموده و بانعام و احسان زیاد از حد اهالی آن سامان کرد و فرمان
(باو) سپهدار ایران را اطاعت کرده و بفرستادن آذوقه خاطر باو را [illegible]
داشته اند پس تهیه حرب و اعانه شهریار ایران پرداخته مقارن این حال سپهبد
شاه را خبر رسیده که یزدجرد شهریار بجهت [illegible] خراسان شتافته از استماع این خبر خاطر
باو پریشان شده و بفراست دریافته در زمان انقراض دولت عجم [illegible]
با حزم پیش بفکر کار خویش افتاده پس نامه و رسولی بسوی اکراد شهرزور کسیل نموده
و با آنها این مضمون اظهار داشته که شهریار عجم باستظهار دوستی خاقان چین و
خراسان [illegible] سوری که از پروردگان دولت ایران است عزیمت شرق زمین
نموده اکنون صلاح این است که شما در اماکن و اوطان خودتان آنچه [illegible]
که موکب شهریار عجم از دیار شرق بجانب عراق عرب معاودت میکند انتقام
آن شما را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اهالی قریه [illegible]

بضاعت و ضیقت معاش خودشان شرحی بیان و اظهار نمودند که نهم اند سپهبد ایران
آنها را قدری نوازش و نیز با نطقهای چرب و شیرین آنها را به بیعت شهریار عجم و تعمیر آتش
زردشتی ترغیب و دعوت کرده اهالی قریه عموما فرمان باو را گردن نهاده و ترتیب
آتشکده چند دهه و رباط آیین زردشتی بر طبق تعلیمات باو بعض آن را مرمت (باد)
نیز بر فراز جبل مسجدی بنیان میکنند و تا انجام و اتمام آن با اقامت نموده و از
آنگاه می آمد و در جبل را هم بنام خود موسوم میکنند که پیاده شهیر میشود و تا این زمان
همان جبل باین نام خوانده میشود مشهور تحریر آن (پاده) و معرب آن (فادج) است
این قریه در ممر جواز در واقع و جای بسیار خوش و با صفا شکل قریب است و دارای باغات و اشجار
ثمر و غیر ثمر و با طین و چشمه های آب گوارا است و غالب اشجار آنجا درخت آزاد
و توت سفید و سرخ و انجیر سیاه خوش مزه و بادیچه پاده شهرت است جو و جنین و انار
ممتن از جهت مزه و سراب با مقابله در تعیین در یزد معروف است و انگور سرخ بولی
پیکر نیه آتش خیلی صاف و گوارا است شراب و سکنه پاده از جاها تعریفی و انصافی
دیانت و سکنه آنجا مهربان زبان آور و فطرتا کم اجتماع و شکسته بی پیشه اهل علم
و طلب زیاد دارند و غالب اهالی آنجا در پارسی علم و صحیح با ملک شفاهی
رفت و بعضی مدتی در اصفهان رفت شمالی گردش و نقصه و شیخ بقعه کاف
تصدیق بر پاده مراجعت می نمایند القصه بعد از اینکه باو سپهدار کار پاده را
با تمام رسانیدند از آنجا کوچ نموده همه جا از راهی گوشتانی عجز و جنگ ... از مردم کشته
ازبخ

از چه گرفتن نود با اعانت یزدگرد ترغیب کرده پس از تهیه تدارک بعد از رسیده
واز آنجا باصفهان رفته و حضرت شهریار عجم را ترغیب کرده چنانچه اگر دانسته و نوشته
شاه ورا از ما فرستاد خراسان منع نموده و عرض او منفیه وسیع بوده چون یزدگرد
بسابقه کدورت فیما بین (پاو) و ماهوی سوری مطلع بود اظهارات پاو را از غالبی
از غرض نفسانی تیر قضا برشان نمیدید و روزگار منتظر بود تا چندی بگذشت که
حیلت و دعوت اهم در ممالک گرفتار آمد و بعد از آن و خبرت آن بخدمت و مغلوب
و خوار شده و رعیت عجم در و شد کرده دیگر در اصفهان تاب توقف نموده یزد
از راه یزد بطرف خراسان نموده و (پاو) از همراهی شاه روی گردانیده و باز مراجعت
کرده فقط از پس خویش بجهت رفته و شمار اسیر جای گزیده و چندی در خانه خود بیاسود
تا تفصیلی که در تاریخ سلطنت یزدگرد شهریار عجم در خراسان منقول و کار زیارت
بسیر و سامان گردیده بعد و یکسال عجم بسپهسالار نصرة شیم بهم شده پس بخواهش
اهالی مازندران باو سپهسالار قبول سلطنت آنها را نموده شرح حال او در تاریخ مازندران
و طبرستان ذکر خواهد شد و جهت ضبط آن چون مقصود از گزارش و تکرارش تاریخ
گرفتن ناحیت دیگر کشور و ویرانی روزبهات یزد است در سنه ۳۰ هجری حضرت
امام حسن مجتبی و عبدالله عمر و ابو عبیده انصاری و جمعی از سرداران عرب بفرمان
خلیفه ثانی حضرت عمر رضی برغبت تسخیر ایران و تعقیب یزدگرد شهریار عجم مأمور گردیده از
از عراق عرب گذشته حضرت امام حسن علیه السلام و قبیله بنی ... سی

که سپاه لشکر عرب بودند گرفت. تسخیر ری همی همدان و مازندران و قومس نیشه

با لشکر خود از پیاده و سوار با نصرت روانه شدند جیداله و ابو جبیره انصاری

با چهار هزار جمعیت بطرف شهرزور و درگزین سیروان فرود آمدند [illegible]

رسول و نامه اهالی آنجا را بدین اسلام دعوت فرمودند ایشان قبول دعوت نکرده

و از اطاعت باز زده کار بمحاربه و مجادله کشیده سرداران نامی اسلام شبانگاه

از سیروان گذشته سحرگاه طرف دیگر از ورود لشکر یکباره آگاه و با ده هزار نفر

سوار و پیاده بر سر راه آنها برای جنگ و دفاع حاضر شده و آتش جدال و قتال

از هر طرف مشتعل یافته از وقت طلوع تا موقع زوال آفتاب طرفین پیکار نمودند

و در جنگ دیگر پایداری نموده ابو جبیره انصاری بدرجه شربت شهادت چشیده

غلام شب بیاتخی بر لشکر شده قسمتی دیگر از چون سپاه خویش را باز دید کرده

وحشت سپاه را نابود و دست فرسود [illegible] از جانب ایشان ضعف پیدا

وحشت کلی بر قلوب آنها مستولی گشته نیم شب همه آنها فرار شدند علی الصباح

جنود منصوره عرب بر بقیه آنها تاخته و تا نیمه راه [illegible] بعضی را به دیار [illegible]

آنها را از جا بر داشته تا [illegible] طرف دیگر رسیده با [illegible] روی فرار

نهاده جوانان عرب بقوت [illegible] آنها را تعاقب بعضی را قتیل

و جمعی را اسیر کرده و [illegible] آنها را تعاقب نموده [illegible] بود غنایم

امیر [illegible] و اسیران و [illegible] طرفداران [illegible] و [illegible] بر [illegible]

بهمراهان حضرت جیداله تمام آنها امان یافته و تشون عرب از قتل و غارت دست کشیده

عموم زن و مردان طوایف [illegible] بیسین هم کرده آنگاه جسد مبارک ابو جبیره

انصاری را در دامنه کوهی در کنار صحرای شهرزور مدفون و بقعه محکم بر روی مزارش ساخته

که اکنون زیارتگاه عموم و مسکن بعضی از سادات حسینی و مشایخ اکراد شهرزور است

بقعه حضرت جیداله تمام بتکده و آتشکده‌های شهرزور را خراب و در جای آنها

مساجد عالی بنیاد کرده رسوم ملت و قواعد سعیده اسلام را بجای آنها برقرار و پس از

دو ماه بعزم تسخیر پاوه از شهرزور کوچیده و بهمه جا از سیروان گذشته و در

میان جنگل حوالی پاوه اتراق نموده اهالی پاوه را که بر کیش زردشتی بوده بدین

شریف اسلام دعوت فرموده آنها بدیانت تمرد و سرپیچی کرده کار بمحاربه کشیده

لشکر آنجا مردانه بمقابله پیش آمده از بام تا شام طرفین در میدان رزم کشش

و کوشش نموده شبانگاه طرفین بجای خویش برگشته و هریک با پناهگاه خویش رفته اهالی پاوه

پاسی از شب گذشته دامن همت بکمر زده خندق عمیقی بر گرد خویش کشیده و در اطراف

بعلاوه هریک بنا به قلعه محکمی سنگرها بر آورده و سنگهای گران در آن

جانب حرکت داده و در مقابل لشکر منصور سهم آن داشته و یک راه عبور لشکر

هم بسته اند علی الصباح سپاه عرب بعزم جدال در حرکت آمده و آن خندق و سنگرها

مشاهده کرده بر جای خویش از ترس و تردید راه دخول [illegible] کرده هر طرف از

[illegible] آنها [illegible] زیرا در یک نیم شب [illegible] خندق و سنگرها [illegible]

از هم سنگ و چوب آورده دست بر گشودند و جنگیدند و بسیار از سرداران عرب را هم
اهتمام کردند و خواستند آنجا را بدست بیاورند و بدون خونریزی تسلیم آنها
ممکن نشده و همه را بگرفت جواب دادند و بر فراز زرشت وارد جنگ سنگ و خشت
فاو سردار عرب را خسته نمودند و سپاه عرب فرو رانده شده و فرمان
داده در تمام سپاه عرب از مرکب پیاده و برای جان نثاری اهتمام نمودند و خندق
دائم مردی همراه و سپر مردانه بر سر کشیده و پیکانها چون باران
جستن کرده و بآن طرف خندق پریدند چنانکه زیر سنگ بر سر آنها باریده بگذشتند
تا بعون حضرت باری بیدرنگ بر فراز بروج آنجا عروج کرده و بسیاری از مبارزین
انجماعت تیغ بکین نهاده بسیاری پاره تیر از جان گذشته برای حفظ ناموس مردانه
مقاومت نمودند و پانصد نفر از سپاه عرب را شهید کرده خود هم در مقام
قتال و جدال پایداری کردند و بسیاری از مردان و اطفال و زنان از عرصه
هلاک شده بسبب خون از … مانند جیحون روان و تمام اهالی آنجا
بمقام سیستان آمده کلفه اسیر و … تیغ زحمت … تسخیر کرده حضرت علی ع
تخریب … باد فرمانده … بسیاری را از نهر در آورده گروهی از سپاه
عرب آب و هوای … را پسندیده و باقامت در آنجا
رغبت کرده و از حضرت علیه السلام التماس کرده و اجازه سکونت از سپهسالار خود
در مقام اقامت نمودند و زنان … را بتصرف خودشان آوردند حضرت علی ع

مسجد بسیار خوبی در آنجا بنیاد کرده و ستونهای آن مسجد را شهرت است که چوب
نصب نموده و تا اکنون هم هزار و سیصد و سی و چند سال از آن وقت … و کم و بیش
محفوظ مانده و اهالی پاره این را از جمله کرامتهای آن بزرگوار محسوب میدارند
و بنای آن مسجد بدرجه محکم است با اینکه دیده شده متعدد تعمیر از آن عهد است و آثاری
اثری از خرابی آن ظاهر نیست (و جزای حسن عمل چنین که روزگار نمیبرد) خرابی که
بارگاه کسری را) القصه پس از اتمام مسجدهای مذکور پاره باجازه علی ع … گذاشته
معاذ بن جبل بریاست جماعت عرب که پیاده در آنجا اقامت نموده
عرب با ایران رفتن منصرف بعزم تسخیر جدید کردستان در حرکت آمد پسر معاذ با
اعراب در پاره … رفتند … در جهت … بجنگ
از آنجا بعرصه و همدان آمده و از طرف … بوصلت و قرابت آنجا رغبت کرده
رفته رفته … اهالی آنجا … و کردستان و عشایر آنحوالی جا به
و بسیاری گردیده و اهالی قریه پاره نسب خودشان را اکنون بمعاذ بن جبل
اعراب میرسانند و بنسب خویش مفاخرت مینمایند بالجمله حضرت علی ع
در تعیین زمانی تمام کردستانات را تسخیر نموده و در تمام جوانب کردستان … ظفر اثر
شده مساجد و خوانق بسیار در دهات کردستان بنیاد و ایجاد کرده که
حالا هم اغلب آنها در نهایت استحکام باقی و دائر است و در آنها …
کوفی در بعضی از مساجد دهات کردستان … مرقوم و بر اقدامات آنحضرت گواه

صادق و با این روایت موافق است بعد از اتمام مساجد و خوانق و تعمیم و ترتیب امر
و قواعد اسلام با اهالی کردستان تأدیب بعد از آن دیره جرد و ذوالقرنی در حرکت آمده
چون همین مقصود که گزارش کردستان است نگارش گزارش تفرقه و فتوحات سایر ملوک
ایران پرداخت پوشیده نماند کردستان اردلان در هر عهد و زمان رئیس و امیر
نامدار نامی داشته و تواریخ اوضاع کار و بار مختصه در عالم زندگانی و هر کدام بقدر توان
عمر خویش حکمرانی کرده اند و لیکن تاریخ ابتدای دوره دولت بنی اردلان را که از
از پانصد و هشت و چهار هجری یافته ام قبل از این تاریخ حکام و طوایف بنی اردلان
در نواحی موصل و دیار بکر زیست و زندگی می نموده اند تا اینکه خسرو نامی از طایفه بنی اردلان
در تحقیق پیوسته خسرو چنین مرسوم است با جمعی از طایفه و اقارب خود هجرت کرده و بنای
شهرزور نهاده و امارت منتظمه یافته گزارش مدت زور کار خسرو بیگ اول امیر حقیقی
شخص اول بنی اردلان است تا زمان این خسرو نام که حاکم شهرزور بوده و سلسله
معدوم به جهت با وجود خط و تاریخ نقل یا عدم تدوین و ... جستجوی تاریخ
در نگارش تواریخ اتفاق نیفتاده است اگرچه بعضی از مورخین نسب طوایف اکراد را
به ... رسانیده و شرح تفرقه که اتفاق افتاده روایت نوشته فرقه ... تفصیل
منقول است که ... دوره و ... بنی اردلان ... بوده
پادشاه عجم و ... لشکر ظفر ... ممالک ایران که امارت خسرو بیگ بیان
شخص ... فرمان امام زمان حضرت حسن مجتبی علیه السلام هم ... پسر ...

داستان اتفاق بزرگ که از دانشمندان فاضل و از مورخین کامل شنیده بوده
در قصیده و غزلی که در تذکره نگاشته و مطالب این مطلب را تصریح کرده است و در
این روایت خواهد بود (ذکر اردلان همین نسخ تاکنون بیان شد) ...
ممالک اردلان آباد و عنوان شد) (تخمین و احتمالاً پس از عهد بنی ساسان)
نظر به مولای ... آمده شد ... تقدیر این خسرو نام ...
بنی اردلان ... از طرف موصل و دیار بکر هجرت نموده و بنای شهرزور
آمده و قلعه رفیعه ظلم را در ... برای سکونت و ... خود
بنیاد کرده و بر اطراف و اکناف شهرزور و غالب از کردستانات مستولی گردیده
بعد از مدتی با ... (کوی) و حریر) شهربازار (دروازه) و ...
... متصرفات گشته و مدت چهل و ... از آن ... حکمرانی
و در سنه ششصد و ... هجری ... زندگانی نموده و کلول پسر ... بجای او
حاکم و فرمان گزار شده)
چون (کلول) بجای پدر نشسته بمقتضای شجاعت ... قوی
بر متصرفات پدر افزود (شهرزور) (سیاه کوه) قلعه ...) ...
(دوزرین کمر) ... باشد) جزو ایالت خویش نمود و مدت ...
با نهایت استقلال ... حکمرانی کرده به جهان فانی را بدرود گفته ...
و مدت امارت ... است

خضر بن کاول در سنه ششصد و بیست و نه برای فرمان گذاری بر جزیره نشسته و تمام عمر
در خجسته خوشحال و آسوده داشته مدت سی و چهار سال بکمال عدل و انصاف
حوزه ایالت خود حکومت و فرمان گذاری کرده در سنه ششصد و شصت و سه هجری نامه
زندگانیش طی شده و الیاس پسرش بجای او نشسته

الیاس بن خضر در این تاریخ بر مسند امارت نشسته و دست تجاوز گشوده و از ظلم و ستم
بسته با خوبی سخاوت و شجاعت تمام املاک را در مرفهیت و آسایش نگاه داشته
و بواسطه رفقت و اهتمام در ایالت او بر ضعفا روزگار به خوشی بسر حاصل بود
و مدت چهل و هفت سال بخوبیت و اقتدار فرمان گذاری نمود و در سنه
هفتصد و ده هجری بجهان آخرت سفر کرده و در جوار ... و لیاقت خضر ثانی
قائمقام او گشت

چون خضر ثانی بجای پدر حکمران و امیر ... مد نظر کردید تمام اوقات شب و روز خود را
صرف عبادت نموده و با افراط زهد و تقوی داشته و به تدبیر دستان و رعایا ظلم و تعدی
روا نداشته بدرجه و اندازه ... دیوانگی را از رعایا ضعف رعیت و ترقیت
... و همین غره ... که در قلمرو او بی نظمی رخ نمود چون دولت عثمانی
حالت سلامت نفس و بی آزاری و زهد و تقوی او را شنیده در فتوت ... تعطیل
دولتی ... که در خضر هم با لشکر عثمانی ... و خون بیچارگان را ... صبح خود
نیز ... صبح کشیده ... ثابت ... آمد

از بس نیکوی و خیر در رواخذه و عادیه مخالفه بدولت عثمانی واگذار کرده و بنا بر مضرت
شرقی و شمالی و جزیره گردستان قناعت نموده بعد از نشستی و شش سال حکمرانی بسرای جاودانی
نقل نموده و در مقام خود را حسن پسرش قائمقام کرد

در سنه هفتصد و چهل و شش هجری (حسن) بن خضر بر مسند ایالت موروثی متمکن شد
این حسن دارای صفات حمیده و عادت مستحسن بود بجهت عظمت و زیادتر از پدرش
پرداخته با رای ثابت و تدبیر صائب در بهبودت لشکر کشور قانون نامه نگاشته
که طبقات لشکر و رعیت هر کدام حق و حد خود شان را دانسته و از تکالیف معینه
تجاوز نمیکرده اند پس از انتشار این نامه هر دو نفر از جوانان رشیدی انتخاب ...
محاربه و فنون سواری و تیراندازی همه را تعلیم نموده و ... مخصوصی از زره و کلاه خود
و اسلحه ممتاز برای آنها ترتیب داده و این جمع را حافظ ملک نامیده و همواره
بجانب آنها توجه خاصی داشته و شب و روز این ... هزار نفر را از جوانان
خود طعام میداده است و ... مرتبه با سرداران و قشون مأمور دولت عثمانی
مصاف زده و بواسطه این قشون جمعیت ... شده بکلی مستقل و ... نموده
در ... یکی از رعایا با سردار عثمانی ... در سنه هفتصد و هفتاد و
چهار هجری در یک فرسخی شهر ... قلعه ... بر بالای کوهی بنا
کرده و اطراف شمال قلعه را آباد ... جمعیت ... خود قرار داد
و بقلعه حسن آباد موسوم و ... تماشا ... قلعه ...

حسن آباد به مدت سی و هشت سال تمام با اختیار و اقتدار تامه در مملکت جو حکمرانی

نمود در اواخر هفتصد و پنجاه و چهار هجری که قصه حسن آباد با تمام رسیده و چون روز [illegible] در سیزده

و دو از عشرت از دنیا کشیده ابوبکر پسرش را قائم مقام خود کرده است

ابوبکر بن حسن در همین تاریخ به مسند ایالت متمکن و بتمشیه مهام مملکت مشغول گردید

این ابوبکر بسیار شجیع و شجاعت او بتهور قریب و بجوانی رزمی و از لوازم ریاست

بتهور و افراط [illegible] از تقصیرات آن که هم صرف نظر کرده است با نهایت اهمه و قت

کشوریان افسرده و لشکریان از وضع حالتش آزرده بهم شده مرتبه امرای مملکت برادر

شورش ابراهیم نامی که وزیر او و شخص دانشمند و به نهایت خوش رفتار هم

شورشیان را بهر بانه و از زبانی پرده فهمانیت و تنبیه متهم داده محمود را

درکار حکومت استقلال داده است این ابراهیم یک وزیر صاحب حمیده در ارتباط

رعیت داری و ترفیه حال عامه رعایا و برایا معروف می داشته و در بسط حسن

ملک و سلوک در رفت و به عملی این وزیر عاقل روشن ضمیر حکمران لشکر با عادت

بدامنی مدت چهار و چهار سال در گردنات فرمان گذاری کرده تا در سنه

هشتصد و هشت هجری از جهان غدر رخت بر بسته و سرای آخرت پیوسته محمود پسرش

امارت موروثی یافته است

محمود بن ابوبکر در سنه هشتصد و هشت هجری بر بالش ایالت تکیه زده و در تمکین

حدت قلوب رعایا و برایا با بسط سخاوت و مروت از مراحت خواطر آنها نزد هم آمده است

٦٨

همراه وی چون در سیاست خیمه گذر لشکر را با تمام وجهات فراوان زخمه است تمام

رجال مملکت با تحف و هدایا از هر روز نزدیک بهمراه او تا خشه و کمر قاطعش را به بنیان

جان بسته فرو او هم برفق و مدارا با عموم رعیت رفتار و همه را مطیع و فرمان برده هم

با عطای خلعت و مرحمت وکار خوش حال و امیدوار کرده است مملکت را اما هم

از دول آباد و تقرب آن رعایا را از هر حیث در ختم بنیاد رسمی و چهار

سال حکمرانی از این تیره خاکدان رخت سرای جاودان کشیده خود رفته

و نام نیک که گذاشته ماهون پسر پسرش را قائم مقام خود داشته

ماهون بیک بن [illegible] در همین تاریخ برجای پدر فرمان گذار ملک موروثی گردید

پس از استقرار در [illegible] آن کشور و تربیت و جمع آوری

لشکر پرداخته و به پایمانه بر دولت عثمانی تاخته مدت [illegible] زد و خورد

واقع شده آخر الامر دست برد کرده صفحه [illegible] گردنات را [illegible] هزار

[illegible] به سلطه تصرف خویش آورده و در تمام آن ایام مدت [illegible]

[illegible] از لشکریان خود را [illegible] در قلعه [illegible] که آنجا

و قرار داده است که در تمام آن قلع ضباط و جمعیت متعدده از برای انتظام

و حفظ [illegible] هم وقت حاضر و آماده باشند مدت سی و هشت سال تمام

با کمال حکمرانی نموده و در مدت زندگانی دولت [illegible] بسته

در ملک [illegible] در وضع و تصرف [illegible] و در بسط و فور شجاعت در [illegible]

این مامون بیک طایفه بنی اردلان را با مور تیز خوانده اند انقضاء مدت زمانی بشت سال

حکمرانی مستقله تمام بر اردلان داشته محکمت متصرفه خود را حصار و ممالک را در بین سه فرزند

خود تقسیم و قسمت هر یک را باین تفصیل تعیین کرده است (نواحی ظلم و شهرزور و مریوان

و اورامان و هرود اورامان را باشد ... (بیکه بیگ) و لکنار (... شیلی

و بلکان و سنجاق عالیه و قسلم و ... و جوانرود) بسرخاب بیگ) تفویض نموده

سروچک و شهربازار و ... و ... دیگر (و عمادیه در آن حدود) بمحمد بیگ)

بخشیده و هر سه پسر را بموافقت و مرافقت یکدیگر وصیت ... نموده و خودش

در حالت انفراد و عزلت ... و اطاعت و عبادت حق تعالی منزل گردیده پس از

یکسال رخت اقامت بعالم بقا کشیده هر سه برادر در ایالت متفرقه خویش

بفرمان ... برادر بزرگ خود ... نگاه داشته و برادری

اطاعت کرده ... بزرگ خود را در مراقبت و برادری ... کرده

در ... و حکمرانی کرده اند تا در سنه نهصد و چهل و ... هجری بیکه بیگ

... در رسیده و ... کشیده مامون بیگ ثانی پسر خویش را جانشین خود

قرار داده و برادری ... برادران خود وصیت کرده است

مامون بیگ ثانی در همین تاریخ بر جای پدر نشسته و مدت ... حکمرانی نموده پس از

طرف سلیمان سلطان عثمانی لشکر زیادی بسرداری حسین پاشا ... تسخیر کرد

شده در حوالی شهرزور مامون بیگ با چهار هزار سوار ... قشون عثمانیه ...

دیگر

و شب هشتم ذیقعده نهصد و چهل و چهار هجری ... فریقین واقع شده این مصیبت ...

با لشکر عثمانیه از بام تا شام مردانه در میدان رزم پایداری کرده جمعی از طرفین مجروح شده

و سپاهی شب ... جنگ برگشته چون مامون بیگ در لشکر خود آثار ضعف و ... دیده

در قلعه ظلم حصاری شده قریب یکماه در قلعه داری مردانه پایداری کرده قشون عثمانیه

قلعه را محاصره نموده اند مامون بیگ محض ... خود و قلعگیان ... خود از قلعه

بیرون آمده ... عثمانیه ... او را ... حبس کرده ... از اتباع خبر گرفتاری

مامون بیگ لشکر عثمانیه را آگاه ... ولایت ...

با ... باوطان خود شان مراجعت کرده ... سرخاب بیگ ... مامون بیگ ...

مامون بیگ ثانی ... از این واقعه ... برادر ... مطلع شده ...

بگذرد ... در سنه نهصد و چهل و پنج هجری متصرفات مامون بیگ ...

آمده ... تصرف کرده پس از چندی ایالت محمد بیگ ...

تمام ... ولایات ...

... ولایات ... کرده ...

در جوار مریوان در بالای کوه ... قلعه بسیار محکم بنیاد کرده که در وقت ...

پناه ... محکمت باشد ...

... در سنه نهصد و پنجاه و یک هجری که ...

... محمد بیگ برادر کوچک سرخاب بیگ ...

بدولت موروثی خود محروم گشته بدربار سلیمان نشان سلطان عثمانی پناه برده سلطان عثمانی ذو

سرخاب بیگ بخشش کلی حاصل نموده مامون بیگ ثانی را از حبس مرخص کرده و ملک حلوان را

ازبرای مسکن اهل و عیال آنها معین کرده و اسباب معاشش آنجا را از هر جهت مهیا ساخته

و مامون بیگ و محمد بیگ را با سی هزار نفر قشون بسرداری رستم پاشای سردار اکرم حضرت

عثمانی برای تسخیر کردستانات و تدمیر سرخاب بیگ مامور و روانه نمود بعد رستم پاشا و قشون

مامور در تاریخ نهصد و چهل و هفت هجری با نهایت غرور و سرور بحوالی شهر زور

وارد شده سرخاب بیگ از ورود عساکر عثمانی مطلع و با هشت هزار سواره و پیاده رشید نامی

جلوگیری و مدافعه آنها گردیده اوایل شهر رجب نهصد و چهل و هفت هجری در صحرای سیمینه

شهر زور جدال فریقین واقع شده و جمعیت اکراد در این حرب و رزم دلاوری

دلیری و پیشتازی با لشکر عثمانی را هم متمادی ورزیده ده هزار نفر بوده شد نوبت از پس برداشت

سرخاب بیگ مدت بیست روز با لشکر عثمانی از دوام تمام بجدال و قتال اقدام کرد

قریب بشهرزور هفت سپاه عثمانی و سه هزار نفر از جمعیت اکراد در این محاربه بقتل رسید است

سرخاب بیگ برای محافظت بقیه سپاه خویش ناچار در قلعه ظلم تحصن کرد عساکر عثمانی

قلعه را محاصره کرده و بتاخت و تاز نواحی شهرزور پرداخته و سالهای محاصره و توقف

قشون عثمانی امتداد داشته و ضروری قلعگیان از زیاده شده امیر سرخاب بیگ در ایام

محاصره شرح واقعه را بشاه طهماسب عریضه کرده شهریار ایران پانزده هزار قشون

منتخب بسرداری حسین بیگ نامی از رجال کار آگاه بمعاونت سرخاب بیگ مامور و روانه

نموده

نموده لشکر ایرانی تا چند فرسنگی قلعه ظلم رسیده عساکر عثمانی از استماع این خبر راسیمه گردیده

از سوء تقدیر در این اثنا رستم پاشای سردار اکرم عثمانی بمرض موت مبتلا و بعد از چند روز عالم را

وداع نموده حدوث این قضیه که از جهته اسباب پریشانی عساکر عثمانی گردید سرخاب بیگ

بعد از آگاهی از فوت سردار عثمانی و آمدن لشکر ایرانی با نهایت قوت قلبی از قلعه بیرون آمده

و حسین بیگ سردار سپاه ایران را ملاقات و دلیر و مردانه بکارزار و انجام اقدام کرده سپاه عثمانی

بی سردار و سالار قوه مقابله و پایداری نموده بجز تاب مقاومت نیاورده روی

بفرار گذاشته بعضی بکوه و فرار و برخی بتعاقب نیستان گذرانده محمد پاشا نام با شش هزار نفر

اتباع خود ناچار بقلعه ظلم پناه برده و علی سرخاب بیگ با اتباع خودشان قرار دلیری

و دلیر تهاجم یافته سرخاب بیگ زیرا با محمد پاشا و اتباع پناهنده او کرده پس

چند روز قلعه را و سالم بدست آمده حسین بیگ سردار سپاه ایران نیز

نیز غنائم بسیار و دلیر و سپاهیان را باعطای انعام و خوشحال و امیدوار داشته و قلعه و تقدیرات

عالی بدربار شهریار ایران فرستاده و خودش بقلعه دوستقه بتمام کردستانات سر

و بفرمان کرد مشغول شده بعد از آن بقیه سرخاب بیگ بصلح چند قلعه ظلم تقی قلعه

مرزی کوهپایه را بکنار و دارالملک خویش در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری القاص میرزا

برادر شاه طهماسب صفوی که متقلد دولت ایران روگردان و بهم گوانی شهر زور

آمده و بنای خودسری گذاشته را کرده اسکندر شهرزور با او بمخالفت برخاسته وزارت شهریار

ایران شاه طهماسب نیز بهرام میرزا و شاه قلی خلیفه مهردار و حسینقلی بیگ حسینی بکلهر

رزه و پیاده قزلباش بدفع القاس میرزا مامور و در حدود مریوان و شهرزور تلاقی بر او شکست
واقع و پس از تعیین زد و خوردی جمعیت القاس میرزا منهزم و متفرق شده القاس میرزا
که از طرف ایران و عثمانی خود را در ورطهٔ رنج و عنا غریق بحر فنا دیده برگشته و در مریوان
بقلعهٔ مریوان و خدمت سرخاب بیگ رفته سرخاب بیک او را پناه داده و عذر جرائم
و تقصیرات او را بعرض آورده و در حضور شاه طهماسب شفیع گناهان او شده و او را با جمعیت نفر
از اتباعش توسط شاه نعمت الله قهستانی بطرف همدان و شاه طهماسب هم روانه
حضور شهریار ایران ساخته شاه طهماسب در ازای این خدمت نمایان نعمت فراوان و ولایت
اضافه بر موجب برای سرخاب بیک اعطا و برقرار فرموده و مرتبهٔ این سرخاب بیک مقتدر را
در گوشه ممالک حکمرانی و خودسرانه حکمرانی کرده و یازده پسر رشید داشته و اسامی ایشان
(حسن بیک) (اسکندر بیک) (سلطانعلی بیک) (یعقوب بیک) (بهرام بیک) (ذوالفقار بیک) (ایمش بیک)
(شهسوار بیک) (سارو خان بیک) (قاسم بیک) (بابا طاهر بیک) سرخاب بیک در حال حیات خود
سلطانعلی بیک پسر رشید خود را بعضی رشادت بر سایر اخوان ممتاز و مجرب بهم قائم مقام
خود و بر سایرین رئیس قرار داد و بهرام بیک پسر پنجم دارالامارت روانتور و توابع بخشیده
چنانکه از آن تاریخ تا سنه هزار و دویست و هشت و شش هجری حکام و حین بهرام بیک
در آنجا حکومت روانتور و توابع بفرمان گذرانیده و محمد بیک نامی از آنها به پیره روانتور رسیده و ...
با دولت عثمانی در ... با آن دولت قوی بخت نمود و قلعه سرخاب بیک
بعد از سی سال حکمرانی برای جهاد و ... سفر کرده و سلطانعلی بیک قائم مقام او در سلطنت کشیده
باز ...

که شربت اجل چشیده و از این سلطانعلی بیک دو پسر رشید خورده بجا ماند (تیمور بیک)
(هلو بیک) القصه بابا طاهر بیک پسر یازدهم سرخاب بیک که در نظر پدر از برادران ممتاز بوده
بوده زود بکارآموزی تربیت کرده و قابل خدمت و ... سعادت نمود و نصیبه ایلی او را
در تحصیل دولت با اوج رفعت رسیده و در بسط ایالت و فرمان گذاری قدم گذاشته
و حوزه ایالت پدر را بتصرف آورده است)

شرح احوال
این بابا طاهر بیک شخص عالم و فاضل و در نشر علوم و دینیه ... درسنه نهصد و
هجری بر ایالت موروثی دست تسلط یافته و قریب دو سال متقدمه آنجا را حکمداری کرد
تا در سنه نهصد و هشتاد و پنج تیمور بیک و هلو بیک ولدان سلطانعلی بیک بمخالفت او
برخاسته و با تأیید شاه طهماسب ثانی پناه برده مدتی در دارالسلطنه قزوین معطل
و سرگردان بوده در قضا شاه طهماسب در سنه نهصد و هشتاد و چهار شربت فنا چشیده
تیمور بیک و هلو بیک مدتی در آن سال توقف قزوین را چندان فایده بر وقت را مغتنم
شمرده و بجانب ولایت کردستان مراجعت و در عرض راه جمعی از اشرار طوایف را
با خودشان متفق و همراه کرده و تاخت و تاراج متصرفات بابا طاهر بیک بنیاد دیگری
گرفتند از قضای ربانی چندی از اینقصه نه گذشته بابا طاهر بیک ... قدم بر بساط
که ... تیمور خان با خوبیت پدر و کار [illegible]
دیگر برجای عم نامدار خود بر سند ایالت استقرار یافته) ... تا بهم ایشان کار [illegible]
در سنه نهصد و هشتاد و شش تیمور خان و هلو خان ...

سلطان علی بیگ در کردستانات حاکم و فرمانفرما شده چون پادشاه مقتدری در ایران
نبوده این تیمور خان از روی عصبیت و صحیح از نیشی با سلطان مرادخان سلطان عثمانی
بنای مطاوعت و متابعت گذاشته و سلطان عثمانی از این جهت بی نهایت مسرور
و خوشنود شده تیمور خان را بصد هزار انعام تشریف و معادل سی هزار تومان رواج
عاید دیوان است خوشحال و امیدوار داشته تیمور خان هم مدتی با اقتدار تمام
حکمرانی نموده و اورا چهار پسر بوده است) سلطان علی بیگ (مراد بیگ) مراد بیگ
دیر علم الدین) در حال حیات خود ولایات متصرفه را باین تفصیل در میان ایشان
تقسیم نموده (شهر زور و ظلم و حسن آباد) بسلطان علی بیگ) (قره داغ و کوی و حریر)
بمراد بیگ) (مریوان و سقز و بیا بو و جوانرود) (بمراد بیگ) (شهر بازار و سلیمانیه)
بمیر علم الدین داده خود با پناه زاده تسخیر ولایات عرب جواد اقدام کرده است
که نشان و سنقر و دینور و زرین کمر را بتصرف در آورده و جمیع ولایات خود را
با نهایت استقلال و اقتدار دوای خودسری بر افراشته در سنه ( ) عشره بهجری
عزیمت گلهر نموده و عمر بیگ با چهار پسر و دیر بیگ حاکم آنجا پناه برده
شاه ویردی خان با جمعیت الوار بتعاقب تیمور خان شتافته خان بی باک و دلیر در آن
جنت جوئی چشم رشید بسته با تفنگ مجهز که یا با لشکر قرار داد گلهر در آنجا
در آن عرصه وی با گروه از هر جنگجوی درفتح و ظفر زبست بی تدبیر دزدی دلاور برگی
تیمور خان در میان معرکه بر در آمده و آن را گرفت بتیغ را برزمین زده سواران شده

الوار بر سر او ریخته و اسیرش کرده شاه ویردی خان از روی غیرت و جوانمردی او را بحرمت تمام
نگاه داشته و نهایت اعزاز و احترام درباره او مرعی داشته و بعد از چند روز بحرمت تمام
و اعلام و اجلاب تیمور خان مدت سه سال از جنگ و پیکار دست کشیده و تا اواخر زندگی
بنای زراعت و عمارت گذاشته تیمور خان از حرکات آنها دلگیر شده جمعیتی از
مرد و پیاده رشید با خود برداشته بطرف کردستان در حرکت آمده چون سلطان
منصوری که از آن حاکم کردستان بود با شش هزار نفر سواره و پیاده تیمور خان را استقبال
کرده با یکدیگر جنگ نموده و در لشکر نفاق یافته با اتفاق سلطان با پیاده خویش مغلوب
و فراری و در قلعه زرین کمر حصاری شده و تیمور خان با جمعیت خود تا قلعه
با دو روز دیگر کشیده و قلعه را بزحمت زیاد مفتوح ساخته و با پیاده خود بیان قلعه
پرداخته بود از سوء قضا در آن میانه از بالای قلعه تیری بمقتل تیمور خان رسیده و فوری
مرغ روحش از قفس تن پریده است جمعیت او را با صدوث این سانحه گرفتار غیرت خود
سرداری خود ساخته و بمحال باوت و مردانگی کوشیده و بانتقام اقدام کرده و قلعه را
از دست نفر ها کردستان را با حرمت سلطان حاکم آنجا منتقل ساخته و بغارت تصرف درآن
آنجا چه پرداخته و بعد جسد تیمور خان را در پای قلعه مدفون ساخته و بکوتاه مرحمت نموده
امای مملکت هلو خان برادر تیمور خان را که شخص رشیده و بسیار دانشمند بود از برای حکومت
دعوت نموده اند هلو خان بر حسب میرزا رضای محرم امای حاکم باستقلال کرده تا آن
را بار فقه وارث و زیستن و در آن کرده وقتی دارند تمام مملکت مسلط گشته و کرده است

چون جرخان برلوی تبرخان در سنه قلعه و شخوش جری بر جانب تفرقه رفت باشد
باسلطان سلیم خان سلطان عثمانی خود سازی و با شهریار ایران بزمانه سازی کرده است
نموده و در قوتسین عجمستین طرف میرود جابت قرار داده و بعد از چند روزی از قلعه ظلم
و مریوان نفیر و قلعه رفته بکهان کوهی دیکباره و از هلاک خود نمود و این قلعه چکان از تبع
شاه محمد عالم بوده و هیچیک از سلاطین روزگار تسخیر آن نتوانسته بود جرخان بزبان
قریه دست کام قلعه را فتح نموده و بناهای سه بودند جد و براق در آنجا گذاشته و از قلعه ظلم
ظلم و مریوان و حسن آباد و زیتیر کاخی بعمل آورده و هر چهار قلعه را در غایت استحکام و حصانت
نگاه داشته این جرخان بسیار رشید و دلیر و شجیع و مقتدر بوده با رعایا و زیردستان
بعدل و انصاف رفتار میکرده و با حکام و امرای قرب جوار سازگاری مینمود و در این اوقات پیشه
ایالات کردستان را و قلم و چشم و قوای این او مرفوع بود است و در تحت اربعه ثبات و فعل
توقف و حکمرانی کرده بعد از اینکه وقت رحلت و فوت و قشون و جمعیت خود را در قدرکاه کاخ بهم
بفرمان سلطان سلیمان آن کاهگستقی بر جنبه فرمان ای منتظر برخاسته و مکنون خود را
ملاحظه نمود و در ازاء اطاعت سلاطین روم و عجم بازده دست پیمان بی مانند کرده گذاشته
تا در سنه یکهزار و دوازده هجری شهریار ایران شاه عباس ماضی ده هزار لشکر جرار بسرکردگی ذوالفقار
حسین خان حاکم کردستان بعزم تادیب جرخان و تسخیر کردستان مأمور ورود از این ناحیه فرود
در مرتفعی در جرخان تقیم قلعه حسن آباد و بعجز در لشکر ایران بهم سر داده و سپاه جرار رسید
و قلعه را محاصره نموده با اینکه در مرتفع تلین حصینی در میان قلعه محصور جرخان با جمعیت زیاد

بقلعه در مدت هفته اقدام کرده و قشون مامور را کاری از پیش نبرده و در ترکجانب شکست فاحش
یافته اکثر آنها جرخان از محاصره خویش وقت شکست لشکر یکجانه دستگیر شده و در خدمت و جمعیت
بکمر زده و با جمعیت خارج از قلعه بیرون آمده و در مقابله سپاه ایران پایداری کرده جمعی از
سپاه حسین خان بقتل رسیده سردار و سپاه شکست فاحش یافته با چار روی بفرار نهاده
در این معرکه چهار هزار نفر قتیل و از جماعت ایرانی یاره عدم شتافته شاه عباس از استماع
این خبر بر آشفته با تمام سپاه و قوای بطرف کردستان مأمور و روانه نمود بعد قلعه بر جا
وقتی مغلوب و محصور شده با جمیع مردم بطعن قرار جدیدا بر شهریار ایران در جواب کرد
شاه عباس بغایت خشمگین گشته با رستم خود با سپاه فراوان برای تدمیر جرخان
در حرکت آمده بعد از طی مراحل بمنزل بغشه آباد رسیده و قریه مسیحین را بمضرب خیام
ساخته روز دیگر نفر جا بقلعه کوه بجد برخاست حمله صعود فرموده و از آنجا بالای بام که
جرخان مخصوص شاه و بیار خالی و کار آگاه بوده از معابر و مسالک کردستان
در تقاطع و مسالکی که جرخان استخفا نموده آنجا بالای قوت برخاسته و از رودی
عبرت و تعجب نکرده که با شارات خانه و ادله دور این دلیر از شاه عباس
در این عزیمت منحرف و این تصمیم خاطر شاه ایران کرده که جرخان
مع در سم بخت بنده کیاستی شهریار ایران دارد و از روی نزدیک کردستان را خود
مملکت محروسه ایران میدانند و اکر این جرخان بقوت بازوی بخت در سلحوقی
دارای چند قسم تعهد او را دیده و جمشاد و غیرت و شجاعت خود و بتازش شمرد

و [illegible] و بستند و خویش [illegible] شده و [illegible] [illegible] [illegible] ملک صاحب امور دولت

کلیه کار عالم و این محاربه و [illegible] در وقت خارج [illegible] حضرت [illegible] از تجربه حاصل

شهرهای [illegible] منسوب و مملکت [illegible] تسخیر شود [illegible] و اعتبار [illegible] برای شهریار ایران

و [illegible] شده که بین او و [illegible] [illegible] رفت و در [illegible] هرگاه قصد [illegible] جنگی

[illegible] بارهای شهریار هم [illegible] برسد این تنگ و [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] خواهد ([illegible] جنگ [illegible]) شاه عباس [illegible] [illegible]

آنچه [illegible] [illegible] و روایات [illegible] نهایت صحیح [illegible]

و [illegible] [illegible] فتح [illegible] و [illegible] این [illegible]

گذشته [illegible] [illegible] حجت کرده و آنچه [illegible] قزوین [illegible]

و [illegible] اعتماد خود داشته و همراه [illegible] مرتب [illegible] سرداری [illegible]

[illegible] سرداری رسیده است چنانکه تا [illegible] [illegible]

[illegible] بخشش [illegible] شهرت [illegible]

[illegible] سلطنت شاه عباس در باب [illegible] با آنها طرح [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] [illegible] برای [illegible]

و [illegible] تعهدات شاهانه [illegible] استقلال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شهریار ایران ترغیب و تحریص کرده است [illegible] [illegible]

شاه عباس [illegible] نشده و بمقام اطاعت و [illegible] [illegible] شاه [illegible]

و [illegible] و تعارف زیاد فرستاده و [illegible] پیشکش [illegible] شاه عباس

[illegible] و جواب نامه [illegible] حضرت [illegible] مرغوب [illegible]

کرده است [illegible] پیشکش [illegible] خاطر شهریار ایران [illegible]

[illegible] [illegible] پیش [illegible] مسرور کرد [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] از روی [illegible] احتیاط [illegible]

در دل [illegible] ضعف [illegible] شاه عباس [illegible]

کرده بعد از چندی بر حسب فرمان [illegible] [illegible]

[illegible] شاه [illegible] اصفهان [illegible]

خان احمد خان [illegible] جوان عاقل و فرزانه و قابل تعلیم و تربیت شاهانه است

[illegible] باصفهان روانه [illegible] مرجع کارها [illegible]

[illegible] خود [illegible] کرده [illegible]

پیشکش شایان و چند نفر رجال [illegible] روانه [illegible]

[illegible] شایان روانه اصفهان داشته [illegible] شهریار ایران [illegible]

[illegible] خلعت [illegible] شاه عباس خواهر [illegible]

کلاه زر [illegible] احمد خان بخشیده و [illegible] این خان احمد

[illegible] [illegible] شاه عباس [illegible]

جعفرقلی خان گرفته نجفخان بصورت ساربان و پاره چوب سنگ برداشته بکشتی
گرفتن مشغول شده و از هر طرف صدای سنگ بلند گشته چون جعفر از قزلباش از جرأتی
محرم شاهزاده خانم حضور داشته و خان احمدخان نیز حضور داشته و در کهکشان میبرد
و متعجب بوده نیز فقره را دیده و عار خود دانسته و قدری غضب و شرمسار گردیده برای
انتقال پرسش قدری بنگرید از شربت خانه شاهزاده خانم قدری شربت و حلویات پا در
کلاه زر خانم سینی‌های نقره‌ای انواع شربت و شیرینی بطرح خوب و ترتیب مرغوب
بمجلس نجفخان نیز فرستاده از شاه هم این طرح غریب و وضع جدید نجفخان
آب خود را نیز درده و با نهایت خشم و کین از جا برخاسته و بیگیر خان احمد
حقیقت با این ترتیب اوقات مرا تلخ کردی و کار کردن تا ارجاع بهادر که این
در نظر دارم (این دو ضربه زده بی‌لیاقت) هرچه از کیشی کم پای قزلباش را
بخاک کرده تا از خصمی و این بوذرگری کردی خود مان را که تهران آبکاری بود
بفقر و نیات بتر و از هر گاه تبدیل رحمی تا کی من شتم و عبور خود مان را با جا
بقدر و افتخار برجست خورده و نشست از شاه و وزیر برده‌ایم ولی با این اوضاع
منکر است بعد از این ما را رحمت نکرده و کلاه فخار و مملکت داری از سر ما بطرزی
بر نداریم با نهایت خشم و عدل از مجلس بیرون رفته و در اثر صحبت حکومتی نوشته
در جواب قهر را بر نجفخان احمدخان و کسان او فرستاده خان احمدخان
از این واقعه مضطرب و رنجیده خاطر گشته و هر معهود را چه جواب بر هر وجه قطعه

شب را جنگ خود بهتر نموده شاه عباس با نهایت لطف و رحمت او را تربیت کرد
چون از مراتب خلوص و حسن نیت او اطمینان کامل حاصل نموده کرده او را مسئول صحبت
جلیسه و مصاحبان احمدخان فرموده که بعد ازین شاه نصف حکمرانی
کردستان با شیرکاه و منزم خدمت و انتظام و متعهد فرمانروایی
چند تحت الحفظ با صفهان فرستاده حکومت کردستان و متعلقات را با استقلال
و دیگر در خواهم کرد خان احمدخان خود را جوان بعد و اهل و اقبال حرمت
و جان پدر بزرگوار خود را بتصرف و عصیان بتدارک و فرستادن نجفخان را با صفهان
طرف او کرده قصد منزل حکومت تمام خان احمدخان صادر و بسیار
قابلیت نجفت خود را نیز شاهزاده را کلاه زر خانم
خواهر خود را مهیا کرده با خدم و حشم و تجملات کامل او را در تخت روان نیز باحمدخان
روانه ساخته پس از طی مراحل حسن آباد دورمیک چند رسیده و از وجهت
خود و آوردن بیرون برده نجفخان جعفر از بهره و اعیان دولت را
باستقبال فرستاده با کمال احترام او را وارد حسن آباد کرده اند خان احمدخان
و شاهزاده خانم قدری از وضع صحبت نجفخان رسیده و مورد نوازش کرده خوانی
آورده تمام بزرگان اعیان و دولت را روز شاد برجسته مجلس منعقد و اظهار
جشن و عشرت کرده و گذشت قدری گذرد رسم کردی برای تفنن حضار
بمجلس آورده اند چند پاره سنگ تیز برای نگهش کرده آورده و هر چه پاره سنگ را

فتح باب نمودند چون با عائله شهریاری در مشهد و اینه در مخالفت خود را با پسر لشکر بغم و قصد [illegible]
و اهالی ولایت را از فرمان حکومت منتظره خود مستحضر کرده و هیچ از شرف [illegible]
زیاد و کرم و امیدوار کرده مدت محاصره و طول انجامیده و خان احمد خان کاری از پیش نبرده است
در کار خود حیران و معطل مانده ناچار برای حیله دیده از ملازمان که با ذی حرم طرف نفرت [illegible]
بهم رسیده اند یعنی والده خان احمد خان ملا یعقوب نام کاشی را خفیه نزد خان احمد خان
فرستاده و با و پیغام داده است که نصف شب در پای فلان برج حاضر و منتظر باشند که کلید
هر طور باشد بدست آورده و در قلعه را برای او می گشاییم [illegible] خان نیز اظهار ابتهاج
رسالت قلعه را بجهت نمودن گفته از جاسوسان متفحصه از این کیفیت مطلع شده و خان
[illegible] داده و ملا یعقوب را حبس قید نمایند که با [illegible] مجازات این خیانت
برساند از آنجا که هم قضا و [illegible] کار بسته تقدیر ایزد داور است نه تدبیر [illegible]
و خان خان احمد خان از کار خود پریشان و در گرفتاری ملا یعقوب که باعث [illegible]
مضطرب و حیران گشته چون [illegible] خون بخشش [illegible]
و [illegible] قلعه را بدست آورده و در [illegible] که [illegible] رحمت [illegible]
غفلت [illegible] نزدیک قلعه و در [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خواب غفلت [illegible] بیدار [illegible] خان [illegible]
با دل خسته [illegible] روانه اصفهان [illegible]

[illegible] نموده [illegible] که [illegible] در [illegible] که پادشاهی [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible] تقصیرات [illegible]
[illegible] شاه [illegible] بیعت [illegible] باو [illegible]
[illegible] بیک [illegible] خان با اصفهان [illegible] خان
شاه عباس [illegible] خان [illegible]
[illegible] عباس [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان احمد خان [illegible]
[illegible] گردستان [illegible] ۱ [illegible] خان احمد خان
حکومت [illegible] ملا یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] شاه عباس [illegible]
شاه عباس برای [illegible] خان احمد خان را [illegible]
[illegible] خان احمد خان [illegible]
با لشکر [illegible]
از [illegible]
[illegible] خان احمد خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

به دربار شاه عباس جویند گردید و از جانب شهریار ایران منشور حکومت گردان ... بیگی ...
سران سپاه و تیز منصب و در جنب ... بر فرار ... و خزانه ... احمد خان ... گرفتند
پرستی و غیرت ثابت ... رتبت خدمت و تمیز ... مردانگی و شجاعت ... بغداد ...
و ملک ... احمد خان با طاعت ... بطرف ...
کرکوک رسیده و بدون جنگ و پیکار ... بطرف ... آمده ... بغداد ...
از طرف شاه عباس ... سپاه ... بغداد ... شاه و سپاه خان ...
بغداد ... کرده ... شجاعت ...
... باطنی ... سخت ...
تسلیم و اطاعت ...
شاه ... تمام ... احمد خان ...
رفت ...
... چند روز ... شهریار ایران ... بغداد رسیده و خان احمد خان
پس از حصول ... تمام ... شهریار را ...
... شهریار ایران ... احمد خان ... مردم ...
... هزار تومان ... احمد خان ... تمام ...
بغداد ... احمد خان ...
با ... اصفهان ... احمد خان ... مراجعت کرد ...

بعد از آنکه خان احمد خان مظفر و منصور از بغداد بطرف کردستان معاودت نمود و بزرگی
و ... رسیده ... با کمال ... باستقبال ...
و با ... شایان ... در غیاب او ... خان ...
رحمت ... روزی ... به ...
... خان احمد خان
بیست سال ...
و شب ...
و شجاعت و مردانگی ... پس از چندی ...
... شاه عباس ... شاه صفی ... سلطنت قرار ...
خان احمد خان ... شاه صفی ...
...
شاه عباس ... خان احمد خان ...
شاه عباس ... اصفهان ...
حسن ... بعد از
شاه عباس ... شاه صفی ... شاه صفی ...
...
... شاه ... خان احمد خان ...

خورد از جنایات مقصوره خویش مطلع نموده معاندان و حاسدان خان احمد خان فرصت اعدام
یافته در فضای خبث باطن شاه را بیشتر مشوش کرده (دختر طاوس آغا زاده) شهریار جوان
بدون تدبر و تعقیب حکم بتفتیش نگران بیگ و منجم فرستاد غضب بامر شاه دیده جهان بین آن
شاهزاده را بحدقه چشم بیرون آورده و دل پیر و جوان بر حال آن یگانه خصال روشن ... از
مدتها این خبر وحشت اثر بگوش ... خان احمد خان رسیده خود را ... دست آورده و دیگران
از جمله عقل عاری گردیده و رفته رفته عقل متغیر داده بمرض جنون غالب آمد ... صادق
و هوای موافق انگیزه شجاعت ... بر بخت گشته و بعد ... کشیده ... هرچه کرد
از علاج و دوا ... گشت پنج قرون و حاجت ... (کار گمراهان خیره اندیش و چنان ...)
دست بدست ... غیرت و حمیت با انتظام مملکت ... مدت
بحسن مراقبت و کاردانی ... باقطعی در مملکت حادث شود تا آنکه حکیم ... الحاق
بعد از شش ماه بحبل ... خدمت ... و عقل ... بر ... آمده بر
خود ... بتنویه عام و ... ترتیب ... و تسخیر ... داد ... فراغ ...
و بعد بنای ... و ... نسبت ... گردیده ... و ... اتمام ...
بر بیان ... طرح ... و ... بعلاقه ... از جانب ... خانی
طلبیدن با ... ولایت ... از ... تخت ... ولایت
از ... کرده ... ولایت ... نموده ... بنام ...
سلطان ... رسید ... گشته ... در گوتان ... نصرت ... آمد
کرده

کرده و مدت ... در ... تحت ... خان احمد خان و کرد ... بحکم شاه ... خان احمد خان
و ... ان ... و تبحر ... شده ... حرب مضطرب گردید و ... قلیچ
سلیمان ... بن ... و علاوه ... خان احمد خان و ... معظم
در باب ... فرصت ... شاه ... و تسخیر گوتان ... خان احمد خان
گردید شاه ... چون ... شجاعت ... معرفت ... گر
و ... (... سلیمان ...) ... لشکر
زیاد گوتان ... شده مدت ... خان احمد خان چون ... تعلق
عزم ... عالم ... نزد ... از جانب ... خان ... سلطان
خانه ... با ... خان احمد خان و ... گوتان ... گردید ...
شهر ... رومی ... و ... برون ... خان ... سپاه
با ... و ... زیادی ... بیت ... روانه ... شاه ... لشکر
چرا ... و ... بعد از ... خسرو ... چون ... زن
لشکر ... باقیه ... با ... رسید ... فتنه
از ... جنگ ... رسیده ... بعد ... اردو ... آورد
با ... نظام ... در ... و ... قبل از ... تقصیر
پسر ... پاره پاره کرده ... خسرو ... رسید ... آمد
بیت ... آمد ... با ... خسرو ... رسید ... خسرو ... ش

بعد از آن بهرات رسیده خان احمد خان در تسخیر مانده بود از روی شاه نظر با لشکر ایران به تسخیر خراسان
دولت نادر شاه در قزوین رفت و بعد از شهر ایران نقود و غنیمه خراسان را غصب نموده و دارائی تمام
خراسان را از جانب نادر شاه شاه قشون و ترتیب نموده شهر را محاصره کرده بود
آن نواحی را تصرف آورده افغانان را در کار حکومت مستقل نموده افغانان در خصوص شاه حقیقی
قصد کرده و در وقت کوچ افغانان را از جنوب این تسخیر حالیه که در زمان کرده در سنه
بوده با کثرت بسیاری بسته شده از برای در وقت کوچ رفتن با لشکر و قصه در آنجا بیاید کرده
و از سنه در آنجا رسیده شد (...) در وقت فرار ایم قصه با شعر با آن تسخیر
تسخیر هم نوشته شد در سنه یکهزار و چهل و شش هجری قصه را در نهایت نظام با تمام رسانید
و چون که با قصه ذکر شده تاریخ آن نظم را یاد آورد مضمون عبارات و اهل و مردم این زمان در تاریخ
قصه یاد و دیگر نوشته قاعده و دولت کرده با شاه و آب آن رود با نام آن کوه در قصه کرده است
و شیوع از قصه نظم و آنچه در حق آن مردمان را با قدره و دیدن شهرها تحقیق کرده است
باقی بماند تا در سنه یکهزار و چهل و هفت هجری در زمان خان احمد خان با وجود آنکه هزار لشکر بود
و بیم از قشون خانه نمود تسخیر کردن از طرف شهر به آن و جنگ کردن رسیده و چون
پیش رو جنگ گذشته آن رای هر خبر بازگشت بالجمله بود بار دولت قصه تسخیر مامور و بیک
قراول ملک شاه و وزیر خان احمد خان مقدم عمو تیمور را با سپاه فراوان به حکمرانی دوده
خان احمد خان روانه کرده در هرات بیرون رفتن مقدمه وسط وسیع قلعه مجمع افغانان را در جنگ
احمد خان در وقت زوال گذشته با سپاه ایران در محله دیگر کرد خیمه را زیر ملک شاهی در نزد و چند هزار

خانه بقصد رسیده و با شاه پیاده خان احمد خان گشت با شاه بنگاه حمله فرار طرف خراسان
بعد از شش سال در سنه یکهزار و چهل و هشت هجری جام فتح شده و کرده تا نهایت که در آن
و در جوار حضرت یونس علیه السلام موزون ساخته با آن افغانان از خزانه باب قندهار
مستقلا بکار لشکر آنها پرده و جهت طرف کشیده که شاه صفی برحمت ایزدی پیوسته و شاه عباس
ثانی بر تخت سلطنت جلوس کرده با دین افغانان توجه و مخصوصی داشته تا در سنه یکهزار و شصت و شش
هجری افغانان از دنیا رفته و دولت حکم آنها او جهت و شش سال بوده شاه عباس ثانی قصبه را
در یک سال بنگاهی دیگر از بنگاه ملیان افغانان و بسیار ملوک بوده کرد تا از افغانان کرمان
افغانان تقسیم کرده ایالت سند جدا با مضافات ترتیب داد (کلبعلی خان) بر افغانان
و اکثر در زمره جنگ مردان را بخیرو خان بر پدر آن قوم مقرر داشته و اتفاق و سیاه گری
و اسب سلطان) مقر و حاکم را (شیر سلطان) نواحی شهر و سیاه تیره را (محمد خان)
کرمانی و اکثر را کرده است) در تاریخ یکهزار و هشتاد و هفت کلبعلی خان در تسخیر بکار
حکومت مشغول شده و در شرح حسنه عدل و انصاف پیش آورده با بیگانه و خویش طریق
رفق و مدارا پیموده و همه را خوشدل و امیدوار داشته و بهت خود را بتحصیل رضا
رعیت و لشکری مصروف داشته در نزد شاه عباس ثانی به نیابت مقرر و در مقابل خدمات
او قدر زمانه بجهت ترتیب مردم داری ایالات قندهار را بکلیه تصرف خویش آورده
و مستقلا بفرمان گذاری اشتغال ورزیده پس از چندی سردار سپاه و مامور بنواحی خراسان
گردیده با سپاه بسیار در آن روانه آن سامان شده در فتح و تسخیر آن مملکت

مردی کمی در شادت بنفقه فطور رسانیده و در حضرت شاه بیش از پیش مشمول عواطف ملوکانه گردید
شانزده سال کامل بفقیه در حکمرانی نموده و در نهم از آنکه پیش حکومت کردستان و ولایت و فر
و قزیه تکفاز امور خشنه تا جمیع بحر دوش در رسیده و درخت بیزمانه با قوت کشیده و در آن
مرتع نوبت سلطنت ایران هم بشاه سلیمان صفوی رسیده است شاه سلیمان بوزرات
کلبعلی خان حکومت کردستان را بخان احمد خان پسر او واگذار فرموده)
در سنه یکهزار و هشتاد و دوی هجری خان احمد خان پسر ارشد کلبعلی خان بر سند ایالت
موروثی قرار گرفته با طور روز یک بنای رفت و ضربانه گذاشته دولت خود و بسیار گرده
قزوین ده خانی امور خشه پدر را در قلیل مدتی بر باد داده کرابا آن بین حکیم ... بسیار فرط
زر و نقره بخشیده او را در کردستان خان زرینه بیگفته اند تمام اوقات به عیش و طرب
گذرانیده و از هیچگونه مناهی و معاصی پرهیز نداشته مراتب بی نظمی ولایت و شنایع
اعمال او را بعد از چندی بعرض شاه سلیمان رسانیده او را بایزبطه او را معزول و خسرو خان
عمری او را حاکم و والی کردستان نموده مدت حکمرانی این خان احمد خان ۱۲ سال
بوده است) (خسرو خان عمری خان احمد خان که در آن وقت در ترقب بزرگ مردان عجم
برحسب امر شهریار ایران بسوی سنندج روان آمد و در تاریخ یکهزار و نود و یک هجری تحقیقا
بدار الایاله کردستان وارد شده و فوری خان احمد خان را بند بر خاطر و تحت الحفظ باصفهان
فرستاد و خود مستقلا بامر حکمرانی پرداخته لوای ظلم و ستم برافراشته و در باب جور و تعدی بر رعایا
خلق کشیده اهالی مملکت بجان از وی انسو رفتار او بجان آمده و عرض تظلم بدربار شاه سلیمان عجم

شهریار ایران عارضین را باتفاق مرکانه نوازش و اظهار استمالت و از خسرو خان حاکم
دلجوئی چون این خسرو خان فطرتا ظالم و بسیار وقیح و ستمگر بود از این حرکت شاهانه خجالت
کشیده چند نفر از عارضین بیچاره را عذاب نموده و بعضی را از حیات بی بهره ساخت
اهالی ولایت باضطراب آمده مجددا نفر آه و دادخواه باصفهان رسیده و جسارت
و بدرفتاری خسرو خان بر شاه سلیمان معلوم گردیده است او را احضار باصفهان و طرفی از او
بر دارش کشیده (جهان را منزه او با مظالم برفت) مدت حکمرانی این ستمگر یک سال و نیم
بوده است بعد از کشتن او تیمور خان ایلخانی حاکم و والی کردستان گردیده)
در تاریخ یکهزار و نود و سه هجری تیمور خان ایلخانی بامر شاه سلیمان صفوی وارد سنندج شده
با اهالی مملکت بنای سازش و نوازش گذاشته سلوک خوب و رفتار مرغوب پیشه نموده است
مدت شش سال به نهایت خوش رفتاری فرمانگذاری کرده بعد از آن احضار اصفهان
شده و ثانیا حکومت کردستان بخان احمد خان پسر کلبعلی خان رسیده است)
در سنه یکهزار و نود و نه هجری خان احمد خان دوباره وارد سنندج و بکار حکومت مشغول گردیده
پس از استقرار مجدد چندی نه انشای بارتکاب مناهی و ملاهی مشغول و از جانب سلیمان شاه
با آن چون بر بیان برخی و نفرت او ده قرب یافته با جمعی از طوایف اکراد و اعراب بنای شرع
کردستان نشستند با اکانه بسر حدات کردستان در حدود مریوان و شهرزور و دامان
سنو نهر و مهراب سلطان حاکم شهرزور وارد ... پس بر یکسیدی حاکم مریوان را بقتل رسانید
خان احمد خان از خواب مستی بیدار و خود با سپاه زیاد بمقابله آنها روانه و سپار شده و شرح وقایع را

شهریار ایران اظهار داشته از جانب شاه سلیمان رستم خان سپهسالار و عباس خان
زیاد اغلی با سپاه وافر بامداد خان احمد خان مامور و روانه کردستان و در صحرای مریوان
ما بین فریقین واقع شده سپاه عثمانی پاشای بابان منکوب و منهزم و جمع زیادی
از لشکر او مقتول و اسیر گردیده است پس از این فتح نمایان عباس خان زیاد اغلی به غزا
و غارت و قتل عام سلطان اورامی تحت حکم سلیمان پاشای بابان و احمد خان والی و اهالی
کردستان زده عباس خان ناوان بروف رسیده که بتحقیق چند نفر از معارف و بزرگان [illegible]
اهالی کردستان را به شکنجه عذاب گرفتار و بعد از اخذ تمام اموال تعقیب حجابکاران تحت [illegible]
حکم نموده و از جاده [illegible] در صحرای مریوان مرتفع کرده و گفتگوین گردیده مشهور
گشته است و تا این زمان که هزار و یکصد و هشتاد هجری است آثار آن تپه باقی و نمودار است
گفتگوین که یعنی کوهی که از کله سران درست شده این واقعه که بر مرحوم [illegible] شاه
سلیمان میرسد پس از [illegible] را باصفهان شهریار ایران از حرکت خشمناک
او خشمگین بچه قوری او را به شکنجه عذاب کشیده و بعد از تعذیب بی نهایت در میدان
نقش جهان اصفهان او را بدار آویخته و بعضی سرداری یاد آورده را نیز مرتفع و از این
واقعه گذشته شاه سلیمان جهان فانی را بدرود گفته و شاه سلطان حسین برجای او
بر تخت سلطنت جلوس کرده) (در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری شاه سلطان حسین
خان احمد خان را از حکومت کردستان معزول و محمد خان پسر خسرو خان مقتول را حاکم
و روانه کردستان نمود این کرت ثانی خان احمد خان [illegible] سال تمام حکمرانی کرده است)

در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری محمد خان پسر خسرو خان مقتول که سابقاً شرح حالش مرقوم شده
با مر شاه سلطان حسین صفوی وارد سنندج و بر بالش امارت متکی و تعمیر خرابیهای ولایت
مشغول گردیده چون از حرکت وحشیانه عباس خان ناوان اهالی کردستان زهره شان [illegible]
و جمع کثیری از معارف و معتبرین رعایا فرار خارج گشته محمد خان بحکم ضرورت تقصیر بخشی
و فرار اهالی را بعرض شاه ایران رسانیده و در آن زمان نقطه افتاده بابا بیچاپی نیز [illegible]
شاه سلطان حسین برای ولایت و جمع آوری مهاجرین کردستان و نظام مقرر شده بابیچان
حسین خان حاکم زرتشت را با جمعیت زیاد مامور آورده بابیچان و کردستان فرود آورده
بطرف آنها بابیچان رفته با مقامات زیاد جنگ را [illegible] انجام [illegible]
کردستان روی نهاده پس از ورود بابامی جمیع متفرقه کردستان را با جمع آوری کرده
و محمد خان در کار حکومت مستقل و مقتدر نموده و مراجعت کرده است محمد خان مرتبه
حکمرانی در قدری ظلم و تعدی بر رعایا نکند در تاریخ یکهزار و یکصد و سیزده هجری اهالی را
بدو شوریده و عوض نظم و ورود خوشی [illegible] پادشاهی برده شاه سلطان حسین محمد خان را از
معزول و محمد خان گرجی را حاکم و روانه سنندج نمود مدت حکومت محمد خان را در آن
شش سال تمام بوده است) (محمد خان گرجی در سنه یکهزار و یکصد و سیزده وارد سنندج
و بر تق و فتق مهام ولایت و بهتمامیت [illegible] اهالی و رعیت طرفی [illegible] و ترویج مذهب شیعه کوشش
نموده و از اهل تسنن و پیرو امام شافعی علیه الرحمه محجوب داشته و بهنگام ادای فرایض مذهب
با اهل سنت [illegible] بجماعت گذارده و به شیعه و در دربار شاهی باعث تعقیب [illegible] شده

باینکه در کار حکومت هیچ‌چه مورد ایراد نبوده بعد از یک سال از اصفهان وارد حکومت کردستان

معزول شده است مورخ از علت این شخص پیش این آگاهی ندارد)

بعد از رفتن محمد خان گرجی در سنه یکهزار و یکصد و سی و سه هجری حسنعلیخان ولد محمد زمان خان

مقام در بوده با مرتبهٔ سلطانحسین حاکم و والی کردستان گردیده در همین تاریخ بلای بزرگ بسیار

چون از شیعه‌های متعصب و بسیار غلیظ بهم لری اورده با اهالی ولایت بنای غرض

و غرض تعصب گذاشته و بر خلاف قانون تمدن و غیرت تعصب مذهبی لوای ظلم

و اجحاف بر افراشته و جان و مال اهالی کردستان را بر خود حلال‌تر از شیر مادر پنداشته

بیرحمی را آن روز بندگان خدا است چاپولانه گماشته است مدتی با این منوال گذرانیده

روزی خانم‌کنگه را زواری با پاده سوار شده و از جلب بارگاه حضرت امام رضا علیه السلام

گذشته از مقابل آن بقعهٔ شریف استفسار نموده گفته اند این مرقد مبارک این شخص

خبیث وحشی با تربیت بعض استماع اسم مبارک آن و تخریب آن بقعهٔ شریف حکم میکند

میکند و خود را آنجا حاضر نگه داشته بمحض حرکت از نگاه بر بروزن [illegible] آنجا بهمان وارد

افتادن همان زده و فریاد برکشیده او را در حالش بر بالین او رسیده هنقدر زبان

آمده است که تنه بر عمرش را زده دیگر نفس نکشیده و زهر قاتل چشیده و بیای گذر او

او بجهنم رسیده است او را در حال آن بدبخت با حالت یکی دچار این فتنه سخت شده

در ولایت غربت جزای او نشسته معارف کردستان برسم غیرت و فریضه ذمت

مرد آنگاه و فتوت است او را در پیوند او بود ایت دولتداری نموده و جنازه او را

و جنازه او را تا رود خانهٔ شهر شایبت کرده اند مدت عمر این جوان وحشی و نادان

سی سال تمام بوده است در سنه یکهزار و یکصد و چهل و هجری حسین علیخان برادر کهترش

از جانب شاه سلطان حسین حاکم و والی کردستان گردیده)

در همین تاریخ حسین علیخان ولد دیگر بهادر بوده در بستوج وارد و بکار حکومت مشغول شده

اینهم بنای تعصب مذهبی گذاشته و خشکی و جور و بجری است ابواب ظلم و ستم بر روی

اهالی باز کرده و رشته جهالت و بدکاری دراز کشیده پس از یکسال اهالی ولایت

بر او شوریده و عرض تظلم به دربار شهریاری ایران برده او را بروایت را از دو روی

او آگاهی داده بر حضور او را از حکومت معزول و کیخسرو بیک نامی را باسم نیابت

مامور نموده و با خود شان بر ولایت آورده و در مدت حکومت حسینعلیخان نادانی تمام

یکسال و چهار ماه بوده است) (در تاریخ یکهزار و یکصد و بیست هجری کیخسرو بیک ضابط

وارد کردستان شده و مدتی بکارهای حکومتی پرداخته هیچگاهی راه ترتیب خرج

بعد از چندی اهالی ملتفت حالت او را ابدستی آنکشاف نمایند و معلوم گشته که

این شخص بیا دل و بسیار فرومایه و نانجیب است و از رباب عقل و دیانت و مملکت

داری بالمره عاری بهم بعد از یکسال بحکم شهریاری او را از حکومت خلع و در آن

اصفهان برده از بعد از اخراج کیخسرو بیک اول در سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک

هجری عباسقلی خان نبیرهٔ خان احمدخان پسر [illegible] خان برحسب انتخاب اهالی مملکت

با مرتبهٔ سلطانحسین حکومت مورد توجه دیده و دارالعماره نشسته بامارت و فرمانگذاری

بدست حاجی بیگ حکمران بیگی اردلان آمده است)

در سنهٔ مرقوم جانقلیخان نبیرهٔ خان احمدخان که با نتخاب و استدعای اهالی کردستان

حکمران ولایت گردیده با سرعت بی‌اندازه بر سنهٔ ایالت اجدادی تمکن و استقرار

گردیده مدتی با نظام ولایت و تسویهٔ مهام و نوازش رعایا و برایا پرداخته و خودرا

اهالی را از هر جهت بحسن سلوک و مردم داری از خویشتن راضی و خرسند ساخته است تا اینکه

در سنهٔ یکهزار و یکصد و بیست و هشت هجری برحسب امر شهریار ایران شاه سلطان حسین

جانقلیخان با جنود کردستان برفع و قمع فتنهٔ افاغنهٔ ابدالی بهرات مأمور گشته

مأمور و رهسپار گردیده جانقلیخان با هشت هزار سوار جرار از کردستان حرکت

و بجانب قندهار عزیمت کرده از بدبختی با قشون همراهان مطیع شرفیاب حضور شهریار

ایران باصفهان رفته در صفاهان اهالی کردستان آتش جنگ و دشمنی در کار

سلطنت شاه سلطان حسین دیده سواره و سران سپاه کردستان بجهه بر جانقلیخان

شوریده و شبانه بدون تحصیل اجازه بطور قهر و فرار از طهران بدون اطلاع

کردستان معاودت کرده و جانقلیخان تنها که گذشته اند و فقط چند نفر از خادمین ملازم خود

داری دارند و باقی نامده است جانقلیخان بدست و پا و چاره سازی مشغول از سوء ترتیب

شرح و قصه را بشاه عرض نموده و تهمت این حرکت و خیانت نموده را بعلیقلی بیگ نبیرهٔ کلبعلیخان

زده و این شرارت را از قضای روزگار برای علیقلی بیگ تخت زده از بهره و حیرت خیر گشته است

بی) حج بار دیگر از این بازیچه با اسباب وارد) شاه سلطان حسین فوری جانقلیخان را معزول و مجبوس نمود

علیقلی

علیقلی بیگ تخت زده بدام و ثقات را علیقلیخان و حاکم کردستان بنفرمایید قدم است جرداد

سرگذشت این علیقلی بیگ نبیرهٔ کلبعلیخان را که خانه ازش رفته است و ترکمانان خاص تقطیع

بیگر شاه را است بگاه و بعد گذارش محکرانه او را تحریر نمایم این علیقلی بیگ قبضه ای حوادث

روزگار بفقر و پریشانی دچار و با نهایت مسکنت و اضطرار در یکی از دهات خود خود کردستان

که (شیخو) گویند مقیم بود و بهزار زحمت و تعب تحصیل معاش نموده چند نفر و دین عسرت

با او یار و در هر وقت در کار بود از روی ارادت خدمتی کرد و او را که خانم (ریک بعزم زراعت)

بر و بالای دار) شاه را از برخ عزت فتح بعد از شدت فقر علیقلی بیگ با زکال خانواده

بطور راحت است که اگر کنند بخوبی در (شیخو) هم خانواده و دیر عبادت در گذشته و از آن باشد که

شاه سلطان حسین نعمت و قرآن حکومت کردستان را با تاریخ و صحبت علیقلی بیگ و فرمان قصد

برای علیقلی بیگ بعنوان دشته حکومت و خلعت تبرک کردستان را رسیده و فرمان علیقلی بیگ

دستخط خود را در قریهٔ شیخو بیم راه گرفته چند همراه خود برده و بجانب خود روانه قریه

چغیر نزدیک قریهٔ شیخو رسیده رعوفانه در جلوی آب بهم که گذر آب برای نعمت و گه آتش

از آن قدری شراره و مخفی تر دیدم به برکات علیقلی بیگ و نزدیکان او از روی عداوت

دیده بتقدیر است که مهمان است و شبانه تابان و کفران بقاعده داشته بطور تفصیل

قرینه برخود که در آب دارد و از طرف دیگر با نهایت شادی برای جده دیگر بود در تمام حرکت

در بیشه و از روی عمل آن حکومت و شرابه را شکر نموده از آنجا رسیده و حالات تمام همراهان

خود هر طور بهم گذر آب را پیدا کرده و از آب گذشته و از بعد از آن و حرکات علیقلی بیگ نشسته

اهل آبادی ناچار امان رسیده و از آنجا علیقلی بیگ پریشان روزگار برده نزد اردوی محمود خان رفت
اورا بشارت داده و فرمان و خلعت شاهی را باو نموده علیقلی بیگ حیات تازه و سرور
بی اندازه یافته و با خود گفت خدای جهان علیقلی خان و حاکم کردستان کردیده و کسب خود
گفته است بارها بشما گفتم و اگر خدا بخواهد در شیخ هم رسیده هستیم و شاید فقیر تقدیر نیکو
این است که خداوند از جبر و از گل خالص این بنده محبت نموده او را به برتری و کرو بخشیده
نقصی نشده حکومت محمود بسنوج فرستاده از جزه و جهان و مدیت جمعی برات داشته قدم
گرفته او را حرکت داده و با جمعیت هزار و چهارم بجانب سنوج آورده در سنه ۱۱۳۲ یکهزار و یکصد و
هجری شعر بایت وارد شده و شهر حام و در ولایت پرداخته عرم و اهالی را بحسن سلوک از خود
خوشدل و بسته و در این مدت پس از دو سال از آن کردستان بسرداری شاه و بیران ... شاه
سلطان حسین علیقلی خان را با لشکر کردستان مامور آذربایجان فرموده علیقلیخان با پیاده و سوار
بطرف ارومی رفته سپاه افواره و بختیاری جمعیت اکراد و پیشا و لهجه و بیستان از لشکر افواره
جنگ اختیار نموده دست و چهار تا کرده علیقلیخان بیدار بخت تجارت سرداران کاه کاه
خود را ترتیب نظامی صف بسته میمنه و میسره قرار داده و خود در قلب سپاه جای کرده سرداران شیر
افواره و بختیاری خان نیک از دست داده رکاب بر مرکب تند زده و سپاه با میدان رزم تاخته سپاه
کردستان بیرق چهار دست گرفته بمقابله و مقاتله پیشی کرده و مردانه در میدان رزم پایداری کرده
پس از کشش و کوشش زیاد لشکر افواره و بختیاری از میدان جنگ برگشته و فرار کرده
خود را بجبر ناچار روی گریز نهاده تشنگی منصور کردستان آنها را تعاقب کرده جمعی

و قبیلی قتل کرده و اسرا گرفته پس از ان شاه بدو بزرگ محمود و مرد ... گی بمقام سلیمان آمده و
علیقلی خان بجهت قضایای قیصر شده اول و ... ببخشش تجرف فرموده از آنجا گرفته حاکم کردستان
با جمعیت اکراد ... بختیاری و ... شاهان و بقایای ... ولایت بیدار بجزای ...
فرستاده و دخشیده تا شفاعت نموده و خود با سپاه فاتح بجانب ولایت معاودت
کرده است شاه سلطان حسین منصور و مظفر کرده و نسبت به علیقلی خان مهربانی و الطاف
مرحمت ملوکانه فرموده و خلعت فاخره بای او بحکومت کردستان ابقا داشته و بفرموده
بر مراتب و ... و ... قدر علیقلی خان افزوده و با نهایت فخر و کمرانی مشغول گشت
تا در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو ۱۱۳۲ هجری افغانان از هر طرف در مملکت ایران بنای
شورش و شرارت گذاشته بنظام دولت ایران مرتفع شده بحد دولت قزلباش
با زیرا که از سلطنت شاه سلطان حسین راه یافته خانه و شاه بر محمد پاشای بابان بحکم
سلیمانیه وقت را غنیمت شمرده با قشون و ... و ... بعزم تسخیر ولایت کردستان
از بابان حرکت نموده و سرحد مریوان رسیده کسی تقدیم ... و ... شکرگیری
برپا نموده رفته رفته لشکر از مریوان و ... و ... و ... ولایات ... را جمع کرده
از حاکم خودشان روگردان و با لشکر خانه پاشای بابان همراه و متفق شده
با زیرا خانه پاشا قوی دست گردیده و بپا باکانه تاخت و تاراج شهر سنوج را ...
علیقلی خان رسیده از اتفاق خویش و بیگانه بر ... و ... کار خود حیران و ... گشته
با ... آب ... نمود ... و ... ناچار بجانب اصفهان فرار نمود ...

حمزه و چون سنندج را از شاهزاده این دو فرع محض مخالفت جان و مال خود را ترک و به سمت
خانه پاشا پیش آمده و در استقلال و مختار شدن شهر و قصبه حکومتی نموده در چهل و در تاریخ هزار و
خانه پاشا بدون زحمت جنگ و یکجا از کردستان را تسخیر و تصرف نمود از سرحد گروس الی
همدان تحت اختیار و اقتدار خود در آورده و تسویه نظام و حواله و ضبط قلاع و ولایات و ...
شهر کرده این خانه پاشا مرد کار آگاه و دلیر و خود سر و ... و دارای همه فنون
بوده و در بسط رفاه اهالی مملکت کردستان همت و جد و جهد بلیغ داشته تمام
در زمان حکومت او فروع اهالی در رفاه بهم و ... اختلال از طرف ...
و آشفتگی وضع ایران و تسلط و اقتدار افاغنه کسی را قدرت دفع خانه پاشا نبوده
پاشای مشار الیه با اختیار و اقتدار تام به امر حکومت ولایات کردستان پرداخته و مسجد و مدرسه
بنا و بعضی در جنب عمارت دار الحکومه سنندج بنا کرده و مناره رفیع در آن مسجد بنا
کرده و این مسجد و مناره قریب یکصد سال در سنندج ... باقی بوده تا در زمان والی
بزرگ خراب شده و در عوض آن جنب مسجد در زمان حکمرانی خود تمام مسجد و مناره را از نو
در آورده و بجای آن باغ و دو شبستان و حوض و فواره بنا نموده که الحال از آن هم اثری نمانده
چهار سال تمام خانه پاشا مستقل در سنندج مقیم و فرمان گذار بوده در تاریخ هزار و
یکصد و سی و شش هجری خود را از طرف مملکت بابان مراجعت کرده و ضیاء الدین
پسرش را قایم مقام خود قرار داده و در سنندج گذاشته و در همین حال ...
بعضی از ایلات ... نایب ... عیان از حکومت ... بابان ...

کاری پیش نبرده ... دارای حدود بیست و ... مدت ... غایب
عباس میرزا و نمودن ... معروف داشته تا در سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری
بیست و دو ... نادرشاه افشار که در آن ... سال طهماسب شاه دوم صفوی ... عباسقلیخان
شهریار در ممالک ایران ... شده عباسقلی خان بنی اردلان با جمعی از حمزه و ... ولایت
به دارالسلطنه ... وقت بعد بار دیگر عباسقلی خان رسانیده و سپاه ...
ایران ... شده و در ... فتوحات نادری از هر طرف ...
گردیده عباسقلیخان بنی اردلان بفرمان نادری حاکم کردستان و ... خود را
با تاریخ ... ولایت مراجعت و ... از حکومت ... خان
پسر خانه پاشا به جنگ و ... و ... با بابان عزیمت کرده است
عباسقلیخان بعد از ... رسیده و لشکر ... مشغول گردیده و در ... بعد از ...
... و ... بسیار شده و سبحانوردیخان پسرش بفرمان نادری
حاکم کردستان گردیده است

سبحانوردیخان خلف عباسقلیخان در سنه هزار و یکصد و چهل و ... بر مسند ایالت نشسته
دولت ... و تقوی ... زهد و تقوی ... و با وضع ... ظرافت ... غیرت
و عدالت رفتار ... عبادت و عدالت ... داشته و در توسعه و تعمیر شهر سنندج
... همه ... مصروف کرده مدت چهار سال با ... حکمرانی
نموده است تا در سنه هزار و یکصد و ... از ... خراسان حرکت کرده ...

شهر تفلیس این سال گذارش [illegible] خان روم با استقلال [illegible] پرداخته بود
جمعی آورده در [illegible] عمارت [illegible] که در [illegible] نزول کرده و
اوقات وضع آن [illegible] برطرف و وضع [illegible]
فرود آمد [illegible] سیمان ویردیان با تمام [illegible] دولت [illegible]
پس از [illegible] گفته است [illegible]
چون [illegible]
و هیچ است [illegible] سلطنت و حکومت [illegible]
ذکر شد) [illegible] سیمان ویردیان [illegible] اجازه جلوس [illegible]
والی [illegible] بقدر [illegible]
[illegible] سیمان ویردیان جواب [illegible]
[illegible] قیمت داشته با ده هزار تومان نقد تقدیم کرده [illegible]
از [illegible] خوشنودی در [illegible]
[illegible] والی را اجازه [illegible]
از [illegible]
سیمان ویردیان [illegible]
حضرت نادر [illegible]
[illegible]
[illegible]

این جواب نادرشاه [illegible] گفته است [illegible] والی [illegible]
[illegible] سیمان ویردیان [illegible]
پس [illegible] حرکت کرده بعد از اتمام [illegible]
برگشته [illegible]
و در کار سلطنت و حکومت [illegible] استقلال [illegible] حاصل کرده [illegible] گرجستان [illegible]
سیمان ویردیان را [illegible] مصطفی خان [illegible] سیمان ویردیان را
حاکم [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] سیمان ویردیان خارج شده
مصطفی خان پس از [illegible] حکومت [illegible] کثرت ظلم [illegible]
از [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible] سیمان ویردیان [illegible]
معزول گردیده قریب پنج سال [illegible] سیمان ویردیان [illegible] کرده بعد از [illegible]
از [illegible] هندوستان [illegible] والی [illegible]
[illegible] سیمان ویردیان [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] سیمان ویردیان [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] حکومت گرجستان [illegible]
[illegible] حکمرانی [illegible]

از فتح بوده است)

در سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار احمد خان پسر سامان و بیر دینا خان با جمعیت هزار نفر وارد [illegible]
و برسنهٔ ایالت متمکن شده پس از چندی موکب نادری بطرف داغستان در حرکت
آمده چون در سفر هندوستان چنانکه ذکر شد مردانگی و غیرت احمد خان زیاد بود او را با قشون
کردستان احضار و شاه ثابت سامان و بیر دینا خان پسرش را حاکم و دور این دیار کرده
مدت یکسال و نیم با سامان و بیر دینا خان فرمانگذاری مشغول پس از فتح و تسخیر داغستان
و بروز شجاعت و دلیری از احمد خان دوباره او را حاکم و چهار سال به پرورش [illegible]

شهر بست)

در سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج احمد خان بشهر ایالت وارد شده در این سال قحط و غلا
بکوهستان نازل شده مانند بیابانی تهی بوده و از شدت قحط هر که مرده بچه بیرون [illegible]
احمد خان بحکم مروت ابواب جهانی برخلق گشوده و جمیع حفظ نفوس اهالی انبارات خالصه را در
در بین عموم اهالی تقسیم نموده و با نیز [illegible] اهالی و [illegible] از در طعمات [illegible]
با صرف خزانت روانه نموده طولی نکشید که نادرشاه از برای صرف غله مأموری بکوهستان [illegible]
که تمام غله انبارات دیوانی را بازدید با خان صرف چاپید مأمور رسیده و انبارات را خالی
دیده [illegible] را بمنافی غریبه نادرشاه عارضه و خاطر شاه غیور را مکدر نمود نادرشاه بتقصیر احمد
فرمان داد که کسی از دوستان احمد خان که ملازم دربار بود قبل از وقت بهر وسیله او را
از فرمان قهر [illegible] آگاه ساخته احمد خان در کار خود حیران شد و چاره جز فرار

١٥٢

جزیره با دو هزار سوار از کسان خود به جهت خانه [illegible] شهر زور ظاهر [illegible]
و چیکی جانب با در مقام مخالفت برآمده احمد خان بقهر و غلبه او را مغلوب نموده
و [illegible] کامل از او بعمل آورده و از آنجا بسلیمانیه رفته خانه پاشای حاکم با بان
با اظهار خصوصیت و دوستی او را استقبال و یک هفته مهمانداری کرده و بعد تعارف
شایان با او دلیم و از سلیمانیه بطرف موصل در حرکت آمده در نزدیکی موصل حاکم
بمخالفت پیش آمده احمد خان و جمعیت او حاکم موصل را کشته و حشم [illegible] حاکم او را
و شهر را تسخیر نموده بعد از چند روز بعایت چند نفر مخالف حاکم جدید را بعد از
فرستاده و محمد حسینی نام موصلی را حاکم و فرمان نمود که آنجا قرار داده خود بطرف دیار بکر
و حلب روی نهاده بعد از یک ماه و چهار روز وارد اسلامبول شد سلطان عثمانی
مقدم او را گرامی داشته و روز دیگر شیخ الاسلام و جمعی از رجال دولت را
باستقبال او فرستاده و او را با محترما وارد کرده و امر احمد خان مورد نوازش و مرحمت ملوکانه
شده و با جمعیت و اتباع خود مدت یک سال مشغول خدمات حضرت سلطان بوده
بعد از چندی بحکومت [illegible] گردید و آن زمان اعظم ولایت عثمانیه را [illegible]
گردیده با همراهانش بجهت ایالت موصل رفته و در آنجا مستقر شده و مستقل حکمرانی
بعد از کشته شدن نادرشاه و وحشت و فرار احمد خان با دو هزار سوار منشع گشته به مولد و مرز خود
حاکم کردستان و سامان و بیر دینا خان را بحکم اسلامبول احضار کرده و برای تمرد و سرپیچی کوهستان را وارد و
حکومت و خود را وطن و قلعه مشغول شد چون در هر محلی داری و حکومت با تدبیر و عدالت

و در مقام خونریزی بر آمده نهایت وحشی و متعصب بوده از این قبیل اهالی ولایت مرکز است [illegible]
او را تهمتی بر او شوریده و سر او بکشتند او را نادرشاه عرضه کرده پس از دیبا [illegible]
او را عفو نمود و سپاهان و یهودیان را در اینجا حاکم در روانه گردانیده کرده و پیر را از اقطاع
دفن ساخته را بر کرده که محمدرضا بیگ که در آن برای سالاری همراه او کوهستان فرستاده [illegible]
پس از درو بقیه ایالت بنی اسرائیلیان را بر خطه کلات و سرکرده نامبرده در شهر و ولایات
استقرار و اقتدار تامه داشته و مدتی مقتدرانه حکمرانی کرده و در جنگ با ایشان بهم [illegible]
از خود خوشدل و پیوسته و در آن شهر و که محمدرضا بیگ سرکرده بوده و تعیش شده خود رفته [illegible]
و بیار بیت فطرة و بدر زبان برده اسم و دو نفر اهالی مکتبی را از علم یهودان و [illegible]
از خود زده و فی الحقیقه آزار و هم او اهالی را از شریعت و رسم کسان مذهب خود [illegible]
حاکم و اهالی نیز برابطه سلطنت نادری چاره بجز جبر و سکوت نداشته مدت سال
بحکم ضرورت ترک شده و ساخته جمعی که تاب تحمل نیاورده جلای وطن کرده و دیگر
مدت شاهی رفته تا در اواخر شهر جمادی [illegible] که هزار و یکصد و شصت هجری خبر قتل
نادره قتل نادرشاه در ممالک محروسه ایران منتشر شد سپاهان و یهودیان خبر را
مطبوع اهالی با مطلع شده کینه دیرینه اهل محله را بنسبت محمدرضا بیگ و اولاد
اضافه نموده و دفعتاً محمدرضا بیگ و چند نفر از [illegible] برادره را بحضار و محلات [illegible]
از واقعه قتل نادرشاه آگاه و خبردار نشده و بعد [illegible] مشغول به [illegible] شاه مرحوم [illegible]
بسته و درب [illegible] بانواع [illegible] اهالی مملکت را اذیت و آزار کرده همه کس از [illegible]

محرم اهالی گشته شاه را در سینه جا داده و انتقام را در خیره خاطر نهفته در هیچ که از اینجا قصه
آگاه اهالی خاص کرده مشغول بهر چه دست رس داشته باشند از شاه مقدم تخریب کرد
و انتقام را با این باب بی نظمی ولایت و بعد نامی از خونریزی [illegible] تصحیح شد این بیت [illegible]
کسی خبردار نشده چه از اینجا بودیده خود را از بیابانی بر سانید محمدرضا بیگ [illegible]
بیانات خبر خواه شده و اهالی قدری ترسنده و از کرده خویش پشیمان شده [illegible]
شده بهانه ساخت رخصت فرار طلبیده بنی اسرائیلیان با قضای دو نفر بزرگ [illegible]
در روز ششم کهنه در [illegible] قاپان وجه نقد داده رخصت [illegible] محمدرضا بیگ و دو نفر [illegible]
برادره تمام و همه یکشنبه و شبانه از شهر خارج میاید خود اهالی ولایت از روی قصه
مطلع شدند جمعی از برادران رشید تهیه تعاقب و انتقام [illegible] بنی اسرائیلیان [illegible]
انگاره را حفظ کرده و لطف و مهربانی و اقامت آنها را در این ارض غربت [illegible]
یکنفر طرفها او که را تا زمین را مخالفت میاید بعد از رخصت شاه از [illegible] ابراهیم خان
برادر نادر که به قلعه سلطنت و جهانبانی طلوع کرده و خود را عادلشاه نامیده
و پادشاه مستقل نیز در ایران بوده حسینعلی خان [illegible] که قدرت [illegible]
ابراهیم خان را داشته حاکم در روانه گردانید تا شرح بنی اسرائیلیان [illegible]
رشادت و حالت جنگی و یکپارچه شده [illegible]
عزیمت کرده [illegible] حسینعلی خان در [illegible] بنی اسرائیلیان [illegible]
[illegible] ([illegible])

حسنعلی خان در [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک بشهر ولایت وارد و بر مسند حکومت
متمکن شده پس از چندی بتعمیر ولایت و نظام امور مملکت پرداخته و بعضی از اهالی
[illegible] و [illegible] رعیت را با ظهار عدل و انصاف خوشنود و امیدوار ساخته
مدت سه سال باین منوال حکمرانی کرده و در [illegible] بعضی امور از [illegible]
اهالی مملکت [illegible] تا در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار [illegible]
طغیان کرده و با جمعیتی از زندیه و غیره بطرف سنندج آمده اطراف ولایت را
غارت نمود حسنعلی خان تاب مقاومت و جلوگیری ندارد [illegible]
با اتباع خود فرار کرده و رفته در قلعه [illegible] قرار [illegible] متحصن [illegible]
جانب کریمخان شیخ علیخان زنگنه بمحاصره قلعه [illegible] حسنعلی خان مامور گشته
قلعه را محاصره و مدتی [illegible] تسخیر قلعه [illegible] حسنعلی خان [illegible]
[illegible] خدمت کریمخان بازآمده [illegible] کریمخان خلعت عالیه [illegible]
تسخیر کردستان [illegible] بیرون کرده [illegible]
شهر سنندج [illegible] زده و رفته تا در سنه یکهزار و یکصد و شصت و [illegible] علیمرادخان
بختیاری با قشون زیاد [illegible] و با طرف کرمانشاهان آورده
[illegible] بغداد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
علیمرادخان [illegible] حسنعلی خان [illegible] لشکر

[illegible] شوکت و قشون [illegible] کریمخان زندیه [illegible] عداوت با علیمرادخان
بختیاری داشته و پیوسته در صدد انتقام و انهدام او بوده با جمعیت و قشون خویش [illegible]
کردستان رسیده و حسنعلی خان [illegible] کریمخان زند [illegible] بسته [illegible]
موافقت و همراهی با کریمخان [illegible] دلایل عداوت و جدال خود [illegible]
و با کمال قوت قلب [illegible] روانه [illegible] فریقین [illegible]
علیمرادخان و سلطان [illegible] میدان [illegible] زندیه [illegible]
مقابله کرده از طرفین جمعی مقتول و مجروح شده لشکر [illegible] زندیه پس از کوشش [illegible] غالب
علیمرادخان و قشونش منهزم [illegible]
نصیب [illegible] زندیه [illegible] سلطان [illegible] علیمرادخان [illegible] مقتول [illegible]
آمده بازگشته پس از این فتح [illegible] کریمخان بطرف کرمانشاهان رفته و حسنعلی خان
بجانب کردستان مراجعت نموده و با نظام ولایت [illegible]
تا در سنه یکهزار و یکصد و شصت و [illegible] هجری [illegible] در اصفهان [illegible]
سلیم پاشا [illegible] خدمت [illegible] دولت [illegible]
حکومت کردستان را [illegible] بسته [illegible]
کردستان [illegible] حسنعلی خان [illegible]
[illegible] ولایت را [illegible] حسنعلی خان [illegible]
[illegible] ولایت و سنندج [illegible] حسنعلی خان [illegible] کردستان [illegible]

از دو خان قشقائی زاده نجیب بعد از قتل حسنعلی خان نجیب را کشت تمه برای ابراهیم خان داده ارکان

بفرستد پاشای ناجوانمرد لری او و حسنعلیخان را به دیار عدم روانه میسازد و اهالی خوش دل گشته

بر قتل خان بیگناه میسوزد اهالی مملکت کینه انگیخته و شیاد نزد خود فاطر شده و اهل دو هم

بواسطه عموم اهالی اجماع کرده و با کمال افتضاح در بر زده او را از شهر بیرون کنند و اهالی

داشته بعمارت جیره خوار حلیم پاشا بنواب محمد حسن خان قاجار که در آن اوان در طرف مازندران

اقتدار و فرمانروائی با قضای وقت یافته و به سلطنت منتقل شد او را داشته پناه برده که او

او را نگهدارند و در کار حکومت منتقل نمایند خاطر اینکه خسرو خان پسر احمد خان قوی تر بود

ساعیا قدم رکاب در سفر و حضر بعد خدمات عمده و منظور بنظر نواب محمد حسن خان و یکمه

منظور شد و ذوق در تهیه انجمن بود و ایما برای حکومت مرسوم شد در تابستان به

محمد حسنخان بنهایت عزت و رحمت پرورده است پس از اینکه حلیم پاشا عنوان مطلب را گفت

خسرو خان فرصت بدست آورده تفصیل ناجوانمردی حلیم پاشا و کشتن حسنعلیخان بیگناه و اوراق

اهل ملک و استحقاق ارثیه خود را بعرض محمد حسن خان قاجار رسانید و نواب معظم جزا با خسرو خان

بنگر به تو نیست محمد حسن کیمی را گر با بدرستی نشناخته باشید فرمان آن بشناسم من منتقم هستم

از خدمت و رحمت چندین ساله تو چشم پوشم و مملکت خود را بشخص خسرو خان

بفروشم گردن ناحق و جور بوده و حاکم باید مستحق ابدا توانایی در غیر بعد از روز

حلیم پاشا را با پرس دو خسرو خان را با خلعت مفتخر ساخته خسرو خان پس از باقی ماندن مخصوص

(در شهر محرم یکهزار و یکصد و شصت و هشت ۱۱۶۸ خسرو خان) روانه ولایت میشود

احمد خان که شهر کردستان بزرگ سنندج وارد و برسد پایانت مرده‌ها ممکن شده این

خسرو خان علاوه بر خوش تجیمی شخص فاضل دانا و بسیار رشید و توانا بود و در مدت

فرمانروائی کارهای بزرگ نموده و بواسطه کفایت و اقتدار او اهالی کردستان ترقیات

فوق العاده در ثروت و مکنت بهم رسانیده و متجاوز از سی سال در ظل فرمان سلطنت

این خسرو والا قدر عموم رعایا و طبقه بزرگ با نهایت سربلندی در عهد او آسایش نموده و در تمام

ولایات همسایه از هر جهت مافوقیت نموده‌اند کارش روز بروز که حکمرانی او بسیار است چون

بنده نمیخواهم حتی المقدور این رساله را مختصر و منتخب نگارم بذکر پاره از وقایع مدت

حکمرانی او در این تفصیل و اجمال نگاشته میشود از بزرگ و جلیله خیرات قدر

آن خسرو و اعتبار خواهر بود اتفاقا بعد از اینکه خسرو خان از سنندج رانده کرده بود

حکومتی شهر را خراب و عموم اهالی ولایت را در اضطراب و فانی از تفرقه ولایت

دید به حکم ضرورت نقطه حسن آباد که خارج شهر سنندج رفته در آنجا اقامت کرده و گردن

و بعد چنان صاحب عزیمت تعمیر ولایت را در آنجا تحت نموده نتایج رسیده جمع آوری و حفر

فراوانی و بهبودی بر عمارت و زراعت تشویق و ترغیب کرده است در قلیل زمانی مملکت آباد

و قلوب اهالی از هر جهت شاد گردیده و در رفاه حال و تخفیف منال رعایا و جمعیت نظام

و در آن سالها همه مصروف داشته و عموم اهالی با خوشی عیشت بسر برده رفتار او گذشته از

خسرو بیگ و محمد علی سلطان زنبکانی جاف که بکثرت تعداد و دلیری و خیره و غرور در دوره

اطاعت و فرمانبرداری والی تمکین و بدیا باکانه شرارت و خودسری نمیخواستند خسرو خان

بمصالح چند از حرکات وحشیانه اینها تغافل ورزیده و خود را بعالم بیخبری زده و چون
ظفر وقت و فرصت بجهت [illegible] از ارادتخان جهان کوشید که [illegible]
[illegible] محمد حسن خان قاجار دارالسلطنه اصفهان را تخلیه نموده بطرف آذربایجان
[illegible] از راه همدان بعزم تسخیر کردستان در حرکت نموده [illegible] بیوه [illegible]
خسروخان از [illegible] لشکر تاب مقاومت نیاورده بقلعه [illegible] متحصن شد ازادخان با [illegible]
[illegible] روز در اطراف قلعه [illegible] و محاصره [illegible] خسروخان [illegible]
با کمال [illegible] بقلعه [illegible] اقدام کرده و [illegible] بارسال [illegible]
در [illegible] و [illegible] از هر طرف [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] روز [illegible] از اطراف شهر [illegible]
[illegible] ازادخان [illegible] و جمع [illegible] رسیده [illegible]
بطرف آذربایجان فرار [illegible] خسروخان [illegible]
[illegible] ازادخان [illegible] تعاقب کرده [illegible] ازادخان [illegible]
[illegible] روی [illegible] تمام [illegible]
[illegible] خود [illegible] رساینده [illegible]
[illegible] ازادخان [illegible] جان [illegible]
[illegible] کردستان [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]

(خسروخان)

خسروخان در کار حرکت [illegible] مهر علی سلطان و خسرو بیک [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] داشته [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] خود [illegible] خویش [illegible]
[illegible] جمعیت در [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] مهر علی سلطان
[illegible] خسرو بیک [illegible] کرده [illegible]
[illegible] خسرو بیک [illegible] خسروخان [illegible]
[illegible] سرداران [illegible]
[illegible] خسرو بیک [illegible] مهر علی سلطان [illegible]
[illegible] مهر علی سلطان [illegible]
خسرو بیک [illegible] اقدام کرده [illegible]
[illegible] خسرو بیک [illegible]
[illegible] مهر علی سلطان با خسرو بیک [illegible]
[illegible] خسرو بیک [illegible]
[illegible] خسرو بیک [illegible]
قطع [illegible] مردم [illegible]

خسروخان والی [illegible] کرکیجان [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible]
[illegible] شهادت چشیده [illegible]
بخسروخان والی رسیده [illegible]
کرکیجان [illegible] قلعه [illegible] کرکیجان [illegible]
[illegible] خسروخان [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] خسروخان [illegible]
[illegible]
[illegible] خسروخان [illegible]
[illegible] کرکیجان [illegible]
[illegible] خسروخان والی
[illegible] کرکیجان [illegible]
[illegible] سلیمان پاشا [illegible]
خسروخان والی [illegible] سلیمان پاشا [illegible]
[illegible] خسروخان [illegible] سلیمان پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] کرکیجان [illegible]

[illegible]

[illegible] کرکیجان [illegible] خسروخان [illegible]
[illegible] کرکیجان [illegible] سلیمان پاشا
[illegible] کرکیجان [illegible] خسروخان [illegible]
و سلیمان پاشا [illegible] خسروخان [illegible]
و سلیمان پاشا [illegible]
[illegible] کرکیجان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرکیجان [illegible]
[illegible] خسروخان [illegible]
خسروخان والی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۱۹۱ [illegible]
والی [illegible] خسروخان [illegible]
[illegible] خسروخان

[illegible] لشکر افغان بجهت قشون گرجستان فرمان [illegible]

[illegible] لشکر افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خسروخان [illegible]

[illegible]

[illegible] خسروخان [illegible]

[illegible] خسروخان [illegible] گرجیان [illegible]

[illegible] قشون ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] خسروخان [illegible]

[illegible] خسروخان

[illegible]

ملک بابا [illegible] پس از فتنه و غارت [illegible] محمود شاه فراری شده و قشون

ایران ملک بابان [illegible] تصرف آورده [illegible]

[illegible]

[illegible] گرجیان [illegible]

[illegible] ایران [illegible] سلطان [illegible]

ایران [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible] گرجیان در شیراز [illegible] سلطنت نشسته [illegible]

سلطنت [illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible] از طرف گرجستان [illegible] محمود شاه [illegible]

گرجستان بمخالفت خسروخان [illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible] حاکم گرجستان کرده [illegible]

[illegible] پس از چندی [illegible] شده [illegible]

[illegible] خسروخان [illegible]

[illegible] محمودشاه [illegible]

[illegible]

و محمودشاه [illegible] از طرف ملک بابان [illegible]

شده [illegible]

از حسن اتفاق در آن اثنا محمود پاشا و علی بگ برادران او بمخالفت محمود پاشا بطرف سنندج آمده

خسروخان والی ازین حسن پاشا از بغداد باضطراب افتاده صلح کار خود را در مصالحه دیده

با خسروخان دید بارسال رسل و رسایل با خسروخان بنای مصالحت و آشتی گذاشته و

قرار داده که والی اخوان اورا که ملتجی شده اند نزد شاه رسانیده و خود همراه اویز لطفعلی خان

و دیگر اتباع آنها را رخصت دهد خسروخان در وقت بنای والی اخوان او را

مطلق دور نمایان و هم لطف را در خواست کرده باشد ترک لطفعلی خان و اتباع او را

بهمین ترتیب بگوید تا آن معاودت دهیم محمدرشید بگ و دیگر اتباع او را از شته

منصرفت و هراس در طرفی ساعات لطفعلی خان گذشته رخصت برنیه و بجانب بغداد

رفته و لطفعلی خان و اتباع او نزد خسروخان آمده و مورد انواع لطف و مراحم شده

خسروخان بر طبق مصالح خویش با لطفعلی خان و اتباع او قسمی مهربانی کرده که از انجمله

رفته و رسیده و از بغداد نشانی محمود پاشا جوانمرد رعایت عهد و پیمان بجای آورد

چندی که به هر دو طرف او را بنیاد عدم قرار است محمدرشید بگ و دیگر مدت یک سال

در خدمت والی بغداد بسر برده چون امور مملکت از هر دو جانب مختل شد بار دیگر جعفرخان

جعفرخان سلطان از حرکات خسروخان بنیاد نهضت دیگر نمود در میان یک قشون فراهم آورده

شده جعفرخان با جمعیت زیاد بطرف کردستان آمده و بعد از دیگر جمعی از اعیان

اتحاد نموده بمدد خسروخان و رضاقلیخان و لطفعلی خان حکم و خلعت حکومت کردستان را بنام

رضاقلیخان فرستاد رضاقلیخان محمدرشید بگ و دیگر بزرگان بجانب سنندج روانه آورد

خسروخان

خسروخان پس از حصول اطلاع با اینکه از هر قبیله سپاه و لشکری داشته و اهل صلح نمود

در جنگ نمودن خان لطفعلی خان پسرش را با کوچ و اتباع خود و جمعی از اعیان شهر بطرف ایشان

حرکت داده و خود با جمعی همراه با جعفرخان نیز از جنگ بغلت آمده و مجموع را در بیرون

قندهار بهم رسانیده و رفته بعد جعفرخان به شهر سنندج رسیده با جمعی محمدرشید بگ

رضاقلیخان و محمدرشید بگ از خان لطفعلی خان دعوی کرده تا مجمع اوراق ایشان

ایشان نتیجه رسیده و برگشته خان لطفعلی خان در مهربانی در شهر و روز و بعد از مدت مدید

از طرف بانه و دیگر دهات رضاقلیخان جعفرخان را از ملوک ظلم و ستم

و تمامی اهالی مملکت را مایوس و پریشان ساخته بعد از چندی رضاقلیخان

جعفرخان دل تنگ و دور گردن شده و جمعی بسیار که تمام لطفعلی خان و لطفعلی خان

بگذاشتند و رضاقلیخان بطرف اردبیل رفته محمدرشید بگ و دیگر بزرگان

قریب تمامی اهالی متفرق و بی خود مضطرب شده جعفرخان را تنها گذاشته

و خود با جمعی بطرف گرشان مهاجرت نموده و لطفعلی خان و لطفعلی خان جمعی

از قشون دراندن اما رضاقلیخان و دوچندان عطف داشته با قشون و قرار در

و مملکت تمامی حکم طلبیدن بر فراخته و بجانب همدان حرکت کرده از آنجا

این خبر جعفرخان مضطرب و از سنندج فرار شده و رضاقلیخان از راه

جعفرخان مطلع گشته از راه مریوان سنندج معاودت نمود بعد از چند روز

لطفعلی خان و لطفعلی خان تشریف و دیگر جماعتی از شهر از طریق گرشان آمدند

با خود همدست و یکباب گردانیده حرکت نمود در دروازه [illegible] جنگ و جدال [illegible]

مجروح و منهزم گردید [illegible] قرار شده پس از چندی در آنجا کشتی [illegible] لطف علیخان

و گماشتگان [illegible] شغل حکمرانی شیراز [illegible] لطف علیخان [illegible]

قتل رضا قلیخان [illegible] صیدمرادخان رسیده [illegible] خسروخان را احضار و تفویض حکومت

کردستان [illegible] اصفهان [illegible] خان احمد خان [illegible]

نایب الحکومه [illegible] حکم و خلعت نیابت بر [illegible] خان احمد خان [illegible]

در [illegible] خان احمد خان [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] عموم اهالی [illegible] خان احمد خان [illegible]

لطف علیخان [illegible] تمام [illegible]

[illegible] کرده [illegible] تمام اهالی [illegible]

رفت [illegible] مردم [illegible]

[illegible] صیدمرادخان [illegible] جعفرخان [illegible] کردستان

کرده خان [illegible] اهالی [illegible]

مردم [illegible]

رفته صیدمرادخان از [illegible] جعفرخان [illegible]

احضار خسروخان [illegible] حاکم [illegible] کردستان [illegible] خان [illegible]

[illegible] اوضاع [illegible]

[illegible] صلح کار خود را [illegible]

[illegible] رعایا [illegible]

[illegible] صیدمرادخان [illegible] کردستان رسیده [illegible] خسروخان

[illegible] اهالی [illegible] تمام [illegible]

[illegible] خسروخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible]

خسروخان [illegible] کردستان [illegible]

حرکت نمود [illegible]

[illegible]

[illegible] خسروخان

رفته و شمشیر را کشیده والی را [illegible] تیپ [illegible] از [illegible] خود رفت [illegible]

فتنه قلیچ [illegible] گرفته [illegible] پس پاره خود را [illegible]

سواران یکی از تیرها را کشیده [illegible] و چون [illegible] از جمع خود [illegible]

قرار داده و تمام [illegible] و سپاه [illegible] و [illegible] رشید [illegible]

خورشید خان [illegible] در [illegible] و جمعی [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] داشته [illegible]

و از [illegible] الله‌قلی خان [illegible] دیگر [illegible]

و هزار سوار از [illegible] را در جلو [illegible] گذشته [illegible]

لشکر هم برخورده خان [illegible] و [illegible] جلادت و مردانگی

حمله آورده جمعی را کشته و مجروح و برخی را اسیر کرده بقیه سواران از [illegible]

[illegible] فرار [illegible] اردوی [illegible] خان [illegible]

و [illegible] با [illegible] سواران [illegible] به اردوی والی کرده [illegible]

[illegible] و [illegible] رسانیده و [illegible] شده [illegible]

[illegible] لشکر خود را [illegible] و [illegible] والی [illegible] لشکر هم رسیده [illegible]

[illegible] صفوف [illegible] الله‌قلی خان [illegible] سپاه [illegible]

بر بالای [illegible] رفته [illegible] سپاه و والی [illegible]

گفته است [illegible]

[illegible]) پس [illegible] خان [illegible] خان و [illegible]

از روی [illegible] کرده [illegible] خوب [illegible] است [illegible]

و [illegible] تا [illegible] و در پیش [illegible] جیره [illegible]

[illegible] و همه را [illegible] بر [illegible]

[illegible] الله‌قلی خان [illegible] گردان کرده [illegible]

و دیگر [illegible] خان [illegible] والی [illegible] سپاه والی حمله [illegible] خان

[illegible] گردان [illegible] خان [illegible] خان و [illegible] خان

[illegible] خان [illegible] با [illegible] گشته [illegible]

[illegible] خان [illegible] گذشته و [illegible] الله‌قلی خان حمله [illegible]

و [illegible] والی [illegible]

و [illegible] الله‌قلی خان [illegible] که [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] والی [illegible] الله‌قلی خان [illegible] شده [illegible]

[illegible] شده و [illegible]

[illegible] خان [illegible]

والی [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

الله‌قلی خان را [illegible] والی [illegible]

بجای پسر والی را تحفه خسروخان با قضا رو فرو برده که چه بعرض برساند جواب گفت
و داده گفته است هیچ آدم با شرم و با ادب با هستی نزار این جسارت نزیبایست که
ترت را بچنین این زرگرم بگذارم و دو مار از روز گار رست برآدم رفقا یک نوع حتی
و فرار شده دیگر خسروخان را در چشم زیب است بعد والی از آب بیرون شده
در القتقع خان را بر داشته و قدری آنگشت از چشم زنگه و بجان غفلت فرار جسته ادا
با نهایت احترام آورده و در پهلوی غنی دلم و صد فرسخ راه ساخته و خود در حضور خسروخان
سلطنی القتقع خان نشسته و در باش آن حجت تکیه زده است بیگوید هیچ از دو کرکی
بعضه و فحانه برابر او رفته و نیز آنجا زینتعدد دید که اسم محمد الله ۴ سنه سلطنی بوده
صندوقچه از آنجا به برداشته و نیز است خسروخان آورده و والی صندوقچه را
دید که قفل بسیار کوچک دارد نوکرش بیچاره قفل را بشکند والی قبول نکنند و نه خود
خود را از جیب در آورده کلید کوچک در آن هم تقطیر زده قفل را باز کرده است
پس از آن از نوکر و پاسبان گفته است بسمالله نه هر ده تا چه در چه قفل بچیزه قفل نیست
که کلید با قفل تنها را هم بیگیرد انداخت دهان دو دیگر گفته دیگر نوکرش ببرد آید
صندوقچه صندوقچه را باز کرده و تا همه زر جواهر آورده هم بر روی فرش خوابگاه رخت خواب
نوکرش از قبضه این جا ببرد و آوردن صندوقچه بزیبان و بر بیت نشسته و خسروخان با نهایت
و در دست داشته جواهرات را هم زده یک صفحه انگشتری فیروزه بالماس زر بر میان
آنها هم برداشته و در انگشت خود کرده و بعد بزرگی گفته بعد از بیرون در ازای

بر داشت بیرون آمده تو ته ای بلاد زیت همراه جواهرات بگوید این جواهرات صد دل
پنجاه هزار تومان قیمت داشته صندوقچه را بر داشته یک دیگر و غیره خان بکلیه بوسه پای او
القتقع خان بیرون آمده و به سکنه نمیزد چشم دیگر را دست بسته زده و والی می آورد از قرط زرنگی
و جوانمردی با او گفته است حسب عقوبت هم بی ادبی دیده از پدرش با پدرش ادای فضولیت
و داده بگوید دیگر را چه بیستم اثر آورد است تو نظر آورده است و ما در ام محروم است از جان آت
بر نیستادی والی لشکر ما با دو قوه اند کشش نه گرم تم و این خیانت
از برادر تو عاقبت و خیم خواهد داشت بتم و بخود خود و مال تو قناعت کن از اطعمه
و کر نتیجه ای هم بهرت است فقط هم کرده و آنچه رسانده و کنیز و نامحرمش بارت برده هم
از لشکر هم رود و با آنها تیمم تنها یسر همراه است حاجی عثمان نام عمری القتقع خان را
حاکم در دست گرفته خان هم حاجی عثمان نیز تمام خزاین و غنم و حشم القتقع خان را
خسروخان والی تسلیم نمود با خصمی این شخص راه تنها در از چهار کرد و در حالیکه
این بزرگ دهم بار در بر بود و بپا بپای مجموع در اقصی تقسیم کرده و جملگی
اسب نوابی و نجمه و نو کاه و القتقع خان بجز این ملح گفته است با نهایت شجاعت
بتسخیر مراجعت نکنند به چنین که و سه در که پا به پا زد در موقع تقسیم
و ده دیگر گفته خودبرابر و دیگری به روی خوش خوشنود و نا گزیر داشته
و هم کس در انتقام روزی بیاید نفع آن دو حیاه و طالب خواهد بود گیت که جان را
فدای او نماید) صندوقچه چون و قرع این جنگ در شهر ربیع

و یکی دیگری بعد از رحلت کریمخان زند و سلطنت مختصر صیدر خان بوده در باطن الفتن و
او خانه ایران که از زند و غیره بوده و از هر دو بجانب آن پرداخته و لیکن در دفاتر
وقایع نگاران کردستان مفقود و ضبط نشده و در وقوع آن باب تفصیلی نخواهیم رفت
بالجمله خسرو خان والی پس از این فتح بابان در کردستان استقرار و استقلال تمام
حاصل کرده کروس و خمسه و گروس را بتصرف و ضبط جهت اقتدار خود آورده و چندی بعد از
وقت کامرانی و حکمرانی کرده بعد از چندی در باب آقا محمد خان قاجار از زمان
از تهران حرکت و در قلیل زمانی تمام عراق را تسخیر کرده به همدان رسیده بود
خسرو خان در اصفهان بود خسرو خان چون از آقا محمد خان توهم داشت و از ولیه درین وقت
از روی همدان منصرف شده و در محل چقرق بدیه کجار در حکم محمد حسن خان قاجار
با آقا محمد خان پدرش در مقام مروت و یکجهتی داشته ناچار از تسبیح کرچیده و
حسن آباد رفته و از آنجا عریضه و تقدیمات شایانی بجهت آقا محمد خان فرستاده و خاطر
او را از خود راضی و فارغ ساخته آقا محمد خان بجانب اصفهان حرکت نمود
جعفر خان از شیراز لشکری جمع و عزم تسخیر تهران نموده و اصفهان که آقا محمد خان
بطرف تهران و مازندران برگشته جعفر خان بر عزیمت جنگ آهنگ اصفهان نمود
و خود را باصفهان رسانیده و بر اورنگ شاهی برآمد و سکه بنام خود زده از آنجا
اسمعیل خان زند با جمعیت فارس و بنا در بحت عراق آمد درین وقت از طرف دیوان
خان زند این بر بیز عزم کرده که بر اریکه سلطنت برآید در درجه عراق طلب طغیان زده

جعفر خان زند بعد از رحلت کاشته با قشون و جمعیت زیاد بطرف عراق آمده
در یک منزلی عراق جمعیت اسمعیل خان را در اولاد شکست داده متفرق شده و خان را
شکست داده ناچار بطرف کردستان فرار شده است تا در تاریخ یکهزار و دویست
هجری جعفر خان زند بر اریکه سلطنت مملکت ایران در اصفهان جلوس کرده و بعزم
مملکت گیری با سپاه و لشکر بطرف همدان آمد تخت با تمام لشکر خسرو خان
جنگ و دعوا با فرستاده و او را بطرف خویش دعوت نمود چون خسرو خان
بر سایر حکام ایران از هر جهت فزونی داشته جعفر خان تبعیت او را
مقدم شمرده پس از وصول رسول و رسیله خسرو خان با اعیان و والیت
در جانب قبیله مشورت کرده رای او را برای قرار گرفته در جعفر خان
مخالفت ببطالن وقت آقا محمد خان قاجار در ابتدای سلطنت خدمت نمود
جواب جعفر خان را سخت و کجا نوشته او را بعنی مرام عزم دلیم
و بعد با احضار لشکر کردستان فرمان داده بعزم رزم حرکت نمود و یکان
همدان رفته در حوالی رله با برادر رسای محمد حسین خان قراگوزلو
و خواین خمسه و گروس را نیز باین جنگ و پیکار دعوت کرده از آن
مزبور با پنج هزار سوار در نزدیکی قریه بهار همدان با روی خسرو خان
روز پنجشنبه عم شهر شعبان یکهزار و دویست هجری در بهار همدان با جعفر خان
بنای جنگ و جدال نهاده آنروز در بهار فتح و شکست بر لشکر جعفر خان

دست از محاربه کشیده روز دوم نایرهٔ جنگ از جانبین مشتعل و تا ظهر کار در معرکه
دلکشی بهم پیوسته عثمان خان قمه و محمد حسین خان قوانلو برگشته زخمی خورده
و روی از جنگ برتافته خسروخان والی از شغیره مهر و دل نهنگ دیده و
قلب چون کوه سنگ در جای خود ثابت بماند و در محاربه و قتال اقدام مردانه
کرده با سه نفر از پیر آقاسی خود و ده نفر سوار از مردان کار پای مردی بمیدان
گذاشته و بیاری حضرت باری برپا و جعفرخان مردانه حمله برده و آنها را
از میان برداشته جمعی قتیل و برخی دستگیر شده لشکر زندیه روی بگریز نهاده
جعفرخان با مردی قوی ایلخی بهم قدرت فرار در خود ندیده در میان لشکر
توپخانه خود تحصن کرده سپاه خسروخان او را محاصره کرده و توپخانه را
بتصرف آوردند چند نفر از دلاوران رشید بمیان لشکر رفته و متحفظ جعفرخان
شده و تمام اسباب و اثاثه سلطنتی جعفرخان نصیب لشکر اکراد گشته در این
محاربه یکصد و بیست نفر از قشون جعفرخان از فارسیان و الوار و زندیه
مقتول و هشتصد نفر اسیر و مجروح گردید و بیست و چهار نفر از سپاه خسروخان
بقتل رسیده و بیست و چهار نفر زخم منکر برداشته اند تفصیل آنکه تمام اسباب
جعفرخان تمام جواهرات نفیسه خود را با یک جلد کلام الله مجید بخط
از مجتهدین محترم اصفهان نزد خسروخان فرستاد و با کمال مسکنت و ضراعت
از لوای خسروخان مستدعی شده است خسروخان که ولی کریم و طبع سلیم داشته بر شهر

اصفهان

توپخانه خود جعفرخان نوشته به جعفرخان با شش نفر از کسان خویش هر جا بجوید برود
جعفرخان در همان شب با شصت نفر از کسان خود بجانب اصفهان فرار کرده شهر را
برده ایلغار از همدان خود را تنگ باصفهان رسانیده است خسروخان پیروزمند
فتح نمایان و تسخیر همدان و تدبیر جعفرخان علم بشارت بفلک نشانده بر فرشته
حیدر و تویسرکان و کزاز و فراهان و گلپایگان را در تحت تصرف خود تسخیر نموده و بجانب
قزوین رفته و بهر کس که در کمر رکاب بوده فرستاده در گلپایگان سه روز در بیرون
توقف و بعد از آن سفر کرده جعفر بیک نامی که از خوانین مجلس او بوده
صحبت داشته و در عرض گفته است این سلطنت را چگونه می‌خواهی جعفر بیک از
روی کمال بی‌خبری عرض میکند و الله بار این تعلیم خویش را نگه داشته
ثمره جز زحمت و مشقت چیدن ندارد واقعه خارج از حوصله بر همین نهج است
چه جز کلو دیدن خوب و نکوهیده است که پادشاهی عالم فرو دیار و دیر اگر از شر
قناعت جز شرود درویش شتم و عنوان کردن از خود را بهر از آنکه بر طبع بیتی
این بیانات جعفر بیک بر خاطر والی اثر کرده فوراً رکاب بر گرداند
و تمامی جواهرات نفیسه با عریضه چاکرانه مبنی بر فتح و فیروزی و تهنیت
خود و دفع جعفرخان هر بار از آقا محمدخان قاجار بتهنیت فرستاده و خود با همراهان
سرور و شادمانی بسنندج مراجعت نمیکند پیر از وصول عریضه و تقدیم
خسروخان آقا محمدخان قاجار از شکست و فرار جعفرخان که در یکی از جداهای بزرگ

درست و تبعیت خسروخان با وجود دقایق غیر منظور بوده به خوانیت ... [illegible]

و سرور گردید و ظیفه جانب خود را در این کار بزرگ ظاهر و ... [illegible]

خسروخان را برادر شاه نامه ... و فرمان مرحمت ... [illegible] ... توفیق

ایالت سنقر و کلیائی با فشار والی ... و مجددا گماشته ... [illegible]

آقا محمدخان رفته رفته در کار سلطنت سنقر را مستقل ... ولایت سعدآباد ... [illegible]

نموده ... بعد از چندی آقا محمدخان خسروخان والی را احضار نموده ... [illegible]

والی از رفتن در بارش متعذر شد طولی نکشید ... امیرخان ... از خسروخان

گریزان و در ... [illegible] ... و بسیار چیزها ... [illegible]

... شرح ... [illegible] ... رسانیده والی ... [illegible]

... [illegible] ... امیرخان ... [illegible]

... [illegible] کرده در عرض راه جماعتی از ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... رفته رفته ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

حاکم ... [illegible] ... حاکم ... خسروخان والی

... [illegible] ... شرح ... خسروخان عرض ... [illegible]

خسروخان ... امیرخان نموده ... [illegible]

که در ... [illegible] ... این ... چشم پوشیدن ... [illegible] ... مستبعد بود

... [illegible] ... در تحت حمایت ... [illegible] ... حاکم ... [illegible]

... [illegible] ... شده ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... امیرخان

... [illegible] ... والی ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

خسروخان ... [illegible] ... شده ... [illegible]

... امیرخان ... [illegible]

امیرخان ... [illegible]

والی ... [illegible] ... والی ... [illegible]

... امیرخان ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] کرده خسروخان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... امیرخان ... [illegible] ... خسروخان

... [illegible] ... آقا محمدخان ... [illegible]

... [illegible] ... خسروخان والی ... [illegible]

نموده ... [illegible]

... [illegible] کرده ... [illegible] ... آقا محمدخان ... [illegible]

پیوسته ملازم رکاب و در خدمت شاه خسرو خان قیام کرده امان الله خان پسر خود را

با لطف علی خان خویش به همراه ودیعه و با پیشکش فراوان به خدمت [illegible] شهریاری روانه [illegible]

خاطر شهریار ایران از این فقره خورسند و راضی شده خوانین را پس از [illegible]

خلعت فاخر بخشیده و انها را به اطمینان [illegible] که [illegible] جهت [illegible]

والی را خاطر جمعی برسانند خویش با خان [illegible] پسر [illegible] طهران رفته [illegible]

و بعد [illegible] معاودت کنند خوانین [illegible] رسیده

و فرمایشات ملوکانه را ابلاغ نموده والی [illegible] ولایت را [illegible] کرده

و به تقدیم [illegible] قرار گرفته [illegible] امان الله خان

و حسن خان پسر لطف علی خان را به همراهی [illegible] آورده

به دربار شاهی روانه نماید والی [illegible] طهران [illegible] خوانین را [illegible]

[illegible] روانه کرده خویش [illegible] طهران رفته

اما محمد خان [illegible] دولت [illegible]

و شرف حضور یافته [illegible] ملوکانه شده [illegible] آورده [illegible]

خاص والی را [illegible] خسرو خان [illegible] محمد خان [illegible]

خاطر داشته [illegible]

خسرو خان والی [illegible]

[illegible] گردستان [illegible]

[illegible]

خان [illegible] خسرو خان که نیابت [illegible] داشته [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] قشون [illegible] در [illegible]

[illegible] جمعی [illegible] عقب [illegible]

جمعی [illegible] غارت کرده [illegible] ولایت برگشته [illegible]

[illegible] خویش [illegible]

[illegible]

[illegible] خسرو خان [illegible]

[illegible] غالب [illegible]

[illegible] لطف علی خان [illegible]

۱۲۰۴

[illegible] در تاریخ [illegible] هزار و دویست و چهار [illegible] کردستان [illegible]

و خسرو خان [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] خسرو خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(در ذکر حکومت لطفعلیخان و خروج خسروخان بزرگ)

در سنه یکهزار و دویست و چهار لطفعلیخان حاکم بالاستقلال گشته مدتی [illegible] با نظارت
بهبودی خسروخان با نهایت حسن سلوک بجای خسروخان حکمرانی نمود بعد از فوت مرحوم
خسروخان تحفه با مر فرمانگذاری مشغول گشته تا در سنه یکهزار و دویست و شش با مراد
ناحیه حوزه کردستان کردیه با قشون زیاد بالطف خان رفته آن ولایات را به جهات جنگ
و کردگشائی از طبع و جمع آوری های آن مملکت را با تقریبات شایان [illegible]
قاجار بروانه و خود با سپاه منصور کردستان معاودت نمود بعد از مدتی حسنعلیخان
پسر خود را نیز با [illegible] دیوانه و پیشکش لایق به ارادت [illegible] و خود [illegible] نظام
تعزیر [illegible] لطفعلیخان [illegible] صادق و [illegible]
عباس [illegible] و [illegible] همه کس را در جای خود [illegible] با [illegible]
[illegible] و [illegible] نداشته [illegible] در فصاحت و [illegible]
و شجاعت و [illegible] بهره [illegible] داشته در [illegible] چندان [illegible]
از مصاحبت [illegible] نفرت داشته با [illegible]
از [illegible] و [illegible] کرده [illegible] اوقات [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] خسروخان [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] جوش [illegible] دو طرف [illegible]
در وقتی که لطفعلیخان مأمور کردستان بود احمدسلطان حاکم [illegible] دوامان

(د [illegible])

و [illegible] با [illegible] بابان خود [illegible] و تقویت [illegible]
[illegible] نمود بعد از آنکه لطفعلیخان از سفر کردستان
معاودت نمود [illegible] منقطع شده بی [illegible] و [illegible] کردیه
زمستان و برف [illegible] جمعیت و [illegible] و [illegible]
زحمت برف [illegible] شده تا [illegible] رسیده [illegible] چند
[illegible] سالهای قبل [illegible] بابان [illegible] و [illegible] سکونت خود [illegible]
[illegible] خراب و [illegible] و [illegible] آتش زده و چند نفر از
[illegible] شده [illegible] خود [illegible] و [illegible]
بانه رونه احمدسلطان حاکم ناچار بطرف عباس فرار شده [illegible] سلطان را
[illegible] صادق [illegible] حاکم بانه [illegible] نظام بانه [illegible]
[illegible] قوم جاف قوم [illegible] کردستان [illegible]
هرگاه [illegible] کردستان [illegible] و [illegible] و [illegible]
کردستان را [illegible] طایفه [illegible] جاف [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] و [illegible] گماشته
[illegible] لطفعلیخان [illegible] کردستان [illegible] نموده که [illegible]
[illegible] طایفه جاف قوم [illegible] کردستان [illegible] و [illegible]
[illegible] را [illegible] کردستان [illegible]

قدرت تخلف و جرئت تجاوز نداشته برای جاف [illegible] کرده در

ما از جانب والی مأمور هستیم که جاف را [illegible] از تکالیف شرع [illegible] در این صورت

باعث خونریزی و فتنه عظیم نشوید و قدم جرأت در خطه کردستان نگذارید طوایف جاف

از این قضیه مضطرب و پریشان گشته و به یکبار از قلمرو ایالت [illegible] خانوار از

جاف که با احشام و جمعیت در خطه کردستان توقف و قرار داشته [illegible]

و استظهار خویشان و اقارب خودشان [illegible] کردستان [illegible]

سایر طوایف جاف تمام احشام و مواشی خودشان را [illegible] گوران

و [illegible] چهار [illegible] حکومت [illegible] شهرزور [illegible]

در حکومت [illegible] در [illegible]

خانوار جاف [illegible] کردستان [illegible] صادق لطفعلیخان [illegible] حقیقت

واقعه آگاهی [illegible] مأمور و حکم [illegible] نموده [illegible] خانوار جاف را

[illegible] با تمام احشام و مواشی [illegible] شهرزور [illegible] تمام دارایی آنها را

[illegible] خانوارها را در بین [illegible] و اعیان ولایت تقسیم کرده [illegible] خانوار

ولایت [illegible] از اعیان [illegible] بخشیده [illegible] در مدت

حکومت لطفعلیخان طوایف جاف [illegible] داشته که [illegible] کردستان [illegible]

[illegible] کردستان [illegible] جاف محفوظ [illegible] مرحمت ولایت

[illegible] را داشته [illegible]

کردستان از ضبط و ربط [illegible] پدر [illegible] خسروخان [illegible] کرده لطفعلیخان

مجموعات خسروخان به مقام مخالفت برآمده و بعضی از طوایف عشیره را [illegible]

تا در تاریخ یکهزار و دویست و [illegible] هجری [illegible] خوزستان [illegible]

یاغی و [illegible] شده حسنعلیخان پسر لطفعلیخان که در [illegible]

حاضر [illegible] مأمور تادیب آنها [illegible] گردید

با جمعیت [illegible] رفته [illegible] فوق [illegible] مأموریت [illegible]

[illegible] تادیب [illegible] چند نفر از [illegible]

و معارف آنها را [illegible] خدمت [illegible]

مورد لطف شاهانه [illegible] در سنه

یکهزار و دویست و [illegible] لطفعلیخان [illegible]

[illegible] چون خبر [illegible]

[illegible] لطفعلیخان [illegible] حسنعلیخان پسر [illegible]

از تفویض حکومت [illegible]

حسنعلیخان در سنه یکهزار و دویست و [illegible] هجری بسنندج وارد

و بنوبه حکام حکومت [illegible] و [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

آورده بعد از یافتن اجازه و باخبرین در کارهای وحدتی که شبانه بعد و تصرف سکه نمو

حضرت محمد شاه و دیگری بود بست مظفر جهان حاکم و ترتیب جمعی هم حسن خان والی را

چند ای در بهروه مدت مدافعه نموده و بخود کامی فرمان گذاری کرده است تا در سنه

یکهزار و دویست و یازده حسن خان با قشون گردنان بایدی ساخت که جهت آن بودند در

ایران چهار دو جمعی دو هزار رکاب شاهی شده در غیاب والی محمد بیگ

و دیگر دست قهری بود مدت دراز کرده والی را از رکاب رهانیده جمعی از جزء و دیگر

و مدت با سبحان وردی خان ... عشق و ... جمعی ... دو شاهی و در زنده با پادشاه

و وقتی ملحق شده در رکاب آقا محمد خان شهریار ایران نقصیر ... از آن شهر تبریز رفته

به دست تسخیر درآورد و قتل و غارت بی شمار شهریار قاجار با تمام سپاه و دیگر حصه شیش

کرده تا اینکه چند نفر از محارم و فراشان خلوت شهریار بحکم قضا و قدر و بنیت خود شان

یکهزار شده با فرصت طلبی که در تاریخ سلطنت شهریار دیار آن مقتول ساخته

از وقوع این سانحه عظمی قشون و سپاهی متفرق و پریشان گشته هر فرقه با هزار تشویش به جای خود

ورود اولاد نه پیش گرفته در وقتی در آن شهر خارج میشود بیرون رفتند بر بامهای برج باروی

بیگ ... سنگ انداز ... بقیه ... حسن خان والی محمود و ... زخمی

به اراده جمعی خود را بیرون ... تاریخ خویش رسانیده و سبحان گردنان خسته سپاه از

با تاریخ خود در جمعیت شاهزاده و بیعت کرده ... روز قبل از حسن خان خود را به ...

رسانیده و در سنه حکومت مستقر شده حسن خان با جمعیت خود بطرف شهر رسیده بود

و حکومت سبحان وردی خان قطع شده محمد شاه بیگ و دیگری از رابطه خدمتی ... سبحان وردی خان

داشته با تاریخ خویش محمد بخش خان والی را نیز رسانیده تقاضای سبحان وردی خان تا بیرون

آورده هم پس از فرار نزد محمود سبحان وردی خان تا بیست و نه روز و در خفا در شهر

خارج و اطراف بیابان فرار شده و روز دیگر از حضرت شاه سابقه عداوت با لطف حسن خان

حسن خان والی داشته است از نهم از حضرت شاه جمعی آمدن قشون فرمان داده و در آن روز خبر

رسیده او نیز بطرف ماهیدشت رفته و در والی نیز از تعاقب شهر والی خبر

جمع از حضرت شاه رسیده و سبحان وردی خان منع و محمد بخش حسن خان حمایت کرده والی

به نسیج برگشته پس از ورود به بهره سبحان وردی خان و سایر حسن خان گرفتار

سازی گذشته و لطف و آرزوی شان را از محمد رحیم حذر و بشته اما به خالی

پدر و عم خسرو خان که رابطه جوهر و ... قطع تربیت نظری و بقیه حکومت دوره داشته

این صلح و آشتی را تا صبح خویش نپسندیده تا در محرم یکهزار و دویست و دو هزار

فتح شد و تا جبر رایات مسعود برادر نیک سلطنت صدر ... ممکن ایران با آرزو نیز اولاد

امان ... خان دولت تمام رشید طهران شده و سبحان وردی خان خان با دو صد

نموده و بسیج ... بخرامان در جمله ... حکومت گرفتار بود و سبحان وردی خان

و نیابت او را در بران خود ... بیرون و جمع و ... در طهران مقیم ... سرپرستی

و شخص صادق ... تا جنبش ... نعمت و ملک ... اندر دیار آن و جمع نیز

شهر و برکات آن مامور شده و آن ممکن وسیع را کلنگ ... و امانت طرازی

تهدید نموده تمام املاک آنها را بابیان نذر دوره‌ها و خزانه کرده چنانکه هم نوشته تمام املاک تبریز را دو

دامی خیر نباشند و هر کس بناز نعم او نبیند و داشته باشد آنرا بابا بیت دوره و الحکم پیبه ارا

بعداز انجام این نهرت بود العذر معاهدت کرده و وزیر او ثروت قرب بزرگی

پیدا نموده در غالب کارها تقریب لله تصدیق کرده و فقرا امان الله خان از دور

دانش در دوره و طهران و نزول تبریز و اهم وزیر بیگلر میشود و در تشیین کردن و تصمیم نظری

بسیار وزیر بیان وزیر صالح خیر را آگاهی از اینهم چون تبریز و اهم امان الله خان را خواند

حاضر کار فتح نظر آورده دست دولت بوده اینهم و میگیا بود گفته است که چون

او اینشتر از همه کس مستحق حکومت کردن را در دیوان وجه تقصیر را با هم خود بر اسم

و حکومت را از برای خانان بگیرید امان الله خان از خبر خطی و صحیح از تبریز و درزک

بسیار نموده و خوب فرصت شده و منظر وقت بود و تبریز را تکرر دوام حضور

فتح شده و اوی ثروت از امان الله خان تحیه ده و یا قیمت تصدیق کرد

با همات او و حکومت محروم شکرده فنمت او حاضر شده در حکومت کردن تبریز

و امان الله خان را دو کار دیانه و تبریز و اهم کرشه کار دو بکیرد و طوماری کشید و آنرا

از خواص امان الله خان محمد رشید بیک و کیو را در بار رفته چهار نفر اوهم دو

فتح بیگ بر پا پیغ ارشد است و کالت داشته محمد بیک را زده

کرنگ و بمصاهرت خان و اعتماد را بمنصب اسمح

بر فتح بیگ ثابت و روج و عناد و با اوانی با هم

خارج از کار تحقق و بهیئت جامع ورزشده و تنظیم و دو محلی بادی ثابتی رفته بیرون محمود

و بر بسته حکومت کردن را بیان امان الله خان در نظر داشته تقدیم تعظیم نمود

حکایت وجه بنیاد رفتار داشت کاشته و باتفاق امان الله خان خدمت عالی آن

صدر اعظم رفته و تقصیر تحریر آن وجه تقدیم و تعطیل و منع کردن را عرض کرده

صدر اعظم انجام مرام امان الله خان را بر جهت ارسفر و بیان تروقف داشته چون

در آن ادوان با نظمی خوب بیان مستقیم و حرکتی ترکیب شهرها بر دیوان بر نهیب تمام

کردن بنا را نیز سفری فرمود و در کتاب نظم شاب سخن بیان رفته پی آنها

بنظام خوبیان شهرها تا جاده بود العذر معاهدت و در شادت و مروج و قت

وشاه پرستی کردن بنا تحریر تجیه فرمود تا اینکه فتح بیگ و دیگر با تعریف تبریز با هم

بعفر تقا دست عمر و در سیاق تقصیر و حفظ حول فتح خان را نصب امان الله خان را استثنا

میشود بسته عمر در قبر و فتح خان سفر و حضر طهران و امان الله خان نظر ما

و خدمت حکومت بر قرار شده و در طهران منصب وکالت را فتح بیگ تنخواه

دیوان و دیوان بر جهت کرده است فتح خان ثانی با محمد رشید بیک و محمد حسین

و ظرع بیک نجفی در طهران بعمارت تبریز و اهم وزیر منصب و ده بر روز تحویل

میشود)

امان الله خان و الی شهر با امان الله خان بزرگ است و بسته تحویل دولت بچاره

با نهایت احترام وارد شد و مسیح و بر بسته اوست متفق شده کرده بیه تنبیه ایام و بحی

پرداخته در جانب بیت و آسایش قاطبهٔ رعیت را فراهم ساخته این زمان به [illegible]

با فضیلت و هنر و ابهر دانشمند عدل گستر و در امور معاش رعیت [illegible] تحصیل فراوان [illegible]

بسیار ساعی و کامیاب [illegible] در غضب و هیبت و طراوت و صولت او در تقریب [illegible] دولت

بهره و جاه بسیار [illegible] صفات حسنه بسیار داشته [illegible] خود نیکو کرده [illegible]

و اگر چه بیگ [illegible] هر کس [illegible] خدمت و [illegible] شده [illegible]

در [illegible] گشته [illegible] کرده [illegible] علم [illegible]

محترم و صاحب [illegible] دولت را خوشحالی و همیشه [illegible] داشته حسنات [illegible]

و تغییر [illegible] فرط کرده هر که کار [illegible] تا جهت [illegible]

[illegible] داشته [illegible] فرصتی [illegible]

تمام [illegible] ضبط [illegible] در هر وقت [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده [illegible] در حکمت [illegible]

و [illegible] جمیع خان در [illegible] قرار [illegible] طرف [illegible]

[illegible] عداوت [illegible] جمیع خان [illegible] قرار [illegible]

با جمعیت [illegible] گرفتار [illegible] رسیده [illegible]

خبر [illegible] گرفتار [illegible] خدمت [illegible]

جمیع خان [illegible] طرف [illegible] آب [illegible]

[illegible] برگشته جمیع خان [illegible] از [illegible]

و در [illegible] فتنه جویان و شرار [illegible] گردن را بود خویش جمع [illegible] از [illegible]

خویش [illegible] باجماعت [illegible] و عباس [illegible] مقام [illegible] کردن [illegible]

[illegible] کرده [illegible] خان از [illegible] و [illegible] شده [illegible]

بست [illegible] و در [illegible] با چند [illegible] و [illegible] شده [illegible]

بسیار [illegible] جمعیت جمیع خان [illegible]

جمعی [illegible] قرار و در آن [illegible] جمیع خان [illegible] گرفته [illegible]

دست بسته [illegible] خان [illegible] در هر جهت [illegible] اعطا [illegible]

شهریار ایران [illegible] در [illegible] ساخته [illegible] بیگ [illegible]

[illegible] لطف و حمایت [illegible] مخالفت [illegible] گشته [illegible]

و [illegible] و حمایت [illegible] خان [illegible] شده [illegible] خان [illegible]

[illegible] قدرت و دست [illegible]

و [illegible] نیز [illegible] خدام [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] شهریار ایران رفته [illegible]

[illegible] خان [illegible] گفته [illegible]

با یام [illegible] خدمت [illegible] جسارت [illegible] چشم [illegible]

[illegible] شده [illegible] دولت [illegible]

با [illegible] خدمت [illegible] نموده [illegible]

و قمع نخواهد یافت گماشته خود امان الله خان بطهران رفته از سوء اعمال و کید پاشا شهریار
ایران دارا را بحقیقت حال مطلع ساخته و پولهای زیاد پایه گذاشته اولیای دولت
عارضین را استمالت کرده و نزد امان الله خان فرستادند که [illegible] را افزون [illegible] با خود
بمعیت مراجعت دهد و نیز با [illegible] والی را اجازه داد که تادیب متجاسرین وهم محمد پاشا
و نظر علی بیک اخوان قمع بیک دیگر مدتی در انبار و [illegible] محبوس بهم رسانیده بودند
کشیده و نیز امان الله خان والی به تادیب قمع بیک و ملحقات چند [illegible]
دارد جمعی جماعت متفقین بهم و همراه خود بمعیت آورده پس از مدتی قمع بیک چند نفر
اتباع او را گرفته و همراه سپاه هم فرستاد بتقصیر آنکه محمد رحیم بیک [illegible]
دیده و همراه بعد جهت خدمت خواهد کرد از او منصب و کالت بخشیده پاشای دیگر
بعنایت [illegible] و اختیار حکمرانی کرده با مدد عمارات عالی و ارگ کهنه و بازار و
و مساجد و حمام و رواق منقش شده مسجد دار الحکومه از بناهای آن و همه [illegible]
آثار مرحوم [illegible] را تا در سنه یکهزار و دویست و نوزده عبدالرحمن پاشا
در حکومت سلیمانیه [illegible] دار الدولت عثمانی [illegible] و [illegible] قمع [illegible]
بنا نهاده و شده [illegible] شهریار ایران امان الله خان با لشکر کردستان [illegible]
عبدالرحمن پاشا را برده در ملک بابان مستقر نماید امان الله خان با لشکر [illegible]
عبدالرحمن پاشا را برداشته و بسمت بابان حرکت کرده از طرف [illegible] پاشای
والی بغداد [illegible] سلطان [illegible] عثمانی سلیمان پاشای کهیا [illegible] عسکر [illegible]

[illegible]

بر سر والی و پاشا و خلعت ملک بابان مامور بهم رسیدند در صحرای مریوان فریقین [illegible]
حرب [illegible] سپاه [illegible] شکست [illegible] شده [illegible] عجیب [illegible] گشته از کشته
پشته [illegible] آدمی [illegible] والی [illegible] لشکر [illegible]
شب [illegible] کهیا پاشا [illegible]
سرداران نامی عثمانی اسیر گشته و امان الله خان والی ایشان را [illegible] تحت الحفظ [illegible]
[illegible] بدربار شهریار ایران روانه و خودش با لشکر منصور بسمت بابان حرکت نموده عبدالرحمن
پاشا را برده در ملک بابان حاکم و [illegible] و [illegible] بطرف سنندج مراجعت کرده [illegible]
[illegible] خدمت و [illegible] دولت [illegible] و [illegible] دولت [illegible]
[illegible] امان الله خان کرده [illegible] کهیا پاشا و [illegible] عثمانی [illegible]
رسیده و [illegible] شهریار ایران [illegible]
دیگر [illegible] بغداد و [illegible] دولت عثمانی [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] خاطر شهریار ایران دولت عثمانی کهیا پاشا را [illegible]
[illegible] والی بغداد [illegible] دولت [illegible]
امان الله خان [illegible] حکمرانی کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] سنه [illegible]
و عمارات عالی ساخته [illegible] و [illegible]
در تعیین زمانی ملک و دولت [illegible] کرده [illegible]

۱۲۲۲

تا در سنه یکهزار و دویست و بیست و دوی هجری محمد رحیم بیک [illegible] بیک برادرش با [illegible]

[illegible] خان [illegible] پسر رضا قلیخان و محمد قلیخان [illegible] والی را [illegible]

با خوانین [illegible] و [illegible] ترکمن [illegible] والی [illegible]

والی بخت برگشته [illegible] در مراجعت [illegible] کشته شد [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] خان [illegible] محمد قلیخان [illegible]

[illegible] زخم [illegible] شمشیر جان ستان [illegible] تیغ [illegible]

از [illegible] خود شان [illegible] محمد رحیم بیک [illegible]

دیگر [illegible] بمجازات رسانیده [illegible] ثروت [illegible]

[illegible] قدرت والی [illegible]

[illegible] تا در سنه یکهزار و دویست و [illegible]

[illegible] خوارزم [illegible]

[illegible] خان والی [illegible]

[illegible] عبد الرحمن [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] دولت ایران [illegible]

تابعیت [illegible] سلطان عثمانی [illegible]

بیعت [illegible] شهریار ایران [illegible]

تا [illegible] شاهزاده [illegible] والی را

[illegible]

با لشکر زیاد مامور فرموده پس از ورود قشون ایران بخاک [illegible] عبد الرحمن پاشا [illegible]

چون تاب مقاومت در خود ندید فرار کرده [illegible] در این وقت ایران [illegible] تسخیر

[illegible] پاشا را [illegible] حکمران [illegible] نموده [illegible] عبد الرحمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیعت [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] عبد الرحمن پاشا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الرحمن پاشا [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الرحمن پاشا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد قلیخان [illegible]

[illegible] محرم [illegible]

[illegible]

و خانم را ملاحظه کرده و در حضور شاه و دولت روس از حرکات الله‌یار خان آصف‌الدوله تظلم نمود
از طرف دیگر الله‌یار خان آصف‌الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سال ۱۲۳۵ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکومت بابان بخشیده محمود پاشا نیز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ([illegible]) ([illegible])
[illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بجمع لشکر پرداخته کردستان فرمان داد و با جمعیت کامله روانهٔ شهرزور شده در حوالی مریوان [illegible]
جا فرود آمده کرده پس از اقدامات عبدالله بیگ از آنجا [illegible] قشون و عساکر ایل [illegible]
وارد آنجا غارت شده قریب دویست نفر گرفته [illegible] و در جا نجیب پاشا [illegible]
کرده و در آن جنگ [illegible] طرف جاف رسیده [illegible] غارت [illegible]
و عشیره با سپاه منصور از شهرزور [illegible] تا سلیمانیه تاراج کرده و بنهم [illegible]
بعد از قضایای مذکوره [illegible] و در بیان [illegible] والی [illegible] پاشا [illegible]
والی فتح [illegible] و [illegible] دولت که [illegible]
امان الله خان والی شهر زاده [illegible] که [illegible] حسن جهان خانم صبیهٔ محترم خود را
بعقد ازدواج خسرو خان پسر امان الله خان در آورده و شب [illegible]
در سنهٔ [illegible] امان الله خان والی [illegible]
و جمعی از نسوان محترم برای اتمام سور [illegible] و حرکت عروس [illegible]
[illegible] تهیه عروسی [illegible]
[illegible] کرده و در عمارت سلطنتی و مجتهدین کرام و [illegible]
عظام در مجلس [illegible] خاص و عام در این سور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

محمد حسن خان

محمد حسن خان پسر ارشد امان الله خان از این فقرات و عروسی [illegible] گرده
آنکه [illegible] ترجیح داده [illegible] کارهای دشوار و [illegible] گرده
چند [illegible] از معارف کردستان و اقوام [illegible]
روگردان [illegible] شده [illegible]
[illegible] کرده از [illegible] با سپاهی [illegible]
تا [illegible] کردستان [illegible] امان الله خان والی [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
در [illegible] کردستان [illegible]
از طرف [illegible]
صادر کردید که [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] امان الله خان [illegible]
شده [illegible]
[illegible] خسرو خان از
[illegible]
محمد حسن خان [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible]

خسروخان برادر سنی چون دختر خاقان را بعقد ازدواج او درآورده و ایشان بعنوان [illegible]
تعهد شده درد را بر شاه جهان داده است یقین داشته باشید که با این وضع همه
مرگ پدر حکومت کردستان نصیب خسروخان خواهد بود محمد حسن خان جوان با اقتضای
غیرت و جهالت حقوق رجحان پدر را بحقوق عصیان تبدیل کرده و این تضییع
جان را بر کف دست گذاشته و هیچ قسم تهدید و تخویف شهریار و دولت
و تألیف پدر بزرگوار در مزاج خان جوان اثر نکرده است بعد از یکی دو ماه که
از فرمان داری بیگ و بیم مایوس گشته ناچار بتأدیب او همت گماشته با
سپاه کردستان فرمان داده که زمانی سپاه و جمعیت فراهم و با اتفاق [illegible]
شاطرباشی حرکت نمایند قریه [illegible] که یک فرسخی [illegible] است
اردوی والی شده محمد حسن خان هم با قشون خود در مقابل لشکر پدر صف کشیده
و سه مرتبه با میانجی شاطرباشی برای صلح ذات البین نزد محمد حسن خان رفته
کلام الله قرآن مجید هم با خود برده و شفیع قرار داده و آنچه داشته در دوستی از در
موعظه و استمالت برآمد در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد و آخر هم کار پدر
و پسر بجدال و قتال کشیده (قضا و قدر با هم آویخته) (بس خون بیچارگان ریخته)
این محاربه یکی از رزمهای نامی روزگار است و مورخین ملزم است تفصیل آنرا
در صفایح تواریخ برای عبرت روزگار ثبت و ضبط نمایند سردار سپاه و محارب یکی
پدر و پسر و مرد بیگانه در میانه نه هر دو لشکر کرد هم جنگجویان و مبارزان هر دو سپاه

با پدر و پسر یا عمو و برادر یا خال و ابن عم اهل یک خانه از خونهای [illegible]
کار بدینجا رسیده چنین رزمی را آسمان تو نگرفت و سردار این سپاه
تا چه درجه توانائی و قدرت لازم است که پدران با پسران و برادران با برادران
در مقام جنگ و جان بازی کشتن از برای تحصیل رضای سردار خویش و کشتن از
بهر نام و ننگ بنمایند بالجمله مبارزان هر دو لشکر در میدان معرکه با بی تابی
مشغول شده (چون شیر و پلنگ رو بمیدان کردند) (در دم همگی [illegible] جان
کردند) (هر سو و هر رو بمیدان آوردند) (از نیزه و خنجر تیر باران کردند)
محمد حسن خان والی زاده با همان شیر زبان در میدان رزم غلغله بود
و از زخم سنان لشکر والی را پریشان نموده اگر چه شجاعت و رشادت او
بیش از امکان نموده است ولی بیشتر بعد [illegible] والی کسی جرأت [illegible] او را
نداشته و با بی و اهمیت بی باکانه قدم بمیدان دلیری گذاشته است با جمعی
دلاوران به جنگ و خونها ریخته تا یکه [illegible] [illegible] و [illegible] فتح [illegible]
[illegible] و از جمله [illegible] والی و دلاوران سیف و قلم همه مردانه بمیدان رفته
شجاعت و مردانگی داده جمعی از قشون والی را [illegible]
بمیان گرفته [illegible] چنین قلع [illegible] شمشیرها برگردن [illegible]
زده که یک پاره از پشت گردن او باقی مانده است [illegible]
او که جوان بسیار رشیدی بوده و در علم جراحی بهره داشته فوری [illegible]

دکردن اورا بچه زده دیگر نفهم از قدرت الهی با چنان زخم منکر چندین سال
زنده کانی کرده خدا گردش قدری معوج بوده است میرزا لطف الله تبدیل
صد سنه میرزا علی اکبرم وقتی چند نفر بی غم خود آتش قهرش شعله ور و در کمین
واله زاده مکین شده بیک تیر تفنگ محمد حسن خان واله زادهم را از پای
در آورد و در آن زمان از پا بیانی محمد حسن خان زیر تیر بپای محمد حسن خان
بر دیگر آقا محمد خان واله خورده اوهم مجروح شده است آقا محمد خان از زمان
این اوضاع سخن و تأسف کردید جمعیت محمد حسن خان چون سردار خود را
مجروح و اسیر دیده روی بهزیمت و گریز نهاده اند قشون واله در آن وقت
آنجا بار و بنه و دیری کشیم جمعی را قتیل و برخی را دستگیر نمودهم اسرا را آنجا که از
یکصد نفر تجاوز نموده اما آقا محمد خان واله از فرط قهر و غضب تقصیر همه فرمان
دادهم میگوید که از شدت زخم و جگر گوشه خود خاکش قسمی دیگر گون شده بود که
چندی پسر را بهمت پدران و برادر را به برادران سپرده و تقصیر آنها گفتم
نموده است پس از آن پرسید واله زادهم جوان را در تخت روان نشانده
و شتر خویش بازوی بهراه برده مرغ روح محمد حسن خان از قفس تن پرواز کرده
و محمد صادق خان جان بسعادت برده است پس از دیدن آقا محمد خان
واله از حسرت مرگ پسر حواسش مختل و شعورش پریشان شده بهر در در شام
میرزا لطف الله گفته واین فواره آب چه میگوید او هم عرض میکند نمیدانم گفته است

این فواره بزبان حال میگوید که آخ پسرم آخ پسرم میرزا لطف هم عرض میکند واله در آنجا
چه ورد سرایست که با طرب و ارک ماه دلهم دیر دیگر نطلبید همین فواره بزبان
حال میگفت آخ واله آخ واله آقا محمد خان قدر ریگ نفهمد [illegible]
مادر بچه از پیش چشم برد که خونم جوشش بریزد بدو از پیش چشمم دور [illegible]
که قاتل بایم در ورث [illegible] برصد [illegible] باشد) میرزا لطف الله هم فوری از حضور واله
برگشته و از شهر خارج شده و قریه [illegible] دو فرسخی شهر رسیده [illegible]
و میرزا فرج الله خبر دار گشته تکرار می نویسند و التماس تقصیر عفو شده که واله هم گفته
و نتایج زود میرزا لطف الله [illegible] و بارای توقف نداشته و با چندی [illegible]
تا واله حیات داشته باشد در کردستان نخواهم آمد در آنجا [illegible] رفته و از
جانب دولت عثمانی وظیفه کافی در حق او برقرار شده است در آنجا بوده
۱۲۳۸
[illegible] آقا محمد خان واله [illegible] خان پسر دیگر خود را با [illegible]
شاه بحضور نواب عباس میرزا نایب السلطنه روانه تبریز با چاپار و عریضه
چاکری منی بر تبریک [illegible] عرض کرده پس از ورود نایب السلطنه
و دولت واله کردستان را بخود مفتخر نموده [illegible]
آقا محمد خان جنسیه خود را با [illegible] خان نامزد [illegible]
رخصت فرمود آقا محمد خان واله [illegible] این مراسم [illegible]
مقرر را با تهیه [illegible] روانه تبریز [illegible]

که در آنجا رسم شربت خوری بعمل آورده بیرون هم کریم ... بیاده و دو تو بریز چنانکه شاید
رسم شربت خوری بعمل آورده و مراجعت بخدمت نایب السلطنه شده و در جای
مراجعت یافته الله یار خان والی در سنه یکهزار و دویست و چهل هجری شهر شوال
دیده از اثر بد بختی جاجتقی خان در زمستان همین سال مرضی چند بروز
مستولی شده که راحت از صحیح حاضر آمد و بعد از چهل روز جان فانی را بدرود گفت
و منصب جاجتقی خان بر رحمت ایزدی تبدیل شده است این الله یار خان والی
شخصی کافی و خودسر و در کار حکمرانی بسیار ضابط و مقتدر بوده و کارهای بزرگ
نموده خالی از عبارت و بازار و حمام و مسجد از بناهای او است بعد از رحلت
او معادل شش کرور در خزانه او از نقد و جنس بجانب آستانه حرکت دادند
و از آن جمله گوهر و جواهر و تکه در حرم داشت است و تمامی زر نقد بوده است
گنجینه های پریشانی و خانه یا مقصر گشته و تو را که حشمت سبحان الله بر این
چه غرور و غفلتی است خداوند در نهاد بشر گذاشته که این او خاطر ها هیچ کس پند
باز از حوادث عبرت نگرفته و خود را باین مطلب واقف نمی کنند الا آنانکه
بر حرص و حسد حمق می افزاید و در طلب جاه و منصب بتحصیل گنجینه از انواع
جور و ستم اقدام دارند و بی باکانه قوم بیچاره را بجهالت و ستمکاری کنند از
خانه خود جاه و خدمت و چهیان پیش گرفته و در کار آخرت اندیشه و تشویش ندارند
خرمها این بنده را شرمنده که از همه غافلترم (پروانه صفت چشم براه و درخشه باشم)

وقتی ... دور بوده رفته باشم) خصوصاً پس از رحلت الله یار خان با قدرت
شهر ... ات ... ورزی حکومت کرده تا ... شهر
با کمال مرحمت و دوام تقویت به تبعیت [illegible])
در سنه یکهزار و دویست و چهل هجری خسروخان پسر الله یار خان بریاست ایالت
تنگ و رسیده و در بیست و پنجم ... شهر ... منتقل شده جاجتقی خان بلوکی
نایب ... و قهر ... خان بلوکی ... حاکم ... کرده ... فرح
دور ... و ... به ... بلقب ... ایالت شده این خسروخان
بسیار ... در عیش و طرب حریص و بمصاحبت شعرا ... ذی
بهم خوی ... عارف و غزل سرا و بی نهایت ظریف و زنده دل
جانب اهل هنر و صاحب معرفت را محترم و گرامی داشته ... دنیا در نظر
... و در کردستان ... بن چنگیز معروف بهم ... از ...
بعدی قحط و غلا در کردستان نازل و ... صورت جان ... و الی ... در سنه
قحط و گرانی ... طاقت مردم و پریشان شده خسروخان که دل کریم
و خاطر رحیم داشته تمام ... انبار ... خود را با اهل شهر و ... توزیع
داده ... از آنها ... گرفته است پس از رفع بعد قحط و غلا [illegible]
اهالی از عسرت و پریشانی بدر رفته و آسایش حاصل کرده ... فرح
... در ... که خسروخان والی در ... و ... در ... نشسته

جمعیه اسناد را در خاطر و خاطر واله [illegible] هر چند غایب از وطن و دور [illegible]
گذشته فقرهایه مأمور [illegible] مطالبات شخص [illegible] خسروخان والی
تأمل نموده و مهر دسته دسته [illegible] از زیر گرفته و بیان آتش [illegible]
نیز فتح [illegible] و [illegible] بجهت [illegible] کرده و در تمام [illegible]
عرض کرده [illegible] وقت و مال [illegible] کار [illegible]
[illegible] هزار [illegible] است و [illegible] توجهات [illegible]
حضرت [illegible] و [illegible] مدت [illegible] بمقام [illegible]
[illegible] خسروخان [illegible] بجواب [illegible] نظر [illegible]
تمام [illegible] تسخیر [illegible] و [illegible] واقع شده
نه خطا (خطا هرگز زشت و [illegible] زیبا است) [illegible]
[illegible] است که [illegible] این [illegible] جا [illegible] کرده
و جان و مال خود [illegible] خاطر [illegible] خانواده [illegible]
هم ملک و دولت [illegible] خانواده [illegible]
و هم وقت [illegible] گرفته و نان و طعام [illegible] خورده [illegible] ملک و دولت [illegible]
برده [illegible] این ملک [illegible] قحط [illegible]
و [illegible] سفره [illegible] بکدام [illegible] مروت جایز است [illegible]
مأمورین [illegible] و قیمت نان و طعام [illegible] خواسته [illegible]

و دیگر [illegible] مدت [illegible] این [illegible] شد [illegible] خود [illegible] و چنین [illegible]
[illegible] معظم بزرگی [illegible] نشسته است [illegible]
[illegible] دست [illegible] بوده [illegible] فوت [illegible]
زن و مرد [illegible] چهار [illegible] مجلس [illegible] بوده [illegible]
بتمام [illegible] شجاعت و رشادت و فصاحت و صباحت [illegible]
کمالات [illegible] است [illegible] خود [illegible] است [illegible]
[illegible] ده سال [illegible] فتح کرده [illegible]
[illegible] فتح کرده [illegible] خود [illegible] بوده [illegible]
[illegible] سفاوت و صفات حسنه [illegible]
[illegible] داشته [illegible] کرده [illegible]
[illegible] محمد [illegible] غارت [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بخشیده است [illegible]
[illegible] محمود [illegible] پادشاه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] محمود [illegible] کرده محمود [illegible]
[illegible] شهر [illegible] شهریار [illegible] خسروخان
والی را [illegible] مأمور فرموده که محمود پادشاه را [illegible]
خسروخان والی با لشکر [illegible] کرده [illegible]

سیوان پشت ترازه‌ای بربری در نمونه به جنگ دیگر فرار و کمک بازار تجربه نموده
محمود پشت را در سیاهی حاکم و سر رود در بندر برای انجام امور ترازی کرده چاوش قوت کرده
و هم تسخیر چند و مصاحب خانه‌ای در بیابان بیت خود و حرکت نموده در سر [illegible]
و بیابان در همه جا شده در یک نیمه روز [illegible] در رسیده نفر این عرض سری [illegible]
عرضه [illegible] شده خیره‌فان و دو لشکر فرود [illegible] و به جانب کردان معاودت نموده
در عرض راه چند نفر از معارف نیز فوت شده خود دو نام و چهار این عرض کرده
با نوبت همه مضطرب خوانش را [illegible] ربایند و [illegible] روزی [illegible]
براه جمع قصه و فقرا و مسکین و دویست اتفاق کم برابر [illegible] مرجع [illegible]
و این عرض [illegible] تام و دویست زیارت کرده جمع کثیر و جم غفیر [illegible]
بگو خندق عالم بقدرت و رحم [illegible] این جد نام در شهر رفته دویست [illegible] گرفتم
[illegible] رستم زمستان [illegible] دویست و چهارشنبه [illegible] برف [illegible] نهایت [illegible]
با فضای که [illegible] تمام [illegible] سبز [illegible] حرکت [illegible]
بر بساط اخضر زمین جام [illegible] و هم نمودار کرده [illegible] تابستان [illegible]
[illegible] بر این مرز و بوم [illegible] آورده صغیر و کبیر [illegible]
و باشتغال دویست روی عجز و بیچارگی بدرگاه حضرت رب العزة بر خاک ذلت
نهاده و برای جان [illegible] معنی [illegible]
دیگ قضا [illegible] جام مرگ) (ساقی [illegible]
[illegible]

[illegible] جام مرگ [illegible] شهر [illegible]
در جمیع [illegible] بحوث کرده بیت هر کس [illegible]
شهر [illegible] از معارف و [illegible]
کسی در شهر [illegible] و [illegible] و [illegible] خود [illegible]
و جمع [illegible] ضرورت [illegible]
در [illegible] و صلاح [illegible] دویست [illegible]
کسی در [illegible] بیابان شهر [illegible]
با [illegible] دویست [illegible]
[illegible] دویست جمع شده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] برف [illegible] چهار ماه تمام [illegible]
[illegible]
[illegible] دینار [illegible] هزار دینار [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] جواب [illegible]

جوانان زرتشتی و [illegible] باید رفت و دیوانخانه ترتیب محمد [illegible] کرمانشاهی است خسروخان والی [illegible]

حرکات رقیبانه او به نهایت تغییر شده و تاب تحمل نیاورده با تجار قشون و دیگر اعیان

ولیعهد با کثرت برف و شدت سرما بهت جواز عود و حرکت یکشنبه [illegible]

با خبر شود تا به مقاومت در محلی چند تمام دیروز خانم محمد کرمانشاهی [illegible]

و تمکن کردن بیرون [illegible] تعاقب کنیم و در جهات فوق [illegible]

همراه یک و چند نفر از معتبرین قبیله [illegible] و [illegible] جهت [illegible]

تنبیه [illegible] چوب کاغذ [illegible]

فتح زرادخانه [illegible] خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چهار هزار [illegible] و جمع [illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایران [illegible] ثروت [illegible]

[illegible] خسروخان والی [illegible]

[illegible]

تقصیر شد در حق [illegible] و مجروح با تفنگ قشون والی غالب و جمعیت شاهزاده کوچک [illegible]

مغلوب و خود شاهزاده کوچک پیر شده و چون شاهزاده کوچک [illegible]

[illegible] صلح [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده کوچک [illegible]

[illegible] جانب شهریار ایران [illegible] خسروخان والی [illegible]

شاهزاده کوچک [illegible] خسروخان والی [illegible]

[illegible] شهریار ایران [illegible]

[illegible] شاهزاده کامران [illegible]

[illegible] خسروخان والی [illegible]

[illegible] شاهزاده کامران [illegible]

[illegible] خسروخان والی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خسروخان والی [illegible]

چون در کنار ... و در عقب ... شاه ... است ... که ... هم ... کام ... [illegible]

و دولت کشا ... بعد ... [illegible]

... رسیده و ... دولت ... [illegible]

... جان ... (... گفت ...) ... [illegible]

... صفت ... [illegible]

... دولت ... [illegible]

... [illegible]

... شاهزاده ... [illegible]

... اول (رضا قلیخان) ... [illegible]

... شاهزاده ... دولت ... [illegible]

... [illegible]

رضا قلیخان ... [illegible]

... [illegible]

... شاهزاده ... حکومت ... [illegible]

... رضا قلیخان ... [illegible]

... رضا قلیخان ... حکومت ... شاهزاده ... [illegible]

... [illegible]

... شاهزاده ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

رضا قلیخان ... شاهزاده ... [illegible]

و دولت ... [illegible]

شاهزاده ... [illegible]

... [illegible]

... شاهزاده ... [illegible]

... دولت ... [illegible]

... [illegible]

... شاهزاده ... [illegible]

... [illegible]

... شاهزاده ... [illegible]

... [illegible]

... دولت ... [illegible]

... شاهزاده ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مراحم الهی برهرات هم عصیان برزو شد و طبع خود را که از خشم شهریار ایران بلحاظ تقصیرات خویش محرم بود
فرو داشت و با وجود تهیه عازم آن دیار شد و به تدبیر لشکر و دارالسلطنه ایران رسید و فرمانروائی او که ایران
برده رضا قلیخان والی تجربه برد. فتح الله وزیر با نقصان ورود زده و پریشان و بجانب آن دیار روی آورد
و دیوان محاسبات بلحاظ تدبیر دیده شده و بعد از آن شهر هرات و نواحی کارات مخرب و هر کدام که تقصیر داشتند
دیگر بار بلوکات و قصبه و دیهات که از شهریار ایران غضب نموده و در هر صورت هراتی بانقصان برده
سپاه کشیده و تمنای بدبختی نمود و نوید دولت داده و بعد از آن در نتیجه گذشته و در تمام وجود نصرت آن ایران جلوه کرد
مرد و تحسین شد و صورت رنگش و نجبه سابق برین کردید و با تقصیر شهریار ایران از حضرت هرات و طرد
باقیست و اولاد و همراهان که بعد از آن بیش از پیش از حکایت خونریزی در هرات مانند
مراحم همکانه خواهر را در سینه حفظ طبع کرده و از رضا قلیخان والی هرات و شاه بلیه دانسته
که در غیاب شهریار ایران بر هرات بحکم اقدس و بکوشش آن بیاد دولت آورده
در هر قسمی و هر کوکب شهریاری که نقصه هرات را بهم ریخته و نقد شاه را به او داده و در دیار آن شهر
و تهیه تدبیر و فرمود که شاهزادگان برای انجام هر خبر و دولت آورده و در کل امیر دولت ایران
شده و در این موقع که شهر سنجیده و بجای عازم شده و بدین حال بر بنگاه محمد صادق خان با هراتیان
اهالی افغان بزرگ و متعینین و ولایت که از هر یک بهم و درخیابان که در سر گردانی دیده
منتشر شد و به تعیین سپاه از جانب خود و هجوم از گرد آن و سپاه و هرات بجهت نجات آن
در این رضا قلیخان والی هرات و شهر سنجیده بیرون رفته شهر را بنیاد کار نمودند و کار نمودند
بزرگ فتح الله وزیر از قلعه منع شد و بعد از رضا قلیخان والی را باقشون نفیر دولت داد

و بعزم همکاری و مراقبت از شهر بیرون رفته و با فرصت بیکه دو ساعت مانده از هر جانب بکم تمام آن داد
والی و بعد فتح الله وزیر قلعه و بعد از رفتن محمد صادق خان با لشکر خوشی از قلعه بیرون جانب هرات رفت و
دارد و تقصیر همکار یمن آن دیار اشرار و دولت همراه با نفیر و جمیع لشکر و سپاه تقاضا کردند در تمام جمعیت آن
رضا قلیخان قزوینی که شب را بکمال بنده امروز بسر برد رضا قلیخان و دولت امیر فتح الله وزیر تمام ریختند
و محمد صادق خان با دو هزار سوار از هر طرف در جنبه جانب شهر هرات رفته و بحکم دولت نشستند و بر تو هم
در شهر نشسته محمد صادق خان نیز با وجود تقصیر و در جوانب بیگانه همراهان گذشته محمد خان و تا شهر هرات بکمال
و تدبیر و همراهی ادارات که با و در نشسته والی و قشون ما هم به از و وعده و تقصیر خود و برادرش برگشته
ترک همراهی بیش گذشته و در این وقت اهالی افغان و کمک و همراهی جمعیت خویش که در همه جا پراکنده
و بعد حمله برد و از همه همکاری قلعه آمدند و با هم از طرف و تحریک تمام در هرات بکمال خواهش نمودند
بزرگ فتح الله وزیر اهالی افغان و یکی از همکاری تیر بهرام بستند همیشه و تحصیل و کار آنها
و در قبیح و در بستن پای بر شهر بر لحظه از طرف بابع و قریب که بروح و ضرورت
در ضمن یک شب بود و از آنجا تقصیر نمود که شاه محمد صادق خان از طرف هر شهر و تاریخ
بجز در ضمن تزویر و کمک شاه و تدبیر تقصیر و بتعدد دستمزد همه بزرگ فتح الله وزیر در همین حال
کشته و در بیرون شهر برگشته همراهان رضا قلیخان والی در دیوان قصه بجمع تقصیر با تیر
محمد صادق خان و با جمعی از همراهان قلعه و تمام لشکر و بیرون از طرف شهر برآمده
بطرف حضرت که بر رضا قلیخان و بزرگ فتح الله وزیر بهمان که طرف تپه آنها را در ترک حال
و بعد برده است و در آن حکومت شده و بازوی تدبیر کشتند و تعبیه قلعه و کار آنها را هر تشریح نمود

بعضی در دو قصه محمد صادق خان امیر داد و به دعا نه سرد خلوت و نخبه چند نفر از باطن [illegible]
و بعضی [illegible] بهره [illegible] کرده بود که دولت [illegible] شهرت که حکومت محمد صادق خان [illegible]
بوده [illegible] که [illegible] تعجیز کرده [illegible] صبح روز چند نفر از [illegible] شهر را طلبیده [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] چگونه [illegible]
جواب [illegible] حکومت [illegible] نفرات [illegible] شاه [illegible] دولت [illegible]
همه کس مطیع [illegible] باشد [illegible] محمد صادق خان
[illegible] جواب [illegible] گفته است [illegible]
[illegible]
محبوس [illegible] محمد صادق خان رضا قلیخان
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] ایام [illegible]
[illegible] محمود پاشا
[illegible] حکومت [illegible] سلیمان پاشا [illegible] محمود پاشا [illegible]
[illegible] رضا قلیخان والی [illegible]
[illegible] رضا قلیخان [illegible]
[illegible] رضا قلیخان والی [illegible] شاهزاده [illegible]

باتفاق رضا قلیخان [illegible] طهران [illegible] دولت محمود پاشا [illegible] رضا قلیخان [illegible]
[illegible] محمود پاشا [illegible] رضا قلیخان [illegible]
[illegible] رضا قلیخان و محمود پاشا [illegible]
[illegible] رضا قلیخان [illegible]
[illegible] محمود پاشا [illegible]
[illegible] سلیمان پاشا [illegible] رضا قلیخان والی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رضا قلیخان والی [illegible]
[illegible] محمود پاشا [illegible] سلیمان پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] رضا قلیخان والی [illegible]
[illegible]
طهران [illegible] رضا قلیخان والی [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] رضا قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] تفصیل ایرانه برابر جعفر [illegible] وارلمش [illegible]

[illegible] مطبوع [illegible] رشته [illegible]

تخریب [illegible] رضا قلیخان [illegible] رضا قلیخان [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] محمود پاشا [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] تعیین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رضا قلیخان [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] عجم [illegible]

[illegible] محمود پاشا [illegible] رضا قلیخان [illegible] خفیف [illegible]

[illegible] رضا قلیخان [illegible]

[illegible] محمود پاشا [illegible]

[illegible] ایلچی [illegible]

[illegible]

[illegible]

رضا قلیخان [illegible] تقریب [illegible]

محمود پاشا [illegible] ایلچی [illegible]

[illegible]

[illegible] رضا قلیخان [illegible]

[illegible]

[illegible] محمود پاشا [illegible]

[illegible] جعفر پاشا [illegible]

[illegible]

[illegible] رضا قلیخان [illegible] محمود پاشا [illegible]

[illegible] ایلچی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایلچی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رضا قلیخان [illegible]

جمع کثیر از ایل و کردستان متفق و مجتمع گشته از اطراف به کمک و معاونت میرزا ... ممالک بیامد

محمد پاشا با اتباع خود فرار نمود و شهر شهرزور را گرفتند و تا چند روز ... و کار ... آن ولایت را

بگیرند و از آنجا به حدود ایران رسانیده و از طرف دیگر ... قشون ... و جمعی از اکراد

طوایف رضا قلیخان والی کردستان از روی کینه و خصومت دیرینه ... و شهر ... بر آن صاحب اختیار

به اراده خود جمعی را به سنندج فرستاده ... حکم جهانگشای صادر و میرزا جعفر خان ... و خان میرزا

از اتباع خود با جمعی ... و دو ... طهران ... بیست و پنجم ... طهران فرستادند

و ... فتح و نصرت ... کردند ... و حرکت ... بیابان

و هم ... والی و ... دولت ... شهریار ایران محمد شاه غازی ... رسید

و مانند ... شهریاری ... خاصّ ... و ... همت ... ولایت ... دولت

با ... والی رضا قلیخان والی ... کرده ... تقصیر ... و ... اختیار

و ... و ... میرزا جعفر ... رضا قلیخان والی

... محمد ... و ... شهر ... میرزا ... می‌خواستند ... خود

... تمام گشته و ... خود ... دولت ... و ... به بار ... شود و

... خود ... آنچه ... حاضر ... و ... قدیم ... دولت ... و ... کرد و

برای ... ده ... تقصیر ... طهران ... میرزا ... شهرزور

... بیست ... و ... چیز ... از ... طهران

... شاهنشاهی ... میرزا جعفر ... شود ... شهر ... ایران

قطع رشته حیات ... آنچه ... خود ... نشانه غضب پادشاه ... عمر ... ابد

... آباد ... طهران ... ساخته ... این شهر ... تاریخ

... ۱۲۵۴ ... رسید

قبر ... ... این ... آن ... این ... ... از ... صادق ... شهید

... ... پدر ... قبر ... بیگلر ... و ... ... شیخ ... شد ...

و ... قلیخان ... قلیخان ... امین ... میرزا

جعفر ... ... میرزا ... طهران ... رسید

از ... رضا قلیخان والی مضطرب ... خود ... مجمد

... خود ... دولت ... رضا قلیخان ... طهران ... و

... ... خود ... صحیح ... بقیه ... از ... گویم ... شهر

... تا ... دولت ... والی ... نایب ... شاهی ... محمد ... ولایت

طهران ... رفت ... نایب ... نایب ... قرار

محمد ... رضا قلیخان ... نایب ... شاه ... شهر ... ... و

... بیست ... محمد ... رضا قلیخان ... خود ... ... شهر

پس از ... طهران رضا قلیخان والی از حکومت معزول و مضطرب ... شد و

... ... و ... والی ... ... بیست ... خان

... و ... طهران ... رضا قلیخان والی ... ولایت

... دولت ... طهران ... ... ایالت

[illegible]

[illegible]

مشغول بود و بعد از آن به حضور رفته و گفتند به حضرت شهزاده رسانید محمد [illegible] اردو

اردو مشغول و جمعی از آن امیر خان با فوج [illegible] و [illegible] دیگر بر سر آن شهر [illegible]

شهر جنگ کرده و [illegible] دیگر مجروح امان [illegible] خان با اتفاق [illegible]

کردن و [illegible] کشته از قفقاز و غیر [illegible] سرباز [illegible] و جای [illegible]

جنگ [illegible] امیر خان و [illegible] کشته شد و [illegible] گشته)

و [illegible] خان [illegible] خان [illegible] شهر [illegible] دیگر [illegible]

حضرت [illegible] از [illegible] و [illegible] خان [illegible]

مشغول [illegible] سلطان [illegible] و شیخ [illegible] حسن [illegible]

[illegible] و [illegible] خان [illegible] و [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] نوشته است [illegible]

[illegible] است که [illegible] و [illegible]

[illegible] خان و [illegible] حاکم [illegible] این [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] جمع و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] و [illegible]

از

حضرت شیخ و [illegible] خان و [illegible] کرده [illegible] و [illegible]

[illegible] خان و [illegible] حضرت [illegible] و [illegible]

کرده و [illegible] حسین [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] سلطان [illegible] و [illegible]

و [illegible] حضرت [illegible] و [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] جمعیت [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] جمعیت [illegible] و [illegible] کرده

[illegible] سلطان [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] حسین [illegible] خان [illegible]

دیگر [illegible] خان و [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] خان و [illegible]

[illegible] و [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان و [illegible]

[illegible] و [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو باد صحرا بگذشت [illegible] دنیا بگذشت [illegible]

[illegible] بگذشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقت غروب داشته اند که وقتی تشریف که مجلس [illegible] تمام [illegible] دست [illegible] کرده [illegible]

بهم چیده بود است [illegible] خبر داشته [illegible] شهریار ایران [illegible] محمد شاه [illegible]

از معالجه [illegible] رفقا [illegible] جهت [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] بنا [illegible] گذشته [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آیات [illegible]

[illegible] رفقا [illegible]

[illegible]

[illegible] شهریار ایران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و این ... طهران ... حرکت ... [illegible]
[illegible] ... حرکات ... [illegible]
[illegible] ... شهریار ایران ... [illegible]
[illegible] ... ترتیب ... توپ ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... ترتیب ... [illegible]
[illegible] ... خان ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... طهران ... [illegible]
شهریار ایران محمد شاه غازی ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... خان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... خان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... شهریار ایران
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ده روز دیگر رضاقلی خان والی جمعیت زیاده در محال جوانرود [illegible]

[illegible] حضرت اعلی امین‌الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] رضاقلی خان [illegible]

[illegible]

این [illegible] رضاقلی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جلو [illegible]

[illegible] رضاقلی خان والی [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت اعلی امین‌الدوله [illegible]

[illegible] رضاقلی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

رضاقلی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شهریار با جمعی [illegible] بکالسکه [illegible] فرمودند [illegible] امین اقدس [illegible] کردند [illegible]

ترکمن [illegible] مصطفی [illegible] شاه [illegible] زبان [illegible]

و [illegible] امیر کبیر [illegible] تعظیم [illegible] نمودم [illegible] حضور [illegible] برگشتم دیدم امیر کبیر خلعت [illegible]

[illegible] گفته [illegible] پوشانیده فرمودند [illegible] خلعت [illegible]

شاهزاده [illegible] تشریف آورده [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible]

خلعت [illegible] فرمودند [illegible]

دادند [illegible] فرمودند [illegible] همراه [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] امیر کبیر [illegible] از طهران خارج [illegible]

رسید [illegible]

شام [illegible] ساعت از شب گذشته بود [illegible]

ملاقات کردند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خارج [illegible] عقب [illegible]

[illegible] عقب [illegible]

[illegible] طهران [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] امین اقدس [illegible]

[illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] امین اقدس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طهران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طهران [illegible]

[illegible]

[illegible] طهران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که شاه بر بدعت رفتار [illegible] رسیده [illegible] شیخ ابراهیم و میرزا محمد رضا [illegible]

در عقب آنها [illegible] بدعت [illegible] شیخ ابراهیم [illegible] رسیده [illegible]

رفتار و بدعت کرده [illegible] حضرت [illegible] محمد بیگ [illegible]

ترتیب طهران [illegible] خان ابراهیم [illegible] شیخ ابراهیم که [illegible]

عارض [illegible] شده شاه [illegible] طهران نموده [illegible]

[illegible] که [illegible] مطالب [illegible] نموده [illegible]

[illegible] محمد بیگ [illegible]

[illegible] داشته [illegible]

[illegible] نموده است [illegible]

گرفتار [illegible] میشود [illegible] محمد بیگ [illegible]

[illegible] خان والی [illegible]

[illegible] فرموده است [illegible] شده [illegible]

شهرهای [illegible] نموده [illegible] میشود [illegible]

و [illegible] نظام [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible]

و فوج [illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] خان والی [illegible] فوج [illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] فوج [illegible]

[illegible] بوده که [illegible]

[illegible] فوج خارج [illegible]

که [illegible]

[illegible]

[illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] خان [illegible]

شده [illegible] فوج [illegible]

[illegible] ۱۲۶۸ [illegible]

[illegible] خان والی [illegible] لقب [illegible]

لقب [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خان [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

والی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] والی [illegible]

سردار کل محمد خان را گذاشته تا اینکه بعد از چند روز به ولایت مخصوصه اسب آورده در بخش

امیرکبیر را از والی فراهم آورده اگرچه امیرکبیر نهاد و باقی نیز والی را تخلیه داشته ولی

بعد حفظ اینکه امان الله خان نواب دست نشان خوش هم چندان نزد [illegible] کار او

ابراهیم نفر مرده (چوب از آب فرو می برد و از جیب) (ترشی گیرد فرو بجوش پرورده

خویش) سردار کل پیوسته برای تخریب کار والی در کار هم و در خدمت ایشان

بانواع وسایس چه از هم امیرکبیر هم منظر جانب جهت امان الله خان والی هم از در

دانش بسیار با حیاط رفتار کرده و سرگرمی جانب دولت امیرکبیر سردار کل هم ولی

قبائل ترخس و از هم به اندازه از این به [illegible] کرده داشته تا اینکه در قوت نجف [illegible] والی

طرف کشیده که در قضا [illegible] خندق یکانه امیرکبیر مجبوری و کاشان روانه و از آنجا عازم

دیار عدم شده و دیروز آقا خان [illegible] مقام منیع صدارت یافته و امان الله خان

والی سابقه تجارت و [illegible] داشته با نیز بطلبه کار والی از نو زیب [illegible] گرفته

و از نفقه [illegible] و در مدت صدارت اعظم سعادت سردار کل نیست بود والی بی اثر [illegible]

تا در او [illegible] حسن سلطان اورامی باستعفاء سردار کل [illegible] خوانین

گذاشته و هم ملتیان و [illegible] برافراشته و امان الله خان والی بعضی حمایت دولت

بصدراعظم نگاشته و اجازه تادیب [illegible] اورامی داشته [illegible] در جانب

دولت اجازه تنبیه آنها یافته با یک فوج سرباز و چهار عراده توپ و هم از [illegible] تفنگچی

جوانرود طرف اورامان تخت رفته نجف قلیخان [illegible]

[illegible]

و پنج دسته سرباز و جمعی از تفنگچی ولایت [illegible] از راه جوانرود با وه برای تنبیه اورامان لهون

و میر محمد سعید سلطان را مأمور و روانه کرده خان احمد خان سرتیپ با فوج خود با جمعی از سرباز

و تفنگچی [illegible] از پیش طرف اورامان تخت [illegible] خود والی با بقیه سپاه از جلب مریوان

در حرکت آمده در درویش (در بند دزلی) حکم به یورش نمودم جاسوس از طایفه شقیقه هم

مستحفظ در بند بوده هم [illegible] اقدام نمودم پس از کشش و کوشش زیاد سپاه والی لشکر را

با ورامیان خالی و خودشان تصرف کرده خان احمد خان سرتیپ با جمعیت خود

از آنجا بکوشش [illegible] اولاد حسن سلطان [illegible] طغیانی هم رسیده [illegible]

خانه اورامی که از [illegible] آگاه شده به جمعیت [illegible] اجتماع [illegible]

کرده جمعیت سرتیپ در تنگ [illegible] بیخبر قرار گرفته اورامی در مقام رزم کار

کوشیده و مردانه در مقابله و مقاتله پا برجا نموده والی نیز با امداد خان احمد خان

شتافته جنگ سخت از طرفین در گرفته در این معرکه از طایفه شقیقه اورامی چهار

نفر مقتول و چهل و [illegible] نفر مجروح شده و از سپاه والی شش نفر سرباز کشته

و چهارده نفر زخمدار گردید [illegible] حسن سلطان چاره جز فرار ندید و [illegible] شب

با جماعت اورامی [illegible] والی [illegible] فرار [illegible]

با [illegible] آتش زده خراب نمود و با [illegible] سرباز و [illegible]

بکوشش [illegible] شده از طرف اورامان لهون نجف قلیخان [illegible]

جمعی [illegible] از آب سیروان [illegible] فراوانی [illegible] که [illegible]

محمد سعید سلطان شقی بمجرد پرورش چند روزی از حدت خوارزم و رجات نگاشته

برزن کرده و جشن ظفر یافته و آنجا را گشته ولیعهد و نفوذ را تسخیر نکرده از نور قضا

بهر از روز خبر جسارت طایفه خاله با جمعیت و عده سر از وجود مبارک اعلیحضرت

ناصر الدین شاه رسانیده اهرا و امرا و دیگر طایفه باغی بی رسیده از بیان

دین خبر وحشت اثر هرات او امرا با قوت تعقیب به پیاده ابواب بنگ تیمانی شیخ

آورده بنگ تیمانی و پایان ترک را مراوده بر پاداری وار صبح تا غروب

مقابله و مجادله نمودم از طرفین جمعی مقتول و مجروح و ظلمت شب در میانه هر دو یا

پایمال شده و بنگ تیمانی بالیات توقف نمودم را صبح در بین دیگر کوهی جزو

برگشته تا بمراد طرف والی امداد به دو برسد محمد سعید سلطان نیز از سلطنت

والی هرات کوانی قرار گرفته و کنگ شهر در روز نیم شب تیغ مع ابا جمعیت که بیرون رفت از هم

فرار نمودم بمراد کیقه والی از رضی محمد سعید سلطان خبر دار گشته و امرای تحت را

انتقامی ولیعهد بطرف مرو دان رفته که با سرحد داران دولت عثمانی خطاب کرد او

اشرار و امرا گفتگو بیابد از جانب کارپردازان دولت عثمانی عزیز خان معروف

ونقیب اشرف شجاعت سعد طینی و امرای کرد والی آمده بیرون از قرار که

و قرار و مدار هم دست شده هرات ما را وجه نقد بعنوان جریمه این جسارت بوالی

پیشکش ولیعهد امان الله خان والی از جرایم آنها چشم پوشیده و طایفه تیمنی اولاد را

اجازه مراجعت بجانب مکان خود تا از ولیعهد دربین اثنا چاپاری از دارالخلافه رسید

و نزد و حضرت محمد شاه بن شهریار ایران را آورده و والی بشکرانه این نعمت بیست شهر از تمام

شبانه مجلس جشن بنیاد کرده و ده تیر توپ شلیک کرده و فرود بنیاد سرور برای ولایتعهد

حرکت نموده در دو شهر چهار شب در روز چراغان و آتش بازی فرح کرده و اهل و

بازدید شعف مسرت و شادمانی شده و در بهار سنه یکهزار و دویست و شصت و نه طرف

ممالک دولت خانه گرگان با ترابت و بزرگی و آرزو و بمراد والی و دولت را

بمراد طاعت رسانیده امان الله خان والی تفصیل تقلید و ترابت گرفته و از روی قرب

اول دولت را رسانیده و ادیب و مرحمت حضرات و دولت سنه علیه با جایزه و طلبی

سپاهی که تا ده در شهر هرات نظام و مرکب بهم جمع آوری و سرتیپ ادیب جانب

حرکت نموده و جهت عام خان سرتیپ فوج کردمس نیز از دولت مأمور شده که با پیاده

گردان بریاست امان الله خان والی در جمع و ادیب جانب حضرت باشد

والی با قشون گردان در تاریخ بیست و نهم شهر حرکت نموده (قوریخان و قلعه) سرجم

گردان بجمع تیمانی و فوج کردی رسیده و بنا به تعقیب جمیع قدری بغرض بمراد

عمر روز خان اعمر خان سرتیپ و جمیع خان بلوچان و بنگ تیمانی عمر خان جهت را با جمعیتی

از سواره و پیاده و بنگی بطرف مرو دان مأمور و روانه کرده سرکردگان رشید خانه خود را

بمرو دان رسانیده و سر راه بطرف شروه گرفته والی و جمیع خان سرتیپ نیز پیاده

از طرف سار را بجانب تورش برده و در آنجا شورش کرده و طرف جانب انگیز

شجاعت از ده هزار نفر سوار بهم تاب مقاومت و برابری نداشته روی گریز نهاده از

در دو فوجی که برادران خان و ... خان و ... خان زنجانی ... جمعیت شده بودند جمعی [illegible]

یکی از ایشان [illegible] با آقا ... چند نفر از بهترین جوانان به ضرب شمشیر از پای درآوردند و [illegible]

از اسب [illegible] اسیر نمودند و [illegible] از برادر ... و ... از جانب ... ایشان نیز

طرفین جنگ ... زحمت ... [illegible] خود شان را از ... شهر ... [illegible]

با ... به ... بازار ... خان ... ترتیب ... فوج ... [illegible]

زحمت و خدمت و ... و ... ترتیب ... [illegible]

از ... کرده ... قسمت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۶۱

[illegible]

[illegible]

و در رواج این مذهب [illegible]

[illegible] شافعی و ... این مذهب [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۶۱

روز چهارشنبه ... از ماه ... ربیع ... یکهزار و دویست و شصت و یک تمام علمای ...

بعزم هجرت از شهر ... که ... رفته ... شهر

از اطراف ... و ... قوم ... (وادینا)

(و ...) ... و ... جمع ... قوم رفته ... علمای ...

چون ... جمع ... [illegible]

سادات ... [illegible] عرض ... کرده ...

این مذهب ... از مذهب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

توپچیان را فرا نمود و در عراده توپ بر جای برج قلعه که مشرف بر کاروانسرا بود برابرست
گشوده و آنها را بستوه بجای داده است که چند تیر توپ بجوانب خانه های ایشان بیندازند
مخافت کرده آرام شوند با این حالت ... دو دو باش دست از نهب و غارت کشیده
و آنچه یکجا کین برده بود توپچیان و قاپی بر ایشان با هم چند تیر توپ بجانب ایشان خالی نمودند چون
رفته رفته هر یک بانصیبه خویش راه فرار پیش گرفته و از قلعه بدر و از شهر خارج شده
جمعی از اکابر و اعیان طامع و درویش حریص در میان کاروانسرا با جمعه افغانان بهم
که جمعیت را بی حمیت و شهر را از اشرار خالی دیدند از حسن تدبیر توپچیان و کاروانسرا شاهی
حاضر بودند که آن جمعیت را محاصره و دستگیر نمایند و از این با جمعیت
و ب پر ... رفته و آن جماعت را محاصره کرده چند نفر از شریران بسخت گرفته
با بستهای ... بیرون آورده و باقی از شهر خارج شده گرفتاران را نمود
برده چند نفر را گوش و دماغ بریدند و از قلعه بیرون کرده و بعضی را چوب زدند
... شهر و شوریدگان قرار آرام گرفته خان ... خان ... رفته
و علما و اعیان را ... و دلجوئی آورده ... خان والی ... قلعه
بمضامین غریبه ... عرض کرده ... با ... بطهران فرستاد
و ... علما از ... و ... ایشان والی خاطر جمع ... بیرون
شیخ ... که از ... و ... قرار ... دیانت تعصب قول
... خوش ... و ... از ... خود ... بجرأت ... داد

وطن مألوف خود چشم پوشیده و ایشان خان والی در جانب ... تا ... آزاد
و اتهام دو روزه غارت تجار با قلعه چون کاروانسرا بکلیه و مطلب ... در ... حرام و ...
در ... یک قبضه را گرفته آقا مصطفی پسر حاجی شعبان را در ... توپ گذاشته
و شیخ ... را از چشم جهان بین نابینا ساخته و باسم غرامت غارت
تجار قریب به هشتاد هزار تومان از روسای شهر گرفته است و این شورش و جوادی ...
بگلک کاروانسرا مشهور است ... با قلعه ... و ... حضرت ...
در این واقعه فقیر است ... پریشان و جمعی دارای گفت و ... فراوان
در جمله آقا بابا خان و آقا ... پسران آقا ... که ... بود ...
و ... مشهور است که در جنگ کاروانسرا ... رسیده ...
دایم روز کار ... ترتیب و دایم ... ترقی و دولت ... کرده و ...
و ... یک ... در ... بالغ شده و ... گذشته ... در ... نصیب ایشان
شده است سبحان الله ... عبرت ... قصص ... اکرم نام شخصی فرد
و ... در ... رحم ... بوده ... بجانب ... که ... آتش ...
شاهزاده ... که ... از ... شاطر باشی شده ... زمان ... شیخ
نزدیک ... مسکون بوده ... و ... متفرقه ... معمور
... اکرم ... شاطرباشی ... که در ...
... دیگر ... که ... شناس ... فوق

در حکومت مرحوم حاجی معتمد الدوله دولت زیادی جمع کرده و اسباب و دولت بیکران داشت
در شیراز که معتمد الدوله درگذشت از نوکری او گذشته با معتمد الدوله رفت و تمام اندوخته خود را
امانت با آقا بابا خان دوات چی اصفهانی سپرد و بعد از چندی مرحوم معتمد الدوله حاکم شیراز شد
خواجه ... چون در انجا حرفی و در کار نوکری تمام کامل داشت برای کارش در شیراز ماند
با هم گفت و ... بسیار داشت آنچه را از نقد و جنس تحویل داده بود از تمامی
نزد آقا بابا خان دوات چی امین خیر ... از هر نقد و جنس آنچه
بکشی ... در طور ... در نقاش ... بعض ... و ... سپرده بود هم ...
کرده یک پسر و یک دختر صغیر از او بجا ماند زن ... از ... و ...
گرفت ... و طفل صغیر کوچک ... مراجعت کرد بعض ... آقا ... زیاد ... و ...
و کار ... خانم را ... بعقد نکاح در آورد و بنا ... چوب ...
و ... هر چه بود از دست زن ... گرفت ... آنچه دختر ...
بلوغ رسید ... بعقد نکاح آقا ... پسر آقا بابا خان در آورد ...
خود ... طفل ... ترتیب ... و ... دختر ... بعد از چندی
... پسر ... چون ... در ... در ... و ... و کنج ...
... تفتیش ... که ... در ... از نقد و جنس ... یافت ...
... و ... ضرب کرده ... مرتبه تمام ...
... چون ... کرش ... از نقد ... پنجاه ... از ... جور و ستم

و نقد امین ... عیش و ... از پسر و دختر ... از گنج ... و خود ... گذشته
با ... که دیگر ... آقا ... طفل ... گذشت ...
از جوان گذشت ... میرزا محمد حسین نام در زمان ... و ... میرزا محمد خان ...
ذکر و ... و ... تمام ... و اسباب دولت زیاد جمع کرده
و در سفر طهران قدری جواهر نفیس خریده بعد از مراجعت کرد ... میرزا محمد خان
شنیده داشت که میرزا محمد حسین در طهران جواهر زیاد خریده ...
و ... دولت ... با ... خطری ... و ... کرده ...
میرزا ... که ... گرفتار ... دولت ... هر ... نقد ...
جواهرات نفیسه بخانه آقا بابا خان دوات چی ... امین معتبر ... برده
و ... امانت تمام نقد و جواهر ... سپرده ... کلمه ... گرفته
بعد از چندی میرزا محمد خان ... که ... و قدری ... کرده ...
... که ... بخانه میرزا محمد حسین ... هر چه ... بود
... بعد ... میرزا ... چیزی ... و ...
... از ... میرزا محمد خان ... و ... و ...
... خود ... دولت ... امانت خود ...
... که ... امانت ... که ...
... و ... با ... که ... تقدیم ...

بملاحظه دولت ما را [illegible] کرده آقا بابا خان گفته و قبض ما را [illegible] دولت خود را

[illegible] که [illegible] قبض را از تبریز آورده [illegible] آقا بابا خان [illegible]

مهر قبض را کشیده و قبض را [illegible] گذاشته و تبریز [illegible] خورده [illegible]

و حقی او را گرفته [illegible] و قبض [illegible] برده [illegible]

از چنگ [illegible] آورده بعد از [illegible] کاری پیش نبرده [illegible]

و آنجا دیگر [illegible] این ظلم [illegible] پریشان [illegible]

و هر چه [illegible] تصنیف [illegible] حضرت [illegible] جواب [illegible]

[illegible] امانت [illegible]

[illegible] عجب کرده [illegible] پریشان شده

این [illegible] خطر [illegible] روزی [illegible]

این [illegible] غارت کرده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

قدرت [illegible] این [illegible]

[illegible] آقا بابا خان [illegible]

[illegible] باشد [illegible] ۱۲۳۵ [illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

[illegible]

اعلیحضرت [illegible] شاه [illegible] بعد از آن به کوهستان تشریف آورده [illegible]

[illegible] از غربت [illegible] داشته [illegible]

[illegible] از آنجا [illegible] جهان [illegible]

تا [illegible] رفته و تشریف [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] ۱۲۷۵ [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] نزول [illegible]

[illegible] تشریف [illegible]

[illegible]

[illegible] تشریف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تشریف [illegible] مسجد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برنامه به بصره را بهیچ کرده و [illegible] تعارف [illegible] قصه [illegible]

حکام [illegible] ایران [illegible] جب [illegible] دولت [illegible]

و جهت [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] این قصه [illegible] خراب [illegible] قصه [illegible]

ایران [illegible] شهر و قصه [illegible] باغ [illegible] فرموده [illegible]

[illegible] تشریف [illegible] شهر [illegible]

[illegible] تعریف فرموده [illegible]

[illegible] ترجمه کند [illegible] دولت [illegible]

[illegible] والی [illegible] سرحد [illegible]

[illegible] دولت علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] نموده [illegible] شهر [illegible] تشریف داشته [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] مطالب [illegible]

[illegible] سردار [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] وزیر [illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

[illegible] بصره [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

وارقام صاحب بانک روس شهر پول زیاد به حکومت [illegible] جمع و در این باب حکم شاهی

خرج می‌کنند و از اهل شهر رفسنجان [illegible] رعیت بیچاره و دهقان [illegible] خرج

طهران می‌شود (خوش در [illegible] دولت مستحضر بود) [illegible] طهران [illegible]

حضرت [illegible] میرزا [illegible] شاه [illegible]

فرموده است امین السلطان [illegible] رعیت [illegible] شود

و با [illegible] عازم طهران می‌شود [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طهران می‌آید امین السلطان [illegible] صدر اعظم

[illegible] دولت [illegible]

سردار [illegible] دولت [illegible] مشغول می‌شود [illegible]

[illegible] دولت [illegible] سردار کل [illegible]

[illegible] امین السلطان [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] طهران [illegible]

[illegible] امین السلطان از سردار کل [illegible] میرزا محمدرضا [illegible]

[illegible] سردار اعظم [illegible]

می‌آورد [illegible]

بنا عزم

و با ظلمی که شود رعیت را [illegible] شهر [illegible]

[illegible] دولت [illegible] میرزا محمد

حکومت [illegible] امین السلطان [illegible]

میرزا محمدرضا [illegible] وزارت [illegible] شهر رفسنجان [illegible]

شده [illegible] امین السلطان [illegible] میرزا محمدرضا [illegible]

[illegible] طهران می‌شوند

امین السلطان [illegible] دولت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

از طهران حرکت می‌کند [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] [illegible]

در سنه هزار و سیصد و [illegible] هجری [illegible]

میرزا محمدرضا [illegible]

[illegible] [illegible]

تفقدات جهان آرا رفته از تعدیات وزیر و تاریخ اعمال والی تظلم زیاد نمودند و [illegible] حضور [illegible] وزیر

شده [illegible] شهریار [illegible] بقضای مصلحت و رعیت پروری [illegible] و [illegible]

[illegible] وزیر و نایب [illegible] گردد [illegible] فرموده و [illegible] امیر و [illegible] قلم [illegible]

گردد [illegible] فرمان [illegible] و هم [illegible] لطف [illegible] فرمان [illegible] صادر [illegible]

[illegible] معظم [illegible] همراه [illegible] که [illegible] دولت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] اعظم [illegible] وزیر [illegible]

[illegible] اگرچه [illegible] بود و [illegible] کار [illegible] دولت [illegible]

دولت بر والی صاحب اختیار بود [illegible] صاحب [illegible]

و رعیت [illegible] تعدی و مردم [illegible] وزیر [illegible]

[illegible] دولت [illegible] خود [illegible]

و رعیت [illegible] نظام [illegible] امر [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] خواهر [illegible]

[illegible] وزیر [illegible] دولت [illegible] تعجیل [illegible]

و همراه [illegible] شهریار [illegible]

[illegible] امر [illegible] شهریار [illegible] والی [illegible]

[illegible] نظام [illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] که [illegible] میرزا [illegible] گردد [illegible] علی [illegible] خان [illegible]

[illegible]

گردد [illegible] ترتیب [illegible] صف [illegible] جواز [illegible] طلوع [illegible]

[illegible] تحت [illegible] جمعی [illegible]

[illegible] محمد [illegible] خان [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] علی [illegible] خان [illegible] پیش [illegible] قشون [illegible]

[illegible] جانب [illegible] اردو [illegible] قدری [illegible]

[illegible] دولت [illegible] چهار [illegible] نظر [illegible]

[illegible] آب [illegible] دست [illegible]

شرف [illegible] آب [illegible] قوچ [illegible] خان و [illegible]

والی [illegible] ترتیب [illegible] علی [illegible] خان [illegible] آب [illegible]

[illegible] نصرت [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] والی [illegible] صلاح خود [illegible]

[illegible] نصرت [illegible] خود [illegible] شهر [illegible]

فرار کرده [illegible] شیخ [illegible] خود [illegible] خان و والی [illegible]

نصرت [illegible] علم [illegible] فتح [illegible] و [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible] نقشبندیه

باتفاق محمد پاشای رئیس عشایر جاف و محمد بیگ سلطان را همراه خود نموده امان الله خان والی [illegible]

وارد [illegible] از سر طویله والی منزل نموده خودشان بمقام شفاعت برآمدند [illegible]

جانب [illegible] جسارت و تقدیم جنایت [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] تقصیر [illegible] والی [illegible]

والی با [illegible] بکردستان مراجعت کرده [illegible]

[illegible] عریضه کرده شرح خدمت [illegible]

[illegible] والی را [illegible]

[illegible] والی را [illegible]

[illegible]

[illegible] والی [illegible]

[illegible]

[illegible] والی [illegible]

[illegible]

برحسب [illegible] والی [illegible]

پس [illegible] امان الله خان والی [illegible]

[illegible]

والی را [illegible]

حرکت نموده امان الله خان والی و میرزا [illegible] مراجعت بکردستان [illegible]

اگر چه [illegible] والی [illegible]

[illegible] والی [illegible]

[illegible] والی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امان الله خان والی [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تقصیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غالب اوقات [illegible] حضرت مشغول بوده [illegible]

قالا با نهایت معرفت و دانش و کمال حسن اوصاف و محامد اخلاق از هیچگونه مناهی و مساوی [illegible]

با جوانان بی ادب شب و روز بعیش و عشرت مشغول بوده اغلب اوقات مردم را [illegible] نموده با دیوان [illegible]

مختلفه [illegible] مشغول شده و چون او را [illegible] نمودند فوراً محترم [illegible] را روانه [illegible]

[illegible] و دیگر روانه شد طایفه محترم [illegible] با نمره [illegible] در [illegible]

مرحوم خسرو خان با کمال و جان [illegible] از مناهی و منهیات و ظلم و تعدی [illegible]

پرهیز می‌نمود و با نوع [illegible] مردم آزادی [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] تا [illegible] نهضت [illegible] شد و [illegible] یکی و دیگری [illegible]

خانواده قدیم و محترم در [illegible] انقطاع [illegible] سپری شده [illegible]

چه باید کرد [illegible] مرحوم [illegible] که [illegible] دولت [illegible]

[illegible] است در حال حیات خود [illegible] تا [illegible] خود قرار داده [illegible]

[illegible] در دولت پنج سال [illegible] و [illegible]

[illegible] را [illegible] خدمت [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] تعیین [illegible] که [illegible]

[illegible] کرده [illegible] مرحوم [illegible] بحکم قضا [illegible]

و دولت [illegible] که در [illegible] حاجی [illegible] خان و محمد کاظم خان پسران [illegible] مرحوم

[illegible] و [illegible] بودند و [illegible]

با [illegible] و [illegible] خان [illegible] سال [illegible] توبخان [illegible].

[illegible] قوه [illegible] وجوهات و [illegible] که [illegible] بجا [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] مجالس عزاداری مرحوم ضیاءالملک [illegible] چهار ماه [illegible]

در کردستان نایب الحکومه [illegible] بوده [illegible] سعی [illegible]

[illegible] بر حکومت [illegible] خان [illegible] پسر مرحوم ضیاءالملک [illegible]

[illegible] و [illegible] کردستان [illegible]

[illegible] بصیرت [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] حکومت کردستان [illegible]

[illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible] رجب [illegible]

[illegible] محمد [illegible] پسر مرحوم [illegible]

[illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

پس از [illegible] خان [illegible] با خود [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

تمام علما و [illegible] و اعیان و تجار و کسبه شهر به رسم معمول به استقبال [illegible]

[illegible] نسبت به [illegible]

و علی اکبرخان شرف الملک [illegible]

آن شخص [illegible] شرف الملک تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] خستگی [illegible]

نسبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای [illegible] ([illegible]) ([illegible])

[illegible] ([illegible]) [illegible]

مکرر [illegible] این شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

[illegible] وزارت [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible]

ثابت [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی اکبرخان [illegible]

[illegible] علی اکبرخان [illegible]

دیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر چه در توجه داشت قبول بکرده و به همچنان اجرای این قصه را بکرفت جز عماد آدرست وقتی تمام اسباب [illegible]

جلوس نداشت یک ضعیفه هم پریشان نام داشت و از این صنیع بود در جزو خدمه اندرون [illegible]

ذوق و جهاد خود قرار داده بود و در وقت سرقت تمام خانه های عمارت اندیشه [illegible]

شهر و بازار متغیر شد که جنازه و توابع و قشون تفتیش نمایند هیچ خانه و منزل [illegible]

ممانعت نداشت و به زمره ای که و جوی کردن و قتل تمام شهر و بازار [illegible]

در آنجا در مدت حکومت کردن خود مواقع غریب رفت و در حالات عجیب [illegible]

یقین بود که هیچ وقت صرف نشد و به جا نیاوردم تحفه ای که از این بابت [illegible]

داشته باشد رفت نقد و خانم که در آن بود تقصیر معتبر داشت که از حیث و تدبیر [illegible]

از سرچشمه اندرون صادر شد همه را تفاهم میکردند تا بگیم هم ترکش و آنچه در قصه [illegible]

میرزا شیر علی اکبر خان از طرف اعیان و میرزا محمد تقی مستوفی و میرزا علی دیوان [illegible]

حرکت داده در در و هم میرزا حسن سلطان دو دسته که با ما در حرکت جزو به اندازه [illegible]

با مصطفی سلطان و جمع بسیار آن خود در این شهر تفنگچی رشید در کار آنها [illegible]

تعمیر جمعه در ترتیب و طبیعت آنها میرزا و طالب و تدبیر آنها را تقسیم نمودند [illegible]

محفوظ میرزا و در حقیقت معتاد در نزد حضور وی با یک چنین در اوقات وضع آنها تفنگچی های اندرون [illegible]

شاهزاده کار آنها خود در پیشکش نگه داشت و بیک تا در اوقات شهر و بیرون آمدن [illegible]

نزد یک نفر بیرون در جهت شهر خوش گذرانی کنش حسن سلطان را به تقصیر جانی [illegible]

جا و مدت به تقصیر و کل در اجرای این مقصود باطنی خود در مقدم حسن سلطان ترک کرده [illegible]

پر از خشم و شناسنده حدود عکس تعمق زیاده با نیاز عاطفانه بقرآن مجید استخاره نمودم

آیه مبارکه در باب حجیت خط کتاب بقوة با خاطر گرامی هیچ تردیدی در اراده [illegible]

با کمال قوت قلب با جرای مقصود باطنی خود عزم جزم شد اذان صبح که شنیدم

باد ای فریضه حق و استمداد نصرة و استعانت دادم به درگاه حضرت رب العزة

قیام نمودم پس از فراغت از نماز و نیاز به توفیق خداوند غالب و کارساز

فوری از این جا به بیرون از شبانه شب نشینی در خواهم رفت تا بقصد تعرض اکثری از همراهان خودم

دسته بعضی کار را دادم که با ده نفر از قشون زیده و رشید در قهوه خانه مجید

حاضر شوند و بیرون و حشت و مخافت مردانه در برابر انجام این کار روشن [illegible]

بعینکه حسن سلطان ترده با ده نفر برادرش را بقهوه خانه فرستادم حسن سلطان را [illegible]

با جهره و برادرانش را در زنجیر نمایند چنانچه آیه مبارکه استخاره مطمئن بودم [illegible]

زین جا بیرون قرار بنای تیز رفت و کتاب دیگر را دادم خود و قشون ما [illegible]

علی اکبر خان از طرف اعیان و میرزا محمد تقی مستوفی و میرزا علی دیوان بیگی [illegible]

و قدری با آنها صحبت داشتم اتفاق قبل از دادن کتاب سلطان با میرزا خواجه [illegible]

اظهار کردم که بیایند و خبرت کرده بیکه بی خودشان در جهت نایند [illegible]

با عنایت سرور و ظفر در نزد من از تفنگچی حضرت و آنها در بیرون از صف کشیده [illegible]

بکفر آمدند قدری نیت با آنها لطف و مهربانی کردم و ده عدد مرجب در تنها [illegible]

بعد با آنها گفتم رفیقان چنین دست در آمدن ما در نزد شما از این تفنگچی [illegible]

جناب صدارت و رحمت دامائی در بیت خود بودم صحبت شد در قهوه‌خانه خبر آوردند

بروید ببرید صحبت می‌خورد با شیشه در نقش شریر و شخص ناتمام خدمات و سپس [illegible] درباران

با شیشه بر سر قهوه‌خانه رفتند بعد از رفتن آنها من شرف [illegible] گفتم

در دکان [illegible] بکش و ببستن این شهر در قرآن به هم چه خود هر شب [illegible] ناخبر

در روی کمال خبر خیلی جواب داده [illegible] بیکار شدند رفت بیاید هزار نفر

تفنگچی سوار در بیرون مسجد دست تفنگ داشتند تمام [illegible] بعد از آنکه خبر دادم

که بعد [illegible] من گفتم در [illegible] گردم دو سه [illegible] گفتم [illegible] بیکار تقصیر چنین

اهمیت نخواهد داشت هنوز ایشان جوابی نداده بودند در قهوه‌خانه دلو [illegible] شد

و دروغ [illegible] کافی و در دکان [illegible] و شروه [illegible] انجام [illegible] وارد

که حسن سلطان [illegible] مقتول و دو نفر برادرش مقتول شده من با خبرت [illegible] سپرده بنگر

بودم و همه خبر از غایب و ناظر ابتدای اردو عجب [illegible] همه [illegible] و همراه

گشته خیلی مضطرب و متغیر بودند که در ازدحام [illegible] ساعات و شیر

شرف [illegible] مردانه با شمشیر برهنه بیرون رفت و در [illegible] یاد زن و حکم

نمودم طالب ریسمان [illegible] حسن سلطان [illegible] و مسجد بیرون بردند [illegible] مجروح بود

جمعی تفنگچی و جمعیت ادرمی [illegible] سلطان [illegible] و تفنگچی [illegible] آنچه

جمعیت قسمی متفرق و پریشان شده [illegible] دکان [illegible] قرار [illegible]

نامدن دختر [illegible] خویش در راه قرار [illegible] رفتند همراه آن من تعقیب بکردند

[illegible]

فرداشب ای رخصت و فرستاده [illegible] دادم و دو نفر را بود که حسن سلطان بدکرده [illegible]

[illegible] نمودم القصه بعد از آنکه [illegible] قصیده [illegible] حسن سلطان

در خوانه شهر [illegible] درجه شرارت و طغیان [illegible] بیشتر غیرت و حمیت

[illegible] بیرون [illegible] سعادت که در [illegible] ربیع و ششم [illegible]

محرم [illegible] کردستان [illegible] باعث انتظام تمام شهر و [illegible]

سعادت در [illegible] گردیده [illegible] آنچه [illegible]

که تاریخ [illegible] نظم کشیده (بابک خود پس از الف در چهار پنجش) ۱۲۸۴

به یک ضرب مقتول شد حسن سلطان) (که گرگ بیره او را برادرش بود) (خفته

بقیه سوار بر پالان) (فلک آیة فتنه با قوة کن) (عیان شد از آیه مجر قرآن)

(نبود کار چنین سهل نزد اهل خرد) (خدای خواست که یکباره شد ثبات آن)

[illegible] تاریخ [illegible] بعد از [illegible] مصطفی بیگ [illegible] حسن سلطان مقتول [illegible]

[illegible] شد [illegible] بعد از [illegible] شهر [illegible] در کردستان شایع شد [illegible]

[illegible] مجروح [illegible]

کردستان کرده [illegible] شهرت [illegible] و [illegible] کرد

[illegible] کردستان [illegible] مجروح [illegible] کردستان [illegible]

وضعیت حکومت [illegible] کردستان [illegible] نظام

و [illegible] کرده [illegible] شهر کردستان [illegible] و طرب [illegible] مشغول شد

وزیر و محمد رضا خان وزیر یکباره نفاق در میان گذاشت [illegible] شاه ابراهیم مقتدر بوده و از خانمان و سایه

و ذات محترم مرحوم والی فاتح کلی بوده و بوس پای [illegible] بودن [illegible] باشد رضا

چون آن ها زیاده از اندازه گرفت باری در همین حال [illegible] خانه [illegible] و همی دیگر

زیاده انجمن شده [illegible] مصطفی بیک و بهرام بیک برادران حسن سلطان زیرکش با شیر شاه ابراهیم

اخبارات [illegible] و همی گذشت [illegible] غیر اینکه گرفته شده و مقدم [illegible] قسم

و فرمان گذاران شده بودی [illegible] این شاه ابراهیم بزرگ [illegible] نشسته [illegible]

چشم طمع در حرکت و انجام و آسایش [illegible] را بدهیم و دنیا [illegible]

شده و از همراهان [illegible] محمد حسین با [illegible] گشته [illegible]

و قبض خود شان مصطفی بیک و بهرام بیک [illegible] حسن سلطان کشته [illegible] شده [illegible]

[illegible] محمد با [illegible] بزرگ محترم شاه ابراهیم [illegible] حاکم [illegible]

مرده [illegible] و کار [illegible] گرفته [illegible] شاه ابراهیم

[illegible] شاهزاده [illegible] و [illegible] محمد [illegible]

[illegible] حسن سلطان [illegible] حسن سلطان

و [illegible] محمد [illegible]

[illegible] غیرت

[illegible] شاه ابراهیم [illegible]

[illegible] غیرت [illegible]

(دیوان)

و میرزا عبد [illegible] و میرزا [illegible] دیوان بیگی [illegible] را با [illegible]

خبردار و [illegible] قلعه شاه و آباد [illegible] با کمال [illegible] روز جمعه بیست و یکم

محرم [illegible] بیست و [illegible] بیست [illegible] شاه ابراهیم

[illegible] قریه (انجمن) در [illegible] مشهور شیخ ابراهیم است [illegible]

[illegible] هزار [illegible] شاه ابراهیم با این قبیل

جمعیت با نهایت [illegible] با کمال جمعیت [illegible] از [illegible]

با خود برداشته [illegible] شاه ابراهیم [illegible] گماشته [illegible]

در [illegible] شاه ابراهیم شرف [illegible] قرار گرفته از [illegible]

شرف [illegible] میرزا [illegible] دیوان بیگی [illegible]

با [illegible] شرف [illegible] دیوان بیگی [illegible]

[illegible] شاه ابراهیم [illegible] شرف [illegible]

[illegible] با نهایت اضطراب [illegible] دیوان بیگی

سایر همراهان را [illegible] صبح [illegible]

پس [illegible] شده [illegible]

[illegible] داریم

[illegible] شاه ابراهیم [illegible]

[illegible] شاه ابراهیم [illegible]

و پرانه برادو بسته خواهند گفت که شاهزاده را بردند و با دواهای ما خسته دوا نکشید

داده و بقیه در حضور شهریار تا جواب داد و دولت هیچ چیز از برای ما صحیح گوارا نشد

و یکی تقصیر استخلاص خواهیم شد این بزرگوار هم بلکه خودرای و خیره و کشتن حسن سلطان

سلطنت است یقین دارم عریض ما را افسانه می‌پندارد و فتح ادعا و خرابیت خونین که

پیر نبیند (که جا جا سپر را به دو زره جوشن) القصه با حالت خوف و رجا با اتفاق

معتمد دیوان با حضور شاهزاده رفتیم و به وضع خوب عرض کردیم چنین خبری شنیده‌ایم خبر دیوان

رسیده اگرچه مشکل است دوامی‌ها یارای این‌گونه جسارت را داشته باشند ولی

فی حکم‌الله با به کار است (دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد) طریق حزم و احتیاط

این است که از این صحرای بی سنگر و پناه کوچ کرده و یکی از تپه‌های نزدیک قرم

سر و پا آورده رفت و شب در آنجا آرمیده که اگر شهر اداره از دوامی اقدام وحشیانه

بنماید به مقصود نرسند و به تعزای سراینت در قرار خود شاهزاده رسیده هرگاه

نفس حقیقت داشته باشد ضرری در هر حال وارد نشده و فوائد یک شهر آن هیچ

خوردیم رفت شاهزاده با غیرت و جوهر ذاتی که در داشت انکار او از مجاهدت

می‌پنداشت قهری نخنده و ما را مسخره نمود و فرمود خان من شما را شجاع و دلیر

و قوی‌دل می‌دانستم چرا با این درجه متوحش شده‌اید عرض کردم خدا می‌داند من از

جان خودم نمی‌ترسم اندیشه و تشویش دارم از شرارت اردو که ما است هرگاه

جسارت نمایند در خدا نکرده چشم زخمی باردوی والا برسد و باب ماجرا بر ما خواهد بود

دیدار

به ترشرویی فرمود عرض شما را قبول کردم هرقدر ما هم اصرار کردیم شاهزاده بر انکار خود باقی

ماند و شرعی نداشتیم از حضور شاهزاده مرخص شدیم و هر یک به منزل خود رفتیم فی الواقع خود را

تنها خواستم و اینجا قدغن کردم که اسب‌ها را سواری را زین کنند و همه مسلح و بیدار

باشند خودم برای تهیه اصحاب و دارگاه پاسی از شب رفته به تحقیقات خود پوشیده

مؤذن اذان صبح با اذان جمیع برآورده قدری شاهزاده ما را احضار کرد معلوم شد که

دیشب هم خواب راحت نکرده‌اند با حضور شاهزاده رسیدیم فرمود همه تهیه رفتن را

و این چه اراده که تا نهایت قدری ظاهر گردیده هنوز ما جواب عرض نکرده صدای

تفنگ تفنگ بلند شد و غوغای کشتن بیان درآمد از عقب گرفت درآمد هم

برآمده شاهزاده فرمان داد که برادر و سوار و معارضه بنماید فی الفور که

ما در صحرا و اعدا در سنگر چگونه باین قلیل جمعیت نقیصی اردو امی

معارضه می‌توان کرد صحیح این است سواره شده برویم و از این ورطه خود را به آنها

دیدیم فرار در نظرشان است دوامی‌ها شلیک کرده و به‌زور تیر خورده شد

در فضای وحشی روی شاهزاده به پای خورد شاهزاده با اضطراب فرمود

زخم خوردی عرض کردم بلی باز دیدم خیالی دارد و پیش رفتم و عرض کردم

بار جان است دیر آمده و بزرگی در میان نیست سواره شده برویم

کشیم اسب آورده خواهش کردم بازوی شاهزاده را گرفتم و بر اسب نشاندم و خود

با پای خون‌آلود سوار شدم معتمد و یاران هم که در رکاب شاهزاده بودند

رو به ره آورده‌ایم شاهزاده در عوض شعار این شعر عرب را مکرر میخواندند (فلیس الفرار الیوم عار

علی الفتی) (اذا عرف انه بنجا عنه بالمدس) پس از طی مسافتی قصد قبر در

دنبال خود نمیکردیم آرام شدیم شاهزاده از زخم پای من جویا شدند گفتیم تا از قوچ

زخم پای خود را درست ندیده بودم در آنجا چشم بستم زخم را دیدیم که به پا استخوان نخورده

با تفنگ خودم زخم را محکم بستم سوار شده به تاخت رو به فرار آوردیم در یک شب و روز وارد

شهر شدیم تا آنجا بیانات شرف کلام است خلاصه بعد از رفتن شاهزاده و سایر

امرا در قلعه سبزوار با تفنگچی کمی پاداری کرده عباس میرزا سلطان و محمد

نایب با چند نفر از سبزوار به فوج ظفر نقصه رسیده جماعت تفنگچی اردو را می

بمیان اردو داخل شده و بازوی بیرحمی بقصد غارت گشوده چند نفر

از سبزوار و نوکرهای شخصی مقصد بوده و کوتاهی از نقصه و تمام خیمه و خرگاه اردو

اردو را به غارت ساخته در این هنگامه یکنفر قاپوچی شاهزاده از عقب

بمیان خیمه شاهزاده رفته و از صندوقخانه چادر یکدست لباس شاهزاده را برده

آورده پوشیده و بقصد اینکه کسی جرأت ندارد بعنوان پادشاه را که

بر سر صندلی نشسته اردوی ها داخل آن خیمه شده قاپوچی بنای تغیر

گذاشته و با اردوی ها گفته است چرا حیا نمیکنید مگر نمیدانید من عمومی پادشاهم

اشرار اردوی بمحض استماع این فرمایش فوراً او را با خنجر پاره پاره نمودند تنها

میرزا عیسی سلطان که با جمعیتی در رکاب شاهزاده عاقب کرده قسم خورده که تا شاهزاده را

بقصد زیارت برمیگردم همینکه قاپوچی را شاهزاده دیده و کشته حاجب منیر خلق که

دو را می خورد را بر سر سگ رسانیده و مژده قتل شاهزاده را داده و دیگر که خبر

قتل شاهزاده در میان خیمه جهانبانی شده بود او را گرفته و پاره پاره کرده‌ایم تمام

خرم و شادمانی از تعاقب دست کشیده و به طرف اردو بازگشته بعد از چندی

خبر درست شاهزاده و همراهان با خیال رسیده معلوم شده که قتل تنها خیال و آن بیچاره

قاپوچی نوکر شاهزاده که حسرت و محبت زنها و دیدار او به قصد شاهزاده

مقصد بوده در دوره شیخ چون مار زخمی به خود پیچیده در خشکی آتش ارزو نتوانسته

فرار و دنیا چون من بیچیره در نظر شکستگی آمد از وفور غیرت و محبت جان داده

شرح ماجری را که جاری حادثه به عرض حضور مهر ظهور ناصرالدین شاه

و حقیقت وجود شخص مقصد هیچ بر نشسته از غیرت و حمیت جبور رسانیده از دین

عبارت و شرارت اردوی خاطر آورده بر آشفته و نفر سانی جنود جرار

به جانب کردستان فرمانی داده و شاهزاده را چنانکه بایسته باید بیاورید

در تفتیش و تدبیر انتظام بر کارخان ز و محمد رضا میرزا حاجی جعفر غیاث

مقصود بوده با دو فوج سرباز و تفنگدار بوده مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه با قوچ

سرباز بهره‌ور و بیوک خان با توپخانه به فوج ادو داده و شرار به ریاست حاجی آقا محمد

وارد شده صحیح که دیگر قلعه در تصرف قشون همراهی شاهزاده تمام قشون و عزایر

انحصار و دیگر قلیخان سرهنگ فوج ظفر را با فوج عرب و تفنگچی جوکی مرودن

و شتر و بانه و سه عراده توپ و دو عراده قیسی شاه جهانی و در سنه کلوری
که بهتر در جنگ دور اسهان است روانه فرموده سرکرده [illegible] با دو قلیچ قرق
در تپه شیخ سیلان که نقابل در سنگ کلوری است خیام اقامت بهر خود جسته و [illegible]
شهر منفر خان سرهنگ بوده و سرداران پیاده با قشون جمعی در دو [illegible] کرده [illegible]
با قفار رجعت بصیرت نا شده و دو دسته قشون و [illegible] را با [illegible] فوج
سرباز خمسه و یکهزار سوار سرپایت جان سرهنگ بوده و همراهی میرزا [illegible] جامع دیوان
بسمت شاه جهانی و دو سلطان تحت روانه کرده و محمد علیخان سرهنگ که محمد
همراهان و ظفر الملک است می شوند و مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه و [illegible]
مرتب [illegible] فوج همدان و قشقائی سرپایت اعتماد السلطنه و همراهی [illegible]
بطرف اصفهان بسمت [illegible] امامان نمودن از طرف جواد و خرابه که تکلیف دیوان
جواد [illegible] و دو گنگ وغیره [illegible] بطرف اصفهان باشند جان سرهنگ بوده و
محمد قلیخان و در تپه شیخ سیلان تقسیم بهم در حق برج [illegible]
بر راه دوراهی در تفنگ و سنگر [illegible] مقتول شده قشون و [illegible]
و بنوه آنها و [illegible] وغیره در آنجا سپه و سنگر [illegible] و [illegible]
چند نفر از نام امراء و صاحبمنصب رشیده از قبیل [illegible] خان [illegible] سلطان
فوج ظفر و دو نفر نایب و [illegible] در فوج خمسه و [illegible] از سرباز با تفنگ رسیده
هنگام [illegible] قشون [illegible] بجهت [illegible] جان سرهنگ بوده

با [illegible] نقش توپ خانه کوب فرمان [illegible] توپ بجانب [illegible]
توپ چند نفر دور [illegible] از پای در آمد و [illegible] پیش [illegible] با [illegible] قشون
دولتی را نصرت [illegible] است و مامورین نصفه از طرف جواد و [illegible]
شاه [illegible] خان از طرف [illegible] است پیاده روانه و همه جا از طرف [illegible] حقیقت
بهشته و [illegible] نصرت بیکر [illegible] تا کنار آب میروان رسیده و محمد [illegible] سلطان [illegible]
قبل از وقت [illegible] بپر خود را با نصف نفر تفنگچی و [illegible] و در [illegible]
آب سنگرهای محکم بسته و در آنجا اقامت کرده [illegible]
بگذرد [illegible] در [illegible] رسیده و [illegible]
اثر از [illegible] شده [illegible] اضطراب [illegible] و بیشتر اضطراب شان [illegible]
قدرت [illegible] نداشته [illegible] آب [illegible] تمام قشون [illegible]
آب را [illegible] آب کردند [illegible]
شنیدم که فرموده [illegible] بعد از آنچه از آب [illegible] اعتماد السلطنه [illegible]
بنا بر [illegible] که [illegible] که این چه [illegible] است تا [illegible] آورده
اینها [illegible] است [illegible] قشون دولت را [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible]
با این [illegible] راه است و [illegible] جمعیت [illegible]
بیشتر است [illegible]

بگوفت فرزندم تقاضا نمود اینها را تربیت بدهم و گفتیم فوری تحمل و خود داری [illegible]

مرحله جانبازی است نه عرصه پروازی [illegible] این قلعه با تحمل [illegible]

زحمت و گرسنگی باید دید شفقت و تشنگی باید کشید خاطر جمع باشید در این کار خود تمام

همراهان را گفتم دلم هم نمیخواهد این قشون تشنه بی آب و در اضطراب باشند

فوری چه [illegible] آب و تدبیر آن را هم در خیال خود داشتم یک [illegible]

خواستم و به آنها تأکید نمودم که [illegible] در نزدیک آن چشمه‌ها پیدا کنید

ایشان با صد نفر تفنگچی زرنگ با خود برداشته و جستجو نموده از حسن اتفاق

یک چشمه آب در نزدیک [illegible] پیدا نموده اند [illegible] با آنکه مسافت بعیدی بود

بمحافظت همراهان کردند و فوری تیراندازی نمودند [illegible] مردانه [illegible]

و چشمه را تصرف آوردند و در کنار چشمه سنگرهای محکم بستند و از برای [illegible]

فرزندم [illegible] فوری تمام اردو [illegible] بر سر چشمه [illegible]

و رفع تشنگی و خستگی نمودم آرام گرفتیم آن شب [illegible] و دیگران [illegible] از

دور غیرت و رشادت افواج خودشان [illegible] مردانه [illegible]

تا که [illegible] تمام قشون در یک [illegible]

[illegible] تفنگچی [illegible] که از آب [illegible] غیرت [illegible]

خودشان را بمیان آب [illegible] انداختند و به طرف آب رفتند و سنگرهای

محکم بستند سربازهای همراهان [illegible] با نهایت مردانگی

[illegible] تمام قشون [illegible] آب [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] از جهت [illegible] به طرف آب بردند و در اطراف

[illegible] تفنگ [illegible]

[illegible] که [illegible] آب بودند چون [illegible] بگریزند [illegible]

[illegible] آب [illegible] رفت [illegible] ترشحات [illegible]

این [illegible] برگشته [illegible] فتح [illegible] سخت [illegible]

گرفتیم [illegible] بمقصود رسیدیم [illegible] سنگرهای محکم ساختیم [illegible]

[illegible] آوردیم [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] تخت [illegible] غیرت [illegible]

[illegible] تخت [illegible] بمقصود رسیده [illegible]

[illegible] تمام [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] دل [illegible]

چندین مرتبه [illegible] بمقصود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خویشی [illegible] غیرت [illegible]

و از آنها با کمال غیرت [illegible]

کرده آمده و بجز از خبر از طرفین با همراه و متفق [illegible] که عبور از آنجا بسیار دشوار بود
عبور کردند و در آن تنگنا [illegible] سنگرهای محکم ببسته و مردانه [illegible] گاهی داده
با سرعت خاطر ایران سپاه را بشارة دادیم فوری [illegible] حرکت دادیم و در عمق
با نهایت جمعیت رجوع [illegible] راه به [illegible] نفوذ برآمدیم تا شهر [illegible] خبردار شده بر
تمام قشون ظفر نمون در سنگرهای [illegible] جابجا شده بودند و بحرکت سریع به طرف [illegible]
[illegible] دیدند [illegible] این وضع [illegible] سراسیمه و مضطرب شدند چون
[illegible] سلطان راه گریز نداشت بجنگ و ستیز اقدام نمود [illegible] رشید [illegible]
[illegible] مردانه بمقام [illegible] پیش آمدند کوشش [illegible] کردند ولی کاری از پیش
نبردند و بهزیمت برگشتند [illegible] قشون [illegible] متفقاً [illegible]
بر سپاه منصور آوردند [illegible] جمع کثیری از طرفین مقتول [illegible]
روز [illegible] از طلوع آفتاب تا مقارن غروب جنگ مغلوبه در گرفت [illegible] بغیرت [illegible]
و خود به شخصه بلشکر ظفر پیکر [illegible] یورش [illegible] شهر [illegible] برداشتم تمام [illegible]
[illegible] اقدام [illegible] نهایت مردانگی و غیرت و رشادت [illegible]
[illegible] تا ظهر [illegible] جنگ [illegible]
توپهای [illegible] اطراف [illegible]
و [illegible] شاهنشاهی [illegible] بر پرچم نصرت [illegible] قشون [illegible]
[illegible]

بمجرد [illegible] با [illegible] شهر [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] این فتح [illegible] مشغول [illegible]
تا اینجا تقریرات شرف [illegible] این [illegible] و تفصیل [illegible] تسخیر [illegible]
[illegible] شرف [illegible] رشادت و مردانگی [illegible]
[illegible] فتح و تسخیر [illegible]
[illegible] نهایت [illegible]
و مردانگی [illegible]
فتح [illegible] نوشته بودند [illegible]
[illegible] شرف [illegible]
برای تشویق چاکران [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] شرف [illegible]
[illegible] فتح و نصرت و تسخیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدمت [illegible] شرف [illegible]
[illegible] تسخیر [illegible]
[illegible] فتح [illegible]

جمع شده بودند بطوری که از ترکش برادران فوج ظفر [illegible] با کمال افتاد حیرت [illegible]

و صبر نفره و همراه و نفره و جواب گشت و [illegible] تفنگ کرده بود [illegible] یک [illegible]

دو فرست و شادت معروف بود در این روز پیش [illegible] و دیگری [illegible]

بعد از چند نفر که دو نیز [illegible] انداخت افتاده و از [illegible] بعد [illegible] پس [illegible] ملاحظات [illegible]

نفره در جست [illegible] و [illegible] قشون ظفر نمون که دیده [illegible] را دو [illegible] گشت [illegible]

خورده که تا خم جو [illegible] [illegible] به پایان رسیده [illegible] [illegible]

تعاقب نمی کردند [illegible] تقصیر باید [illegible] نوشته ثبت شده [illegible]

قشون فوج چند نفر [illegible] سید محمد [illegible] [illegible] [illegible]

از دو طرف [illegible] سواران پیاده [illegible] همراهی [illegible] و سواران [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] فتح و فیروزی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بسته شده [illegible] [illegible] کرده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در شهر شیخ [illegible] [illegible] [illegible]

طول [illegible] کشیده [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شیخ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

«ما ته تن کردیم کار خویش را / نوبت از تو شد بجنبان ریش را»

حاجی سید محمد چون ریش بلندی داشت در آخر قیم باین مزه و مناسبت کم

شعری نوشته فرستاد حاجی سید محمد و ظفر الملک و سایر میران با [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] قوم [illegible] و دیگری [illegible] گذشته [illegible] چند نفر [illegible]

[illegible] [illegible] طایفه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گذشته [illegible]

[illegible] سلطانی چون [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] طایفه [illegible] خواب غفلت بیدار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و جنگ و جدال مشغول شده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قشون ظفر نمون [illegible] فوج ظفر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

برای هر یک [illegible] مراتب [illegible] که [illegible]
[illegible]
در همه [illegible] خود [illegible] رجعت کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پسران [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان آقا [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible]
[illegible] سلیمان آقا [illegible]

[illegible] پیشکار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پیشکار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در حق سلیمان آقا [illegible]
[illegible]
سلیمان آقا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان آقا [illegible]

و هر نوع بردگی [illegible] و شان [illegible] جواب [illegible]

[illegible] بست [illegible] [illegible] است [illegible]

از استماع این جواب [illegible] خندیده و [illegible] مجلس فرمودند این [illegible] شدن [illegible] حضرت

شهریار [illegible] جواب [illegible] است [illegible]

معلوم شود عده [illegible] [illegible] [illegible] سلیمان [illegible]

حاضر بوده که [illegible] داشته [illegible] برای فروش [illegible]

که با [illegible] معرفت [illegible] داشته [illegible]

ده نفر [illegible] [illegible] تازه [illegible]

[illegible] این [illegible] [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] این تازه [illegible]

خیلی [illegible] قیمت [illegible] تومان [illegible]

[illegible] دکان [illegible] تومان قیمت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

این تازه [illegible] است [illegible] تومان [illegible]

شما [illegible] مبارک باشد [illegible] [illegible]

تازه [illegible] [illegible]

آن [illegible] [illegible]

والحق

چنان [illegible] [illegible] است [illegible]

و [illegible] جمع شده [illegible] [illegible]

و [illegible] احمقی [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] سلیمان آقا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سلیمان آقا [illegible]

[illegible] سلیمان آقا [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

این [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است

[illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] سلیمان آقا [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شاهزاده خانم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۸۹

[illegible]

[illegible]

نمی آمد (که بیاید [illegible]) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مست خواب بهم پیچیده و غصه را بعضی [illegible] که غفلت [illegible] اشرف [illegible]

اشرف افغان [illegible] بیدار [illegible] شدند با حالت خواب [illegible] نزدیک [illegible]

[illegible] اشرف [illegible] سعود [illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible] محمد رضا خان [illegible]

[illegible] از طرف [illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible] محمد رضا خان [illegible]

[illegible] از طرف اشرف افغان [illegible] تبریز [illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible] محمد رضا خان [illegible]

[illegible] محمد رضا خان [illegible]

[illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد رضا خان [illegible]

[illegible] اشرف افغان [illegible]

و بطهران نموده است که بر این جنس [illegible] به سامره کمال [illegible] و چنین دادم [illegible]

آمده نگذاشتند [illegible] داده ام [illegible] هرات [illegible]

کرده و [illegible] الحمد لله [illegible]

عرض و استدعا نمایم مرا اجازه سفر [illegible]

هرگاه اجازه [illegible]

در صورت [illegible] طهران [illegible]

[illegible]

که در پیش طهران [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] طهران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سعادت [illegible] شاهزاده [illegible] جواب [illegible]

و بصورت [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چندان [illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خود شان از قبیله دیگر اگر در عهد کدام خلف رسم خانه نشاندن در شهر مسیح بود که تفاوت فقیر

و غنی از هم در خانه [illegible] دنیا و [illegible] یکسان [illegible] بیشتر [illegible]

[illegible] را با نیز [illegible] اذیت [illegible] که [illegible] خود [illegible]

[illegible] که [illegible] شخص مسیح بود [illegible] تخفیف [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

تفاوت [illegible] شهر [illegible] زیاد [illegible]

[illegible] رعایا [illegible] چاره [illegible]

شاهزاده [illegible] تمام بود [illegible]

[illegible] شهر [illegible] تمام [illegible]

تمام [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] حکومت [illegible] نهایت [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] ایران [illegible] شهر مسیح [illegible]

[illegible] عثمانی [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

دولت [illegible] غیرت [illegible]

[illegible] قیم [illegible]

[illegible] غیرت [illegible] رعایا [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] غیرت [illegible] تمام [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] طرف [illegible]

[illegible]

[illegible] طرف [illegible]

ایران و عثمانی [illegible]

[illegible] طرف [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] طرف [illegible] ایران و عثمانی [illegible]

میفرمایند به وقت رفتن سرحدداران دولت عثمانیه [illegible] عمر پاشا [illegible] ایرانیان [illegible]
و ترقی [illegible] کرده بودیم [illegible] سرحدداران دولت ایران رعایت [illegible]
جواب بدهند [illegible] دولت عثمانیه [illegible] طوایف [illegible]
ایشان [illegible] و بهار [illegible] کردستان [illegible]
در کار سرحدات عراق عرب [illegible]
شهر [illegible] رعایا [illegible]
وارد [illegible] خونریزی [illegible] غارت [illegible]
و کمال [illegible] رعایای [illegible]
و ولایات [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] کردستان [illegible]
[illegible] طوایف [illegible]
[illegible] کردستان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] ولایات [illegible]

دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] کردستان [illegible]
[illegible] رعایای کردستان [illegible]
[illegible] کردستان
[illegible]
[illegible] کردستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کردستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت شاهزاده [illegible]

[illegible] دولت [illegible] و برای این [illegible]

[illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کردستان [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اطراف [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] اطراف [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

مدیریت [illegible] با حاکم مدیریت [illegible] نظمی [illegible] اهالی [illegible]

[illegible] دیگر معنی اینست که [illegible] دارد) (که اگر [illegible] بود [illegible]) [illegible]

[illegible] حضرت سلطان [illegible] تحقیق و امتحان [illegible]

[illegible] چنین است [illegible]

[illegible] یوسف میرزا دیوان پیش آمده [illegible]

[illegible] خیانت و اشتباه [illegible] گذشت [illegible] حضرت [illegible]

بزرگی [illegible] است وقت عمل و عیب کار این است که [illegible]

[illegible] میرزا دیوان را پیش [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] میرزا دیوان [illegible] مدیریت [illegible] احکام مدیریت

[illegible]

[illegible]

[illegible] و دیگری [illegible] و دیگری [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] مدیریت [illegible]

بصیرت [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] مدیریت [illegible] حاکم [illegible]

[illegible]

[illegible] مدیریت [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] مدیریت [illegible]

[illegible] خیال [illegible] طبیعت [illegible] گذشت [illegible]

[illegible] دروغ و خیانت [illegible]

[illegible] یوسف میرزا دیوان [illegible]

[illegible] خیانت [illegible]

[illegible] مدیریت [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] خیانت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و یک پرش را با پانصد سوار نوکره در طهران بگذارد که همیشه مقیم و ملتزم رکاب باشند
از وقت بعد هیچ رخصتی نداشت بدولت علیه مهم بعد از انجام اجازه دخالت در امور
ترتیب وضع و نظم حکومت از برای ایشان معین نماید محمد پاشا این ترتیب را قبول ننموده
محمود بیگ پرش را با یکصد سوار همراه خود برداشت و بدار الخلافه رفت پس از ورود به
طهران از قضا یکروز شاهزاده معتمد الدوله حضور عرض کرد شهر بازی از تماشای بیرون شود شهر بیرون رفته
تفصیل آن بیت را بیان داده معتمد الدوله تصدیق فرمایند شاهزاده قاجار رحم فرموده با بصیرت تمام
باز بمقام امتحان در ترتیب مقاصد نیکو روی آورده و هر جا عرض نمایند بفرموده خرج خسارت در عهده مخصوص
کرده بود داشت ما در هیچ کار جانب خانه نشین و در هنگام شهر و بابا بی وضع صلاح گلی
باقی باشد اهانت و تربیت آنکه در ملک ایران ممالک و قسمت خوانین بود با ایشان
سپاه سالار که مخالف و تفصیل معتمد الدوله بود بعد و شهر یار تا جدا ازین شنیده خود که جواز
و چهره نایب و ایلخانی را برای تحقیق و تفصیل ترتیب و ترتیب دادند تا کشاور بجانب معین
حکومت کردستان و دیگر شاهان بر جمع و دوازده هزار تومان مالیات بنمایند مقرر نموده
و معاش محمد پاشا و اتباع او مرحمت فرمودند شاه و بیم محمود بیک پرش را با پانصد سوار
در طهران نگاه داشت و خود بطرف خانه مراجعت نمود تمام شایسته در تدبیر جانب
کوچک و چهره نایب و شیخان را دو یکماه از آن در آن مدت فرمان گذاری داد در ایت
کرده و خبر و خرج ایل بی اندازه مرحمت و اکابر خود دار خود در ولایت کاییسه از بی بهرام حق
تصور حضور و خانه خراب نموده در ترتیب فتحعلی میرزا اینک محمود بیگ پرش از طهران که از

طهران

طهران فرار و بطرف شهر زور مراجعت نماید بعلاوه وصی رسول و رقیه پدرش محمود بیگ شد
با پانصد سوار که با او از طهران خارج و بجانب شهر زور فرار میکرد و بیم تعرض خطا را
طهران این همراهان در همه جا بریده و اذیت شده بود و ده روزه خورد شهر زور رسانید
از بطرف محمد پاشا نیز بواسطه جانب دوازده هزار تومان مالیات را با انتقاض ارادت
در نایب و جواد و را با فره خراب و خسته گرچه به دولت شهر زور معاودت کرد
بعد معلوم شد با بر حضور دولت علیه خفی شاهزاده و قرار بابت دولت محمود را خواسته
خواسته و لیکه در نه است پس از ورود بنشیند خاطر بیرون شهر بازی قرین جنایت تقصیر
دیگر را که دیگر از قصر و بصیرت دو شخص ولایت معتمد الدوله نجابت و تحسین فرمود در خط نگشته
معتمد الدوله را بحکومت فارس و بنادر منصور و مأمور فرموده و برای تاج خیر جنی حالی پیش از
در ترتیب ایشان و باز عبارت قدری مایه تربیت و نظم کردیدن از برای شاهزاده محمد دیوان و در ترتیب قاجار
و خیم داشت که در آن بی رسالت او حکومت را بایتین انفصال بهت و دیگر او را کار
ومأموریت مرا ده تا بکلی در مرحمت ایزدی پیوست نقشه تدبیر بود و بعد از آنکه از طهران
مراجعت نمود محمد مهدی بیگ را نایب الحکومه و شرف الحکمی آنجا را دولت والا
وارد و خود بکرمانشاهان مراجعت فرمود این شاهزاده حسینعلی میرزا دخالت میکرد و از وقت آنکه
بکرمانشاهان تا زمان برگشتن بکرمانشاهان از قرار شب پنج و ده هزار تومان نقد را بابت ترتیب
و اسباب استحقاق و اشخاص و جمع از جا به بخشید و حقیقی در او ومی غیر لطف و بخشش
رفت و از روی ندرات تمام نیکو یاد کار) خلاصه در غیاب شاهزاده محمد مهدی بیگ را از

بکار حکومت پرداخت چون از ابتدای جوانی ایام عمر را در مدرسه بتحصیل علوم عربیه و تکمیل

صرف و نحو مصروف داشته بود در کل او جوه از مزایای حکومت و لطایف عسکر داری

بی‌بهره و عاری بود با نیز بواسطه مهارت حکومتی و رونقی نداشت (نه هر که سر بتراشد قلندری داند آئین

کشورداری) شرف الملک نیز در کار سپهسالاری و رشادت بهره نداشت و چون مرام

وزارت و بیکاری و کفالت حواله و جمع و خرج و حساب و استیفا را نیز نسبت بمهارت و خبرت

بود با زور و قوت نیز رونق نگرفت جیبان و مدت خفوق طایفه وزارت رونقی کار

و رواج بازار او را نیز نشد و چگونه تغیرات خاطر او ملوم کرده است گفته‌اند

آنچه باشد در مقام مخالفت و مدت نگشت کار او در واقع حضرت حجت بگردد نیز

شرف الملک بغفار رشادت و جرئت را به تبیین خیانت و طایفه وزارت از روی بصیرت

بنده بوده و تدبیر جهانبانی نمود و جانب او را تنزیل و توهین نموده از شرف الملک گذشته

که هیچ وجه و بهانه از او اطمینان حاصل نکردند بایستی باطن ... درست کارش

ساعی و جاهد بودند و معین است آنچه از تدبیر و دانائی او را میر از شمشیر او برای

بر می‌آید شرف الملک از همه جا خاطر داشت و دقایق مردم داری نیکو و تدبیر بجا و

نزدیک بنای سازش داد و داشت که نشسته و بعضی از علمای اعلام و اعیان فوری بجز ایام

عقد مرافقت و موافقت بسته رفته رفته باب بدخلقی فراهم آمد و بمراتب از وحی

بجوانی مخالفین و بهم ریختن پایه و حرکات جدیانه در شهر و بازار تصعید رسید و عوام کالانعام

فوراً چند روزه خانه گرفتند و جمعی و شورش بازار الحکومه یورش آوردند و بجای بروی ... اوغرا

(دم قلم)

محمد صادق میرزا ... و نوکر و محروس او بودند بمقام منع شورشیان برآمدند و جا بجا چند نفر ... بقتل

بجمعیت آنها نشسته با زد و خورد مشغول شده و در آن گیر و دار پسر رهگذران رئیس و چند نفر از جانبین

مقتول و مجروح و بیست نفر از اوباش شهر نفرار شدند تا اینکه ملالطف الله شیخ الاسلام و برخی

و چند نفر از علمان رسیدند و بهزار زحمت شورشیان را متفرق ساختند و ولایت آرام گرفت محمد حسین

شرف الملک این قضیه را بمضامین غریبه بطهران نوشت بعد از مدتی شاه هر قضیه را نیز بیرون از آن کلیه

او لیمین معزول کرده و حکومت کرمانشاهان و کردستان را بامتعلقی میرزای علاء الدوله رسید

۱۲۹۲

او ایسن شهر ربیع الثانی بجز او رسید و خود و اتباع او از طهران حرکت و در نیر گزین وارد

بمعاونت خود ... علی محمد خان شرف الملک و میرزا محمد رضای وزیر با چند نفر اتباع خود شان

با جمعیت همراهان رسیده حضور علاء الدوله رسیدند چون شاه هر قضیه را پر خورد و مخالفت فریقین بستوه آمده بود

محض اینکه گاه خویش و بیت و ولایت بپرداخته را از چنین کار فرمود چشمه لطف پروردگار

حاکم و شرف الملک و میرزا محمد رضای وزیر را با تفاق نگهبان رو بسمت کرمان و روانه کرد و قرار داد هستند

اصل و فرع باقی را از پیش رئیس و ولایت هم و به طرف کرمانشاهان روانی کم کرد تا آن جمله

در راه کاب چشمه لطف بگذشتند و مراجعت کردند فقط ما طریق رفتن از بعد که کلیم بود در بین

بهر وسیله برای جان و مال به جان بیرون کردند و از قضا میل باطنی چشمه لطف با شرف الملک بود

بعد از چندی بهر جهه خاطر چشمه لطف از میرزا یوسف پسر او محمد رضا و جانشین و دیوان را

رنجیده او را دیگر در غضب چهار زلزله و مستمر تنبیه او بود چوب و شکنجه خاطر شده باشد

بفکر نشسته بنوز چوب زده بودند شرف الملک بمقام شفاعت برآمد چشمه لطف

اورا بخشیده و جواب گفته و مرخص شد میرزا یوسف ثمر دیوان نیشقره را از عنایات شرف الملک [illegible]

غرض و کینه دیرینه را تجدید نمود و بنای مخالفت را محکم ساخت از ... و وزیر دیوان خود

گشته و باره حرکات وحشیانه از اراذل و اوباش محله قاطرچیان صادر شد بر دیوانخانه

و بعضی شرف الملک جماعت اوباش محله قاطرچیان شورش کردند و به اعلی حضرت شکایت آوردند

حضرت السلطنه بتحریک شرف الملک فرمانداد و محله قاطرچیان را توپ بستند با حضور

میرزا محمد صالح خواجه و چند نفر از ... قوم ... متفرق و آتش فتنه را خاموش

نمودند بعد از سه روز چند نفر از شورشیان را که مقصر بودند بحکم حضرت السلطنه

و تادیب نمودند بعضی از آنها ... درویش خان ... قوم و مورد تعقیر

و تنبیه شاهزاده گردید و مدتی آرام گرفت بعد از مدت چهار ماه مجدداً

برخی بودند و چهار و حضرت السلطنه ... شاهزاده را احضار کردند ... شاهزاده

عماد الدوله را بجای ... حکومت ... کرمانشاهان

و کرمانشاهان را یافت ... حضرت السلطنه ... نیابت داده

گردیده از برای شرف الملک میرزا محمد رضا وزیر از طهران حرکت و ... کرده

قریب شش ماه شرف الملک با میرزا محمد رضا وزیر ... فرمانفرما ... صاحب اختیار

و ... بودند ... از طرفین ... خاطر ... وزیر ... حضرت

گشت کار شرف الملک ... که ... طهران ... حضرت

گردند ... از آن ... درستی ... خلعت ... مبلغ ده هزار

تومان

زمان تخفیف ... دولت علیه بر ... صادر شد که ... هزار تومان ... از دیوان

تعدیل ... وضع ... حضرت السلطنه بتحریب شرف الملک میرزا

محمد رضا وزیر همین ... هزار تومان تفاوت عمل ... ثابت ... و میرزا

... تحریر و ... خود در این سال ... که ... از

... باعث وحشت و اضطراب اهالی گردید ... تمام ... خود

از پیر و جوان ... دیگر ... جمع ... در ... شهر

پنهان ... شهر ... بودند هزار ... بازار ... گم شده ... کار

... پیش ... روی ... محله ... نمود و ...

رفع آن ... را از حضرت رب العزت مسئلت نمودند و حضرت ...

رحم ... حال بندگان ضعیف گردید و ... رفع ... و الحمدلله

و ... ما ... در میان رفت فتنه نفاق

در میان ... ملت ... شرف الملک ... که ... و ...

... و دل ... بعهده سلطنت ... دل ...

... بخرج ... شرف الملک ...

... وزارت ... رشته ... آمده ... دیگر ... بود

با ... دانش و تجربه کار ... و ... شرف الملک

... کار ... در ... خلعت ...

شب و روز مشغول به آداب مذهبی بودند از قضا فیما بین طلاب و طلبه علما اختلاف افتاد
که این طبقه محترم شیعه ایم از آدم تا خاتم در هر دوره مظهری باید قائم و حجت در عبادت
بزرگان فرا گرفته دسته بندی کا و صف آرائی نمودند و هر فرقه از اینها تبعیت جماعتی که خود را از
دعیه جریان معتقد در دیگر مرحوم حاج ملا لطف الله شیخ الاسلام با اتباع خود با مرحوم شرف الملک
دست بیعت دادند حاج محمد مهدی پسر مرحوم حاج محمد شیخ الاسلام و اتباعش با میرزا محمد رضا خان هم
موافقت نمودند در شهر محرم یکهزار و دویست و نود و سه هجری حاج محمد مهدی شیخ الاسلام
و حاج محمد امین امین الاسلام و شیخ محمد رحیم حجة الاسلام و شیخ محمد رضا حجة الاسلام حاجی ابو جعفر
اتباع خودشان به مخالفت ملا لطف الله شیخ الاسلام بطهران رفتند میرزا ابو جعفر
صدیق دیوان و محمد رشید بیک و سلیمان بیک قراباشی و حاجی ابراهیم بیک با چند نفر
اتباع خودشان با خط برای مرافعه مخالفین ملا لطف الله شیخ الاسلام و خطا [illegible]
بشکایت و تظلم از شرف الملک و میرزا محمد رضای وزیر به دار الخلافه روانه شدند
و هر دو طبقه مهاجر و انصار از جانب [illegible] بعضی [illegible] مقصد
بهره فرقه [illegible] میرزا ابو جعفر صدیق دیوان و همراهانش که از
موالی و مشایخ مخالفین وارد طهران شدند و از ظلم و تعدی شرف الملک و میرزا
محمد رضای وزیر آنچه دانسته و ندانسته عرض [illegible]
و خفا از کار ملا لطف الله شیخ الاسلام [illegible] در شهر صفر یکهزار و دویست
۱۲۹۳
نود و سه هجری [illegible] شهاب الملک [illegible]

روز حرکت شهاب الملک عمادی [illegible] وارد طهران شدند و برای انجام مطالب خودشان
در دار الخلافه توقف [illegible] شهاب الملک بطرف کردستان روان [illegible]
[illegible] هیچ پنجم شهر یکهزار و دویست و نود و سه وارد شهر گردید شرف الملک با وزیر
معتمد و سایرین فوج خودشان [illegible] داشته و در هر کار تحقیق [illegible]
باشند روز [illegible] استقبال چنانکه مرسوم و شایان بود [illegible]
شهاب الملک از [illegible] کرده بود [illegible] در عمارت دار الایالة
باغ خسرو آباد رفت [illegible] باغ خسرو آباد و این عمارت [illegible]
و طرح دیگر بود [illegible] شرف الملک [illegible] خطیری چنانکه ذکر [illegible]
قصر و عمارت [illegible] شهاب الملک [illegible]
خصوصا از شرف الملک [illegible] و چند نفر [illegible]
تا شرف الملک [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible]
[illegible] نشسته [illegible]
[illegible] شهاب الملک [illegible]
که [illegible] شهاب الملک
[illegible]
[illegible]

میرزا یوسف و سایرین گفتند که چه کار کنیم قدری توسری زدند نوکرهای شهاب الملک

معاونت بر خواهش کرد تا بیاید بیچاره آمدند و دو ولو جلو شدند از آنکه بهم ولی شاه

میرزا رسول قزوینی وزیر شهاب الملک که شخص عاقل و بیداری بود هیچ از اطاق

بیرون دوید طرفین را به تقویت ساکت و آرام نمود و وقت مراجعت با اطاق گفت

شهاب الملک بزبان ترکی از قصه چرا بر میرزا رسول از ... خوش نشد ... تقصیر را

بر ... وارد نمود روز شهاب الملک در باغ خسرو آباد توقف کرد بعد از آن ...

در این ایام ... شرف الملک را دست داده و ... ، ... این غربت

... دست ... شرف الملک زده و شهاب الملک را ... آمده بود ... ایام

توقف خسرو آباد ... زیاده از ... شرف الملک با ...

... تقدیم و اجازه ... استدعا کرده بود ... طرف ... من

... شرف الملک ... و ... شهاب الملک ... نکته ...

... حروف ... مخصوص ... شرف الملک ... حسین خان ...

شرف الملک با تفاق ... و ... ایشان در ... کرده ...

شب ... نزد شهاب الملک ... شرف الملک ... کرده ... قا

شهاب الملک ... رجب ... میرزا حسین خان ... تا ... ابراهیم

... شیخ رضای ... شرف الملک ... بهمه

و شرف الملک ... بزرگ ... قم طهران بیایند) شیخ ... قم

با نامه مخصوص شرف الملک را جواب داده بود ... که بر جواب ... شهاب الملک رسیده بود

شرف الملک رسانید چون آن اوقات کمتر ... شیخ وزیر بود ... شرف

شرف الملک ... وزیر رفت با وزیر و ... از مجلس ... آورد ... همراهی

نمودند و شرف الملک را اطمینان کامل داده که او را ... همین کار ... شرف الملک

... خواهش نمود ... میرزا یوسف همراه او بطهران بیاید وزیر ... قبول ... شد

و قرار داد بعد از ... شرف الملک بطهران میرزا یوسف را روانه کند ... از

در آن ... تاکید کرده بود که از راه قم بیاید ... مأمورین شیخ

از راه بهمدان برای گرفتن ... شرف الملک آمده ... شرف الملک ...

و ... کلی داشت خلاصه بعد از ... از قرار ... پر ... شرف الملک

داخل گردید که ... وزیر ... خوب ... ولی ... سی ...

با اتفاق ... بعد ... شب ... خوردند ... خان

و ... نوکرهای ... عازم ... گردید

یکی از ... بودم و از راه قم روانه شد بعد از زیارت ... بقم رسید

... بزیارت حضرت معصومه علیها السلام شرف ... همراه

و ... با ... در خانه های سادات ... نزول کردیم

شرف الملک ... قم ... داده و ... جواب داده

که ... بطهران بیاید ... از قم حرکت ... طهران ... رسید و تفصیل

بیان نمود از رفتن شرف الملک را نه از امارت شهاب الملک بسیار [illegible] وزیر [illegible] قطع کرده
اتفاق شد برای قصد رفتن کرد شب هم در جوار حضرت شیخ اعظم منزل نموده [illegible] بجانب
بطهران مراجعت نمود مجددا خدمت پیر سالار [illegible] و حکایت [illegible] که [illegible] صبح
بحضرت شیخ اعظم باز آمد و شرف الملک را [illegible] نگاه داشت با خاطر آسوده برای [illegible]
در حرکت آمد و در حوالی شهر [illegible] دولتسرای پیر سالار رفت [illegible] پیر سالار
زیاده از حد تصور [illegible] شرف الملک لطف و نوازش اظهار فرمود و بعد [illegible]
ز شوق [illegible] شرف الملک را اجازه داد که منزل خود مراجعت کرده
[illegible] که فردا خدمت آقای [illegible] شرف الملک با خاطر شاد بمنزل [illegible]
و فردا خدمت آقا [illegible] رسید در جای مجلس [illegible] پیری خوش [illegible]
بت شرف الملک [illegible] نشسته و چای [illegible] شرف الملک [illegible]
و [illegible] هر جا که لازم بود [illegible] پیر سالار شرف الملک [illegible]
در [illegible] که [illegible] شرفیابی حضور [illegible]
حاضر باشد [illegible] شرف الملک در آنجا حاضر [illegible]
محضر [illegible] در میان [illegible]
با [illegible] نشسته بودند شرف الملک تعظیم کرد پیر سالار [illegible]
لطف [illegible] شرف الملک را
معرفی کرده [illegible] اعلیحضرت شهریاری شرف [illegible] تعظیم کرد [illegible]

شرف الملک را گرفت و پیش برده معرفی نمود [illegible] حضور [illegible]
که شهریار تاجدار فرمودند شرف الملک که آمدی و چرا آمدی شرف الملک [illegible]
[illegible] عرض کرده [illegible] بطهران رسیده [illegible] حضور [illegible]
[illegible] بعد شهریار تاجدار [illegible] قدری فرمایش فرمودند بعد از [illegible]
شرف الملک خطاب فرمود که شرف الملک [illegible]
خورده عرض کرد پای [illegible] قدری بود بعد [illegible] فرمودند شرف الملک
از [illegible] و [illegible] خدمات [illegible] خوب [illegible]
در [illegible] پیر سالار عرض کرد تمام [illegible] جان خود را
[illegible] چندین [illegible]
شرف الملک [illegible] فرمایش خاطر [illegible]
اعلیحضرت شهریاری [illegible] شرف الملک فرمودند [illegible]
خدمت [illegible] شرف الملک تعظیم کرد [illegible]
تا [illegible] شرف الملک [illegible]
[illegible] منزل خود مراجعت نمود بعد از چند روز [illegible]
[illegible] مخالفت شرف الملک بطهران [illegible]
شیخ [illegible] خدمت شرف الملک [illegible]
شیخ [illegible] برای [illegible] حضرت [illegible]

رفته بودند عالیجاه حاجی محمد مهدی این بی‌ادب که معتبر ایشان لقب و منصب شیخ الاسلامی و حاجی محمد حسین

عریضه خود را قبلاً نوشته بودند بعد از فوت زیاده بی‌ادبی نموده مقصود خود را بخرج

داده بدین معنی برای پیشرفت مقصود خودشان را بکنند فرط ابرام و پافشاری کرده

و ادعای مالیت داشته آورده تا اینکه اعلیحضرت شهریاری فرموده هرچه فرموده بودند

در شیخ الاسلام داشته باشد عالیجاه لطف و ادب یافت و حاجی محمد مهدی با قضای شریعت

لطف و مقدم باشد حاجی محمد مهدی عقب شیخ الاسلام و حاجی محمد حسین عریضه بیان

منصوب کرده بگویند مراجعت نموده در او لطف تا با جمهور کسبه و تجار

از نوع رفتار ایشان جناب امجد شرفات چنانچه بیان کرده در جواب

پیرمرد بستی شده بودند جناب اجل تحت این ترتیب و کجا شرف الملک

و دیانت ملک ... شرح داد نوشته و عریضه تقدیم کرده بود

شرف الملک را تخفیف داده از طهران خارج نمایند این ایالت ... مسعود

شهریاری هم ... تشریف داشت ...

در ... بودند یک روز ... آقا ... شرف الملک را خبر بود

... مجلس ... وزیر ... محمود وزیر ...

در حضور ... این بنده و ... شرف الملک ...

تعظیم کرده ... جناب آقا ... فرمودند شرف الملک ...

ثروت ... معلوم است ... شرف الملک ...

خود را بیاید و جواب داد که چه تقصیری از بنده سر زده ... گفت ...

کردستان را یک نفر ... ناظم ... بنده چه تقصیری از ...

بزرگتر نیست عرض کرد ... تحقیق ... کلمه ...

گفت هیچ تحقیقی بهتر از این نیست که کسبه و تجار ... اجماع کرده ...

با نظر ... شرف الملک ...

خورده که ... اجماع کسبه ... عرض کرده ...

بعد از آنکه ... شرف الملک ... این ...

بود ... گفت ...

شهریاری ... خارج ...

بروید (...) ... (...) شرف الملک ... عرض کرد

... شده ... دولت ...

... عرض ...

بنده ... طهران ... دارم ...

... جناب آقا ... فرمودند ...

و ... شرف الملک ... عرض کرد ...

... محمود وزیر ... مرقوم ...

... شرف الملک ... بنده ...

که فرمایش بسته بوده که تو با تغییر از مجلس رفته است و با مردم ناخوش و معاودت اهالی قزوین هم

حتما از شرف اهالی اعزام شده بوده چیزی هم با بعضی در جای مجلس اعزام کرده شده و اعزام داشته

و شرف اهالی نیز به رجب تبدیلهای خودم هم بهم کار بردم شرف اهالی از تفسیر کلمات

شاه با حالت و غیره که از آنجا پرده هم پاش نمانده تغییر بوده هم رفت و تفصیل و تغییر را

عرض کرده تغییر بوده کشف حضرت شده روز جمعه اول ماه مبارک از رکاب همایون فرموده

کاغذ شاه خواهم داد صحیح ولی تغییر بوده شرف اهالی را احضار نموده و تغییر با او صحبت داشت

شرف اهالی منزل رفت و الغرض اما تصور هم داده که بعد از آن باب را مجبور است حضرت اعظم

خودش بیرون اما را اقسام و رفت و تغییر را خبر کرده شده بوده در پرده با تمیم و حضرت اعظم

رسیدیم جایی به اتفاق هم حضوری که از آنجا تعلیقات منصب شیرازی عرض کرد بی تغییر و نه

با تمامات بعد سامورد جواب ما حضور و جار صحبت سامور سید با این حضرت نوشته اسم و نقطه

شرف صدور یافته بود (جناب آقا جناب جوان مرقوم فرموده شرف اهالی باب جواد

برخی که مجبور نموده بعد و تو برای و ضمن کردن آنها) شرف اهالی از ورکای ساختید

را به غیر سید مجبورا مطلق او ار دست پرده آورده در طهران مقیم بیاید و اینها هم او نمود شرف اهالی

و شکوه صاحب را تربیت و مجبور خان اعظمی را قسم خدمت آقا فرماد و قوی جناب آقا حضرت بود با حاجی

معاون اهالی را بحضرت عظیم اعظم روانه ساخت بمنزل شرف اهالی هم آمده اما علی خان

و با خود بجا لشکر شاه در طهران آمده حضرت حضرت مستوفی الممالک رسیده و علما هم مورد مرحمت

و فرمایش کرده شهاب اهالی نیز اراده است بیرون را ولی از تفرقه ایام مستوفی که حالا اگر باید میرزا ملا حاجی نو

و صورت بابت دفتر به حکام شهر و تدارکات پرداخت در تلگراف حیدرآباد و کمی در ایران نساخی گی

و مخارجات که نزد شهاب اهالی محمد تقی خان و ولیعهد زاده که حاکم مرو بود حکم اکید صادر نمود

که اورا دستگیر نمایند شاه زاده با کمال تحکیم حیدر بیک گرفتار و تحت الحفظ به پایتخت فرستاده اند فقره هم

نظام هر کارات کرده و بابت تدبیرات در این باب و صورت رسیدنی شهاب اهالی اگرچه جوان

و کم تجربه بود ولی بر اینها بیرون دل وزیر نکات حکمرانی و لطایف مردم داری یکجا برده

طبعا خیلی با دل و دستی بود سفره خوب داشت فقرای سادات و نجبای فقیر را همه وقت

رعایت میکرد و نان و نعمت میداد و طالب بیرون از اهل تقصیر و قسمی اکرام میکرد شهاب را و مرحمت

و انعام کامل میداد که خیلی حتمیه مرا ای اوقات دایر بود و در ایام عاشورا با وضع خوب در دیگ

شبیه خوانی و روضه خوانی میکرد در تکیه تکیه گاه و چادر به قدیم و مسند و دست شهاب اهالی سنخ

با خود آن مصرف تعمیرش نمود اتفاق در مدت حکومتش خیلی بجا صدمه و در وضع تعمیرات و در بیگانه

با حرم اهالی قرار نمود بعد از هشت ماه و نیم در اواخر رمضان بود فرقه های مایلین کردستان

در کاشان شاه زاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه و الکمار شده حسام السلطنه با جاذبه

از دولت حکم و نعمت از برای شهاب اهالی فرستاده و از جانب و حکمران با شیر و چوبینه و فرش

پرداخت هر چهار و نان صادر شد و شرف اهالی بیرون تغییر حضرتی در دیوان ها هر کره میداد بیا مرا

شاه زاده مرحمت نمایند شاه زاده معظم از خسرو خان میر مرحوم رضا قلی خان والی را که سابقا

مقیم طهران بود با خود حضوری نموده مداوا فرماد و انتقال و حرکت نمود در دو عرض راه جنبست شرف الملک

ورق تقصیر مرحمت فرموده و فی الحقیقه او را دست تنگی داده و تمکین از رای تقرب شرف الملک را ...

برادر محمد علی ادهم برادر محمد رضای وزیر که بنابر بعضی از این خیالات گرفتار و مغلول بودند با همراهان با تغافل آمد

شهر و سپید مورد سیاست شاهزاده گردید چوب زیاد خورده و حبس و قید شد بعد از رسیدن حسام السلطنه

بطرف کرمانشاهان حرکت نمود در منزل سه آباد و خراجین کلیات با تغافل آمده چند نفر از خانان

و اتباع عشیره با این امرا خان مخالف بوده به منزل شرف الملک آمده میان او و خان و کسانش

به منزل میرزا شفیع وزیر رفته این میرزا شفیع اگرچه وزیر بود ولی عوضه و جزیره نداشت بعضی را نظر

در منزل پیشتر آمدن این چه خان مورد تغیر و توبیخ و حبس و قید گردید روز دیگر در همان روز ورود به کرمانشاهان

دکر از شاهزاده رفته حرکت شد حاکم میر ابراهیم خان از مهر خان ترک کرد تبع شرف الملک

منتظر وزیر و در رحمت شاهزاده بودند و هر کس شاهزاده با فوج او یک دسته طایفه گشتی و از ...

به اسب جوانان و دیگر بار مشغول شد تا در زمان قضا چهارم کمر خانعمو گلوله و چند پاره از ...

پرده رفت و بپای خانعمو خورده از اسب افتاد شرف الملک بتاخت برادر او رسید و دیگر زخم

منکر برگشته به دیوار رسول و در تاخت ثانی شاهزاده از قضیه مطلع گردیده با جمعیت سقلیین ...

وارد حاکم زن و مرد دید قصابهای بزرگ از جاده کج نموده بر سر خانعمو که خیلی خون آمده بود

نوری حکیمباشی خود را خواست جمیع باشی که رسید و پایش از زخم پای خانعمو برداشت

شاهزاده از حکیم باشی جویا شد که این زخم خطر دارد یا نه حکیم ناچار جواب داد که بهبودی نیست

ولی باید او را میان کالسکه نشاند و به اردو برده بهر قسم که ممکن شود معالجه نمود

شاهزاده بزرگ منش فوری از کالسکه خود پیاده و بر اسب سوار شد و خانعمو را در میان

میان کالسکه نشانده و متعلقین شهر بردند و حکیمباشی معالجه نمود شاهزاده بالکل از زیاده روی شهر

(دیوان)

و تسویه برات و هیچ برات و خیال تمام برات کرمانشاهان و کرمانشاه از تعیب و قصه ماضی شرف الملک

یکمرتبه بعد از چند روز بزرگ خوانده و با بعضیها پیر شرف الملک و اولاد او خون بها

بعد از تنقیه یک برات کهنه شرف الملک را گذارده بود و انجام با تحریر ما مورین قرار داده و دیگر

شرف الملک یکصد تومان گردنان حق ثابت طرف گذشته خبر حرکت شهاب الملک از

کرمانشاهان رسید معلوم شد از شاهزاده توهینی دیده و قسمی هم در خلعت نیابت را

گرفته و اصرار خود را از ولایت منتشر نموده بود بعضی گویند حسام السلطنه از ترس

شهاب الملک مطلع گردید قصه نوبی شرف الملک میرزا ابراهیم به دو قصه میرزا فرزند اقلیم خود را

ملکیت فرار از طهران اختیار نمود و خیالش این بود و در حاکم و شرف الملک را نایب الحکومه نماید

این رفتن برف بود و برای کرمانشاهان گرمی میخورد و او بقدر دولت شکر خدا به شهر بازوار

گردید و بطرف کرمانشاهان برده در بیابان زیاد داشت قدر لطف از شیخ

و عده علما و چند نفر از معارف و اتباع آنها با میرزا عبد الکریم مستوفی رحمت پیر

و دسته علای شرف الملک اجازه آمدن کرمانشاهان یافته با تهیه لایق شاهان

وارد شده و مورد تفقدات و الطاف شاهزاده گردیده و شرف الملک چند نفر

برحمت و همراهی شاهزاده مستظهر و بسته در ولایت روی خوب خیال خود رفت که فرق

درنگ مدت ده روز شکر شاهزاده عرض کرد که میرزا محمد رضای وزیر با یکی از خانهای معتبر

کرمانشاهان اختیار نماید و شکر خدا الملک شرف الملک با شیر بیت آمد معتبر شاهزاده

اختیار آنها را نمود دیگر شرف الملک بحضور کرده منع وزیر با هیچ نسبت نوع الوضع از آنها بیزار

جبار هم متفقاً بگوشان برویم در اینجا بطوریکه مقتضی بود و صحیح دانستیم [illegible] شد

و عرا و بعضی خواهم کرد خط لطف الله شیخ الاسلام و میرزا علی نقی [illegible] صدیق دیوان [illegible] بود

منع و موعظه بر آمدند در این باب ابرام کنند و اقتضای وقت [illegible] شرف [illegible]

کثرت غرور و استغنا و عدم تجربه و غفلت [illegible] مطلب را و دیگری و هرسو [illegible] خود

اسباب شکست کار خود را فراهم آورد خصوصاً بجهت [illegible] که از هر طرف حرکت داشت

شرف [illegible] فراهم آمد و در تعیین رتبه او را از رتبه واعظ قیاد و [illegible] تشبیه تبدیل کرده او

مرحوم حاجی معتمد الدوله چنانکه سابقاً شرح داده ام [illegible] گردن [illegible] معزول [illegible]

نسبت شرف [illegible] حاصل کرده و پیوسته در صدد انتقام بود بعد از ورود [illegible] سلطنت [illegible]

از شیراز به مقام ترکیب و تهنیت [illegible] مفصلی بحکام [illegible] نوشته ابتداء رقم

داشته بودند (هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق) بعد از آن از روی [illegible] و بصیرت تمام

کرده و خلع شهر و بلوکات داشت عادت و صفات هر قوم و یک [illegible]

تشریح و بزرگ و کوچک را چنانکه باید معرفی کرده و در هر قصبه [illegible] داده بود از جمله

نوشته بود در حق میرزا محمد رضای وزیر را که در کار وزارت و حسن اخلاق [illegible] بود

پیر و بزرگوار [illegible] را [illegible] که [illegible] دیگر [illegible] خود

[illegible] در کار وزارت [illegible] علی اکبر خان [illegible] شرف [illegible]

بشغل [illegible] حکومت [illegible] نیابت حکومت [illegible]

نمی شاید و لیکن برای [illegible] و بر صدر [illegible] هر کس را [illegible] معرفی کرده

(دیگر)

و حقیقه وضع و حالت او را مرقوم داشته بودند این فقره بگذری تری [illegible] شاهزاده [illegible]

ابرام خود شرف [illegible] نسبت خود [illegible] تا تربیت [illegible] مقام [illegible] میرزا

[illegible] این میرزا [illegible] با آنکه در سلک [illegible] شاهزاده بود و لیکن حضرت شاهزاده [illegible]

حیرت در این باب که شرف [illegible] از [illegible] با [illegible] همراه بود قربت [illegible]

این میرزا [illegible] داشته بود و میرزا محمد رضای وزیر با آنکه [illegible] شاهزاده [illegible]

قدر و مقام او را [illegible] بود [illegible] تقرب و محرمیت داده [illegible] از این [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] جوان [illegible] پیر [illegible] آن [illegible] قصه [illegible] قابل

کار [illegible] میرزا محمد رضای وزیر [illegible] و مقصود [illegible]

دعوت [illegible] کرده [illegible] شرف [illegible] بود [illegible]

شیخ محمد [illegible] علما که در علوم عربیه و منطق و بیان [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] محمد [illegible] صالح [illegible] جمعی از مشایخ و معارف [illegible] تحقیق

[illegible] بجهت اجماع [illegible] شرف [illegible] داشت

[illegible] شرف [illegible]

مشغول شده [illegible] شاهزاده [illegible] حکام

[illegible] بود [illegible] پاشنه [illegible] نظام

[illegible] شعرای [illegible] قصاید [illegible] نکته [illegible]

قصیده [illegible] بیرون [illegible] رحمت [illegible] شده

سه روز بعد از عید شاهزاده و فریقین گردنانی را بعنوان چهار نمود شرف الملک و اتباع او از
یکطرف وزیر و میرزا از یکطرف ایستاده و علمای اعلام و آقایان عظام هم از دو طرف
شاهزاده نشسته شاهزاده خیال داشت در بین مخالفین اصلاح کند اتباع شرف الملک
و هواخواهان وزیر هم مرتبه و صلاح خودشان را در مصالحت و موافقت نیافتند
ندیده بودند در حضور شاهزاده قدری بیانات بارد و نزاع لفظی نمودند تیغ ... اعیان
بعبارات شیرین پاره بیانات نمود و باشارات بلیغ از وزیر حمایت کرد شاهزاده
ملتفت شد که میانه فریقین بسیار غلیظ و خارج از مقام اصلاح است در هر صورت اقدامات
و مساعیات فخر العلما و سایرین در نتیجه تلطف ... پیامی شد شرف الملک و وزیر هر دو
درکار وزارت و پیشکاری مداخله ننمایند تا این فرمود ... شاهزاده در کرمان
معین کرده جوار ... شرف الملک ... پیر ...
و ... میرزا ... ابو الفتح میرزا حاکم ... باشی ... وزیر ... پیشکار ...
... ...
شغل ... بهمه را ... فرمود ... ابو الفتح میرزا
داستان ... قوم ... اتحاد ... قرار داد ... نمود ... از ...
ابو الفتح میرزا ... بعد از ... شرف الملک ...
... میرزا ... بودند ... فریقین ...
هر دو فرقه ... میرزا ... باشی ... بصیرت ...

و در جاشنی و مصرف مسکرات ... و حرص ... نقب ... بدرس ... شکرانه
میرزا رفت در قدرت و مال ... تمام ... نفقت پیشکاری و دولت ... خود بجا
مبلغ ده هزار تومان با ... شاهزاده ... مخالفین ... دو ... قدر ... کرده و او را برای
تفرقه مذهب کرمانیها ... جمعیت نموده ... و ... وزیر ... و در ...
او در ... مغرب ... تمام ... او ... مبلغ ... هزار تومان
بقیه ... شاهزاده رفت ... در ... این ... که هزار ... دولت ... پنج هزار ... بود
میرزا ... وزیر ... دنیا رفت شاهزاده در خدمت ... میرزا ... کرمانیها ...
این ... کرمانیها ... گرفتند ...
رفت ... شرف الملک در ...
کرمانیها ... میرزا یوسف ... دیوان ... کرمانیها ... نوبت ...
از روی ... و ... معارضه ... کشیده ... شغل ...
و ... معین کرد شرف الملک ... میرزا یوسف ... کرد ... حکم
شرف الملک در کرمانیها ... مجلس ... شاهزاده ... وزارت
... شرف الملک را ... میرزا یوسف ... و نفقت ... رفت
... میرزا ... شاهزاده ... مخالفت ... حکم ...
مراجعت کرد ... میرزا یوسف ... دیوان ...
... شغل ... کرده ... مخالف ...

از خوش‌نیتی و بلندی اقبال روز بروز کارش رونق گرفت شیخ نیز بعد انقضای مقصد با بیگلربیگی [illegible]
ملک و دولت زیاده و بنیای کار پیش برد و مدتی مخالفت کرد شیخ نیز از یوسف [illegible] کرده در مقام
یار و همین کار او شد یوسف شیر دیوان و قضا با وجاهت جوانان و عدم تجربه در کار وزارت
طرحهای غریب ریخت و نقشهای عجیب انگیخت با وفور دانش و دوراندیشی [illegible] بنیاد کار
خود را محکم ساخت و کار [illegible] و جرأت [illegible] که هر کس [illegible] مقصدی شد
به زحمت و ضرر زیاد دچار گردید لیکن [illegible] طوری [illegible] جرأت نداشت و چنین عمل وزارت نبود
که بصرف و جمع خود [illegible] حکومت در زمان تخت مصطفی بیک برادر حسن سلطان [illegible]
یوسف بیک [illegible] حاکم بزرگ [illegible] کرد شیخ [illegible] بر خوف [illegible] حمایت کرد [illegible]
او [illegible] تا [illegible] نشانه [illegible]
مرهم [illegible] حکومت [illegible] دیوان [illegible]
با عنایت [illegible] کرد [illegible] دنیا [illegible] دولت [illegible]
خصوصه بعد از رجوع حکومت [illegible] مصطفی بیک [illegible] شیر دیوان [illegible]
تقصیر بزرگ [illegible] حکومت [illegible] هزار تومان [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
شیر دیوان [illegible] مصطفی [illegible] حاکم [illegible]
در کار حکومت [illegible] که این [illegible]
[illegible] دولت [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] ساخت [illegible] الخلافه کرد [illegible] شیر دیوان [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] در کار حکومت [illegible] شیر دیوان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] در این [illegible] احکام [illegible]
[illegible] اطاعت دولت علیه [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] مخارج و مصارف [illegible] لازم [illegible]
دیگر [illegible] دولت و حکومت [illegible]
و در [illegible] شیر دیوان [illegible] وقت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دولت علیه
و احکام [illegible] وقت [illegible]
[illegible] حرکات [illegible] مصطفی بیک [illegible]
[illegible] شیر دیوان
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] شیر دیوان [illegible]
[illegible] شیر دیوان [illegible]
[illegible] الخلافه [illegible]
از جانب [illegible] شیر دیوان [illegible]
[illegible] الخلافه [illegible] حکومت [illegible]

حضرت گردستان [illegible] عباس میرزا [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرف بیک با قوام بوده بیرون می‌آید دیگر روز قاضی ابراهیم ملک جنید با این تقصیرات [illegible]

نزد شرف الملک می‌آمد و اظهار عجز نموده و اظهار ارادت می‌کرد و برای اینکه از این مضمون [illegible]

خرج کرده بود که آن اوقات در جوار حضرت شیخ عظیم بودیم [illegible]

بمنزل [illegible] و این نوشتجات را [illegible]

دیگر صحت نبوده باعث رنجش شرف الملک [illegible]

[illegible] از تحریرات نسبت شرف بیک [illegible]

غلط شده [illegible] تا اینکه شرف الملک [illegible] و خیانت او را ثابت کرد [illegible]

[illegible] طولی نکشید فتنه طغیان شیخ جنید [illegible] در ایران حادث شد [illegible]

ایران برگشت شاه [illegible]

مأمور فرمود شرف بیک را [illegible]

فتنه [illegible] مأمور [illegible]

احضار فرمود [illegible] ذات شاهانه از شرف بیک [illegible]

بیچاره [illegible] شرف الملک وقت [illegible] شیخ جنید [illegible]

درویش [illegible]

خیال [illegible]

خانه زاده [illegible]

و مدت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] این بیانات [illegible] شرف بیک

[illegible] شرف [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] طهران [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] صدر اعظم [illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] دیوان [illegible] دیوان و اتباع [illegible]

[illegible] تمام اقوام و اتباع را جمع نموده [illegible]

[illegible]

[illegible] قرار گرفت [illegible]

[illegible] شیخ ابراهیم [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible] اقدام [illegible]

[illegible] حکومت شرف الملک [illegible]

[illegible] شیخ جنید [illegible]

[illegible] حکومت شرف الملک [illegible]

و غایت وحشت داریم اگر شرف الملک حاکم باشد فردا بگوید با بیعت شیخ عبیدالله را قبول کنید چاره نداریم

هرگاه ما در تربیت شرف الملک برای این است مرخص کردن آن قرین انتظام باشد عموم اهالی شهر را هم

گرفته‌ایم شیخ طاهی با تحریک کردن آن بگماید اگر به مقام تلافی برآید از عهده دفع و رفع او برآییم

و نمی‌توانیم حقیقتی هم با کیفیات زیاد کرده بفرمایید چاره نداریم این اوقات حاجی نایب‌السلطنه در شهر

بیت [illegible] حقیقتی با کی آن حاجی نایب‌السلطنه تغییر نموده‌اند با [illegible] و بعضی [illegible]

بنده [illegible] باشد این ورق را ارسال کرده‌اند [illegible] متواتره [illegible] کردن آن [illegible]

و در چند [illegible] شرف الملک [illegible] ابراهیم [illegible] در [illegible]

خاطر [illegible] تغییر نموده در [illegible] حضور اقدس [illegible] که گفتگوی

کردن آن تغییر [illegible] اما تغییر نموده تغییر [illegible] شرف الملک [illegible]

وقت است [illegible] این شیخ [illegible] خویش [illegible]

[illegible] تصدیق بکنند تغییر نموده وقت [illegible]

عرض [illegible] ظاهر [illegible] صحیح است ولی اطراف [illegible]

[illegible] این شیخ عبیدالله مردی است درویش و [illegible]

[illegible] نگذشته و [illegible]

اگر شرف الملک [illegible] درست [illegible]

و [illegible] شیخ طاهر [illegible] درست [illegible]

[illegible] این وقت [illegible]

عرض [illegible] صحیح ملکت [illegible] شهر [illegible] از

این بیانات دقیقه [illegible] دیده [illegible] فقیر باشید

پس [illegible] بقوام [illegible] صدراعظم [illegible] جواب [illegible]

[illegible] کردن [illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] کردن آن است [illegible] عهده غیرت [illegible]

در [illegible] انتظام [illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] قوام [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible] کرده [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] شیخ عبیدالله [illegible]

در تبریز از نزد تلگراف بازیافت عزیمت شرف الملک را بعد از تأمل برقی [illegible] تصدیق صدراعظم

هم حاصل شد که شرف الملک تعجیل در حرکت به [illegible] روانه شود شرف الملک از تبریز بار سفر

را تصحیح نموده همراه او را به قصبه خانه نو با تبعه خود این [illegible] مرحوم مجتهد تبریزی در آنجا حاضر

با نفر دوره به قصبه خانه خانم معظم [illegible] برده مدت یک ماه در آنجا توقف نمود

در آن مدت [illegible] پذیرائی و احترام او از [illegible] بر حسب [illegible] گرایی

رفتن او به نجف حرکت او موقوف و باقی مدت دار الخلافه مجاور شد بعد از چهار ماه دیگر

محمد رحیم خان علاء الدوله به حسب تعیین امیر نظام و شغل تحصیل [illegible] آذربایجان

منصوب و برقرار شد چند نفر از رجال محترم دولت از اتباع و همراهان او که در آن جمله شرف الملک

[illegible] و با شرف الملک از این مسافرت آگاه داشت و لدی الورود تبریز گردید ابراز

[illegible] خواهی کرد و در خدمت امیر نظام به آذربایجان رفت این [illegible] امیر نظام

شخص بزرگ منش و دارای اخلاق مهذب بود پس از ورود به آنجا باقتضا [illegible]

شرف الملک را [illegible] و حکومت اردبیل و مشکین و [illegible] را

که از زیادت عمل بود و دیگر از عهده شرف الملک از تبریز [illegible]

که [illegible] و کفایت از عهده بر آید و از [illegible] اردبیل [illegible] بقصد [illegible]

صدیق دیوان با تهیه شایانی با جلال حرکت کرد و چند نفر از اتباع شرف الملک از آن

قبیل خان عمو و محمود خان عموی او [illegible] و میرزا کریم کاتب و غیره همراه ایشان رفتند

در ورود اردبیل صدیق دیوان شغل [illegible] و [illegible] مشکین

(در آن زمان)

برقرار شده [illegible] دولت اردبیل نظم کافی داده و صدیق دیوان [illegible]

و جدیت [illegible] خوب [illegible] و صحیح [illegible] ثابت و [illegible] دیوانی

آمده و قسمی حسن سلوک و مردم داری کرده بود تمام اهالی اردبیل از [illegible] و همه راضی و خشنود

بودند ولی شرف الملک با فراط تعدی و خشونت خاطرها را آزرده بود و خصوصاً عداوت [illegible]

باعث شکایات شرف الملک شده تا [illegible] قصبه بزرگ [illegible] رفته بود و [illegible]

توجه [illegible] وزارت [illegible] قصبه بزرگ شبستر آورده [illegible] شرف الملک

[illegible] وزارت [illegible] اقدام [illegible]

[illegible] از طرف [illegible] مراجعت کرده بود بعد از چند روز حکم [illegible]

[illegible] شرف الملک از تبریز [illegible] امیر نظام [illegible] حکومت اردبیل

[illegible] شرف الملک [illegible]

و کفایت و خوش [illegible] صدیق دیوان [illegible] سالم و محترم [illegible]

آمد [illegible] مدت حکومت شرف الملک در اردبیل [illegible]

در تبریز [illegible] حکومت [illegible]

شاهزاده [illegible] معظم [illegible] جناب حضرت [illegible] قرار کرد

بحکومت [illegible] ۱۲۹۸ [illegible]

از طهران حرکت نمود [illegible]

همراه [illegible]

شهر و قرار داده مدار کار را [illegible] احمد بیک افشار رای و عقیده [illegible] نمود [illegible]

تاریخ [illegible] این رجال [illegible] این طور [illegible] نمود [illegible]

[illegible] میرزا یوسف شیردیوان گرفت و خود [illegible]

[illegible] جواب [illegible] این بود که [illegible]

[illegible]

[illegible] او [illegible]

[illegible]

در حاشیه [illegible] (که [illegible])

[illegible] شیردیوان [illegible] کرد بعد از رفتن او شیردیوان مشغول حکمرانی [illegible]

[illegible] گرد

[illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا یوسف شیردیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

و قسمتی نیز از این مضمون [illegible] در مقام جواب آورده که این جماعت اگر چه [illegible]

از [illegible] شکایت [illegible] مقصودشان این است

که گرجستان [illegible] اداره حضرت [illegible] سلطان [illegible] شیردیوان

[illegible] از جانب [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] شیردیوان [illegible] حضرت

[illegible] اطاعت [illegible] مصطفی قلیخان [illegible]

[illegible] کرد

[illegible] مصطفی قلیخان [illegible]

[illegible] لقب [illegible]

این اوقات [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] شیردیوان [illegible]

[illegible] مصطفی قلیخان [illegible]

[illegible] شیردیوان

[illegible]

[illegible]

عریضه نمود [illegible] شیخ الاسلام و میرزا یوسف شیردیوان

که روایت فریقین [illegible] شنیده‌اند حضرات اصفهان شنیدند و حضرت والا مصطفی‌قلیخان که همراه

هرا که فریده بودند هرچه را با همراه خود با اصفهان ببرد که خود را [illegible] رسید که شود

در این اثنا خبر [illegible] جناب اشرف [illegible] به تهران رسیده و چند نفر از سیاهیان [illegible] به شرف [illegible]

دیروز از حاجی میرزا صدیق دیوان و میرزا عبدالکریم مستوفی [illegible] بعد از آن خواسته بود که [illegible]

بعد از آن شب [illegible] بعد از حرکت [illegible] مصطفی‌قلیخان [illegible]

شیخ [illegible] و شیر دیوان سخت گرفت [illegible] صدیق دیوان [illegible] خود را بعد از آن

رسانیدند [illegible] شیخ [illegible] توقف [illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible] دیوان [illegible] بعد از آن [illegible]

بوده [illegible] توقف [illegible] صدیق دیوان [illegible] دیوان خود را بعد از آن

رسانیده [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

بعد از آن با اصفهان [illegible] شیخ [illegible] توقف میشود

[illegible] مصطفی‌قلیخان [illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible] دیوان [illegible] توقف [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible] سیاهی [illegible]

در این بین مصطفی‌قلیخان [illegible] جناب اشرف [illegible]

(تتمه)

[illegible] این [illegible] نوبت [illegible] بوده و [illegible]

و مردم [illegible] و خوش خلق [illegible] خراسان داشت و [illegible] خوب [illegible]

[illegible] کار [illegible] بانکه به اندازه [illegible]

از طلوع آفتاب [illegible] انگیز [illegible]

[illegible] با [illegible] این [illegible] که خوب [illegible]

[illegible] اوقات [illegible]

[illegible] با [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] در [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] برای [illegible]

رجب [illegible] ۱۳۰۰ هجری [illegible] رسیده [illegible] مصطفی‌قلیخان [illegible]

با اصفهان [illegible] حکومت [illegible]

شیخ [illegible] سیاهان [illegible] گرفت و [illegible] صدیق دیوان [illegible]

در تمام [illegible] شیر دیوان [illegible]

از [illegible] سیاهان [illegible] شیر دیوان [illegible] گرفت و [illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

تا [illegible] شیخ [illegible] صدیق دیوان [illegible]

[illegible] با جان زنده [illegible] از طهران حرکت نموده در این سفر [illegible]

[illegible] در حرکت [illegible]

[illegible]

[illegible] شرف [illegible]

[illegible]

[illegible] شرف [illegible]

[illegible]

[illegible] شرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شرف [illegible]

[illegible]

شرف [illegible] وزارت [illegible]

[illegible]

بسیار معتقد بوده و اسم این را [illegible] داشت در ابتدای کار [illegible] تعهد [illegible]

همین که [illegible] از دیگران [illegible] گرفت و [illegible] دریافت می‌نمود دیگران را [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] داشت و خودش در تمام کارها مداخله می‌نمود [illegible]

دیگران را مداخله در کارها نمیداد و محرمانه [illegible] و احکام [illegible]

تعلیمات [illegible] و دیگران [illegible] از برای [illegible] و حقوق [illegible]

زیردست شاه [illegible] کار [illegible] داشته باشد [illegible]

هر طور میل خاطر شاه باشد انجام میدهم و اگر بر خلاف [illegible]

از برای مخالفت و عداوت [illegible]

در عهد وزارت بصیرت کاملی داشت با این تفصیل [illegible]

[illegible]

و عدم [illegible] از برای این بود که از کار خارج نشود و این [illegible] وزارت [illegible]

[illegible] در این کار [illegible]

دختر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون روحی الفداه بر [illegible] بازده [illegible] تقصیر و غارت [illegible] کرده [illegible]

تیکه و فیض [illegible] پرسش را با یازده نفر دیگر تقصیر بر ساند طایفه بیکه [illegible] چار [illegible]

و یوسف بین خان پسر مرحوم عزیز خان سردار [illegible] پسر [illegible] یوسف بین خان [illegible]

طایفه [illegible] یوسف بین خان [illegible] اقوام مادری خود [illegible]

دارند [illegible] خانه [illegible] بر [illegible] احکام [illegible]

که در [illegible] رسید که [illegible] یوسف بین خان [illegible]

کو [illegible] تیر [illegible] و [illegible] رفته [illegible] یوسف بین خان [illegible] شده بود

همراه حضرت [illegible] فرستاد و پس از [illegible] زیاد با اقدامات [illegible]

شیر دیوان [illegible] طایفه [illegible] و [illegible] غارت [illegible]

[illegible] قطع و فصل نموده [illegible] و [illegible] طایفه [illegible]

دو نفر قریب [illegible] تومان [illegible] این شرارت [illegible]

مامور [illegible] طایفه [illegible] یافت شده [illegible] شیر دیوان [illegible]

در [illegible] دل پر خون [illegible] تقرب [illegible]

گذشت و اقدامات [illegible] و [illegible] غارت [illegible]

[illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible] شیر دیوان [illegible] عمل [illegible]

در [illegible] حضرت [illegible] شیر [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] یوسف شیر دیوان [illegible]

با [illegible] معلوم [illegible] و صیت [illegible] کردند [illegible]

[illegible] هجری [illegible] وارد [illegible]

پس از [illegible] تقرب [illegible] تصدیق شیر دیوان شاهزاده [illegible]

معین کرد این شاهزاده [illegible] و فی الحقیقه [illegible] بوده [illegible]

با [illegible] ساده [illegible] و صرف [illegible] مشغول بوده [illegible]

[illegible] شیر دیوان [illegible] کرده بود [illegible]

[illegible] زیادی [illegible] پس [illegible] این [illegible]

[illegible] شرارت [illegible]

[illegible] تعدی و [illegible] غارت [illegible]

بر روی رعایای [illegible]

[illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible] شیر دیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

انتظام کار نه در شهر و نه در ولایات حاصل نشده در این باب طایفه شیخیه را بعزم انتقام از جانب [illegible]
کوتاهی بود با کمال جسارت چند نفر از اعاظم فراهم آورده و بر طایفه مزبور شوریده بودند شیخ دیوان
این تقصیر را چنانکه صحیح خود بود بعرض حضرت ظل السلطان رسانیده از جانب والا حکم آمد شیخ
تدبیر در تنبیه طایفه شیخیه صادر شد چنین کردند جواد و برای کمک حسن و چند نفر دیگر [illegible]
کوتاهی تقصیر رسیده بود فوراً تادیب و مجازات تنبیه این شیخیه را بابت تقصیر حاره بر شخص
یزد از میرزا علی اصغر آقا که در دیوان حاکم بود و دستور العمل کاملی [illegible] ابلاغ کرد
شده دیگر و مجید خان حاکم شهر و یوسف خان حاکم بانه و سرکردهای دیگر را
مأمور و مطیع او بود و رئیس تنبیه کردند در باب حکومت شیخیه و جمع نمودند [illegible]
صدیق دیوان بود شیخ دیوان با تمام جهات در بستن درها و وثوق از این تقصیر [illegible]
بهر حال تنبیه و غارتی که گذشت در ارض [illegible] با احکام شهر و دیوان و غیره [illegible]
سیصد و پنجاه نفر از مردم صبح چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی الحجه الحرام که روز اول [illegible]
در کنار رود خانه جمع شده همه اطلاعات و تحقیقات تیر کرده و برخاستند از محله [illegible]
شیخیه صدیق دیوان نیز شیخ علی ثابت را برای جمع آوری طایفه شیخیه [illegible]
و تقصیر و غارت آن طایفه پرداختند و خانه صدیق دیوان را هم غارت کرده [illegible]
صدیق دیوان هم از قضیه مطلع شده و مشغول [illegible] تفنگ و گلوله پیش برده [illegible]
و در بعضی جاها بی‌پرده مردم را می‌زدند و شیخیه را می‌کشتند و دستگیر نمودند [illegible]
دستگیر و مقصر را بگیرند پس از آن جمیع اشخاص صدیق دیوان متهم شده بطرف شیخیه صدیق دیوان

و در وقت بی‌موقع صدیق دیوان نیز حاضر شده و خود را بمقصد بیابان [illegible]
بیان کلمه شیخیه و دستگیری مردم و تنبیه آنها و شیخ دیوان تا پای جان هم در [illegible]
اقدام داشت و هر چه تاکید می‌کرد که یوسف شیخ دیوان از چنین وقت بزرگ حاکم [illegible]
بزرگ و صحیح نه بود با تمام قوای خود و تعیین این اراده کرده و جدا با نهایت در این [illegible]
شیخیه زده و برده بود به قتل و غارت مرا خبر دار کنید و شخصاً شیخی را بسیار [illegible]
شیخ و مشتاق بجانب مقصر از این نظام معذرت می‌خواهد [illegible]
دیوان هم این شهر جمع کمک کرد که در این وقت شیخ را تعزیر نمود در این [illegible]
دل پرحم و تقصیر نمود و در آن موقع جمعی از مردم و اعراب گذشت تا قضیه فرو نشست
از تاراج و غارت و تفنگ و اسلحه و غیره قسمت مقصر شیخیه طایفه شیخیه [illegible]
با چهار نفر از مقصرین و جمعی از یوسف خان پسر حاجی خان شیخ [illegible]
کمک نمودند یوسف خان [illegible] اطمینان داده و همراه شده خود [illegible]
شیخیه را آزاد و دلداری نمود یوسف شیخ دیوان خواهش کرد که در حقیقت [illegible]
نموده و شیخ دیوان بعد از زحمات چند که در طی این رابطه قرار داد صحیح [illegible]
آسوده کرده و جمعی از اعاظم و غیره را غارت و تحقیق طایفه شیخیه دارد و کرده [illegible]
الحال و عدالت برده از ملاحظه و احترام [illegible] شهر و ولایات [illegible]
بحضرت ظل السلطان عریضه کردند در شهر ذی الحجه ۱۳۰۳ [illegible]
صحیح و مهیا کار مرحوم دو باره میرزا محمد خان پدر حاکم گردید [illegible]

کرده بود [illegible] که در [illegible] به ملاحظه [illegible] در شهر اصفهان از تبریز [illegible] یوسف [illegible]

حاصل کرده بود او را در کار وزارت و پیشکاری [illegible] با آنکه شرف [illegible] قبلاً

در پیشکاری نفرت کلی داشت [illegible] [illegible] لطف [illegible]

جد بزرگوار صدیق دیوان شرف [illegible] مجبور شد [illegible] ولایت [illegible]

از او گرفته بعد از [illegible] نقش [illegible]

این شهر در [illegible] قریب [illegible] همه اهالی شهر [illegible]

وضع حال [illegible] ادیب [illegible] غریب [illegible]

طرح [illegible] و [illegible] دو علمی کشید در این باب [illegible]

مستوفیات شهر را [illegible] حروف [illegible] شرف [illegible]

ثانیاً در طرف [illegible] از خارج [illegible] که [illegible] پرده [illegible]

ولایت تومان [illegible] [illegible]

این [illegible] بحکم ضرورت [illegible] کردم [illegible] شرف [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] در این باب [illegible]

[illegible] شهر [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] خان [illegible] ترتیب [illegible]

در ولایت [illegible] تمام این [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] صدور [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible] حاکم [illegible]

حاکم [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

حاکم [illegible] صدیق دیوان [illegible]

[illegible] صدیق دیوان [illegible]

[illegible]

صدیق دیوان [illegible]

[illegible]

[illegible] حاکم [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] صدیق دیوان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

سرحدداران حکومت جوار و [illegible] و اکراد و [illegible] فتنه در [illegible] گردید [illegible]

شرف الملک بسیار مشتاق [illegible] بود [illegible] حکومت جوار [illegible]

برای [illegible] حکومت [illegible] برای [illegible] صحیح [illegible]

وقت [illegible] این حکام [illegible] ایرانی را [illegible] شمشیر [illegible]

تحت اختیار حکومت [illegible] خارج [illegible] و بهوای نفس و اجتهاد خود [illegible]

حاکم سنندج [illegible] حاضر [illegible] نیز [illegible]

با اذیت [illegible]

که این [illegible] سلاطین [illegible] تحت اختیار [illegible]

[illegible] حکومت جلیله را [illegible]

جواب [illegible] تحقیق [illegible] قسم [illegible]

بلوکات را [illegible] بصیرت [illegible]

این ترتیب [illegible] فقط [illegible]

معلوم شخصی نیست [illegible] حکام [illegible]

[illegible] خبرت و غیرت و [illegible] بصیرت [illegible]

[illegible] معروف و [illegible] تجارت [illegible] در [illegible]

[illegible] باشند [illegible] تعلیمات [illegible]

تا نیز [illegible] حکام [illegible] بلوکات [illegible]

اگر [illegible] چون [illegible] این است که [illegible] تاریخ این ترتیبات

[illegible] معلوم [illegible] عدم انتظام گردیده حکومت [illegible]

حکم [illegible] اجرا [illegible] تصرفات [illegible]

[illegible] از برای [illegible] جاف [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بلوکات آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیرودیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] شیرودیوان [illegible]

شیرودیوان [illegible]

[illegible]

سایر علما و آقایان را بر نقض اصفهان [illegible] از باب [illegible] ترغیب و دعوت می‌کردند

تا اینکه [illegible] محمد صالح فحول [illegible] و جمعی از اقوام و اعوان ایشان به جانب اصفهان روان

و بی‌اجازه حکومت از شهر خارج شد [illegible] ایشان [illegible] حضرت [illegible] بود

مدتی در قم توقف [illegible] اجازه [illegible] اصفهان [illegible]

در [illegible] شیخ محمد [illegible] که با علم و فضل بود [illegible] و همراه [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] معاودت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] بود در اصفهان [illegible]

[illegible] محمد صالح [illegible] و همراه [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] و [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] اصفهان [illegible]

ذیقعده [illegible] هزار و سیصد و چهار هجری [illegible] شیخ [illegible]

شیخ محمد [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] اصفهان حرکت نمودند [illegible]

حامی [illegible] این طبقه بود پس از [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] چند روز بعد [illegible]

بر حسب حکم [illegible] علی اکبر خان [illegible] اصفهان [illegible]

شهر ربیع [illegible] هزار و سیصد و پنج هجری [illegible] از شهر [illegible]

(تمام شد)

شاهزاده [illegible] همراه خود برد [illegible] که [illegible] به ترتیب [illegible]

[illegible] خان [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] شیخ [illegible] میرزا [illegible] دیوان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بطرف [illegible]

اصفهان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] ربیع [illegible] هزار و سیصد و پنج [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شده بود [illegible]

[illegible] [illegible]

حرکت [illegible] حکومت [illegible] حسام [illegible]

[illegible] ربیع [illegible] هزار و سیصد و پنج هجری [illegible] حسام [illegible]

بطرف [illegible] میرزا [illegible]

میرزا محمد علی [illegible] اوقات [illegible]

[illegible] حکومت جدید [illegible] میرزا محمد [illegible] حسام [illegible]

[illegible] و [illegible] حسام [illegible]

[illegible] حسام [illegible]

[illegible] [illegible]

برای رفع حرارت بدن و طراوت لب چند قدح از عرق خورده بوده در [illegible] باشتیاق تمام
شش فرسنگی شهر [illegible] برده پاره [illegible] تبرزه [illegible] کوب [illegible]
[illegible] زده [illegible] کرده [illegible] حرکت [illegible] کننده [illegible]
کرده [illegible] شهر [illegible] تشخیص [illegible] از میان [illegible]
[illegible]

[illegible]

عرض کرده که شیخ ابراهیم تشریف [illegible] زمین [illegible] شده و برای تفرج پرده‌ها [illegible]

از جهت حالت او بسیار اگر [illegible] نمودی گرمش [illegible] شده و از حالت طبیعی بیرون رفت [illegible]

با او دل با شیخ خود بنا کنی تقصیر در رفاه [illegible] که [illegible] گفته بودم شیخ ابراهیم

خبر کنی با [illegible] همه را خود [illegible] بیرون [illegible] غیظ [illegible] کرد و با [illegible] خشم [illegible]

مراجعت نموده و شیخ ابراهیم بنای عمارت [illegible] گذاشت هر چه [illegible] دولت [illegible]

شیخ ابراهیم [illegible] رفت شیخ ابراهیم [illegible] حاکم [illegible]

نمود [illegible] [illegible] گرجش [illegible] بخروش [illegible] حاکم [illegible] باستقبال او [illegible]

گذاشت [illegible] بسیاری [illegible] قوم [illegible] گذاشت [illegible] دست [illegible]

برنشسته بمحرم زد [illegible] از [illegible] گذشته بود [illegible] رعیت و [illegible]

حاکم [illegible] بدون [illegible] حسب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] دولت [illegible] و حاکم [illegible] ادارت [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] حکومت [illegible]

شیخ ابراهیم [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] خبر رسید که حکومت [illegible] میرزا ابراهیم خان [illegible]

[illegible] شهر [illegible] ماه [illegible] تشرف [illegible]

و [illegible] شهر رجب [illegible] [illegible] دولت [illegible] فرمان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] دست خویش کرده [illegible] فرمان [illegible]

(بقیه)

[illegible] خود [illegible] دیوان [illegible] تصدیق [illegible] دیوان

[illegible] بین [illegible] این [illegible] شخص بزرگ منشی بود [illegible]

[illegible] بود [illegible] ساده [illegible] تخفیف [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] خواهی [illegible] سادات [illegible] غریب [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] گرده [illegible] هیچ [illegible] دل [illegible] حرف [illegible]

[illegible] بود [illegible] جمع [illegible] هم داشت [illegible] بازار [illegible] بود [illegible]

[illegible] کار [illegible] داشت [illegible]

برگشته بخت [illegible] بود [illegible] طرف [illegible] پنجاه [illegible]

[illegible] کمال [illegible] داشت [illegible] خوش [illegible]

خوش [illegible] تمام [illegible] و [illegible] حرف [illegible] تجربه [illegible]

[illegible] رفت [illegible] خود [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] خود [illegible] دیگر [illegible] کار [illegible]

مردان [illegible] حیرت بود [illegible]

[illegible] حیرت [illegible] حیرت [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] شهر [illegible] کرده [illegible] طرف [illegible]

[illegible] ترتیب گذشت [illegible] مات [illegible] چند [illegible]

[illegible] دست [illegible] دو [illegible] چنین [illegible]

انتقام ... با اساس نظام را ثبت نماید چهره‌ها دیگر گرفت سه نفر از سارقین نامی معروف [illegible]

و ... ورود شرف کرده بودند با شکنجه عذاب آنها را نیز از حیات بی‌بهره ساخت [illegible]

در طرف چهارباغ که از شهر ... چاه ... [illegible] سرازیر در چاله‌ها کرده ... گچ گرفتند

و از سر تا پای آنها را گچ ... خسته از این نوع غریب ... [illegible]

پس از یک ماه مصیبتی ... باز دید ... شاه آباد ... از ایران رفت و ... [illegible]

بیش ... هزار ... [illegible]

بنا نهند ... [illegible]

نیاورده و شب ... قرار ... [illegible]

سکوت ... [illegible]

بنای ثروت ... [illegible]

انتهای ... نمودم ... شاه آباد ... [illegible]

در ازاء ... خدمت ... نظام ... [illegible]

حق نعمت و مرحمت شاهنشاه جمجاه که سایه خدا و مظهر صفات ... [illegible]

... ذات این ... و ... بزرگ ... بزرگ گردید برای

برای عبرت و آگاهی مطالعه کنندگان محترم ... آقا محمد حسن نام ترک ... [illegible]

قریه ... همراهان ... [illegible]

ضعیفه ... [illegible]

و پرسش جوان ... [illegible]

نظام ... [illegible]

داشته شب در پشت بام ... [illegible]

آورد ... برای قضای حاجت ... بام آمده ... [illegible]

... فرصت ... [illegible]

این ... [illegible]

... نظام ... [illegible]

... جوان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در دست داشته ... [illegible]

... نظام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... جوان ... [illegible]

کرده و منصب حقیقی ایشان را بخوانند حتی رحیم حضرت سید الشهدا علیه السلام را حضرت مرحوم [illegible]

باین زحمتی که از زمان قدیم شاه پرور [illegible] گشته و [illegible] جواهر نگاه داشته و پرورش [illegible] تحقیق

[illegible]) چنین این دعا از سر صدق و نیاز بود [illegible] قبول [illegible]

طرح کشیده شده عفو شاه پر نظام الدوله نوشته [illegible]

اسب را با پیراهن محمد حسن [illegible] ([illegible]) [illegible]

گماشت بعد از [illegible] شرف الملک و [illegible] دیوان [illegible]

نهضت حکومت رفته و بعد [illegible] ذلت و [illegible]

دیگران را [illegible] نظام الدوله از [illegible] منقضی شد [illegible]

بر وجه خطا [illegible]) [illegible]

نظام الدوله [illegible] ([illegible])

بعد [illegible] محمد حسن [illegible] جواب آورد [illegible]

خاطر نوازی خود را [illegible] بمقام [illegible]

و دلداری نموده و انعام زیاد بخشیده [illegible]

آقا محمد حسن همه را [illegible] این نظام الدوله [illegible] بود

و [illegible] و [illegible] طمع [illegible]

ولی [illegible]

و طبیعت [illegible]

[illegible] نظام الدوله [illegible] اضاف [illegible]

بیان [illegible] در میان [illegible]

حکومت [illegible] رفتار و کثرت [illegible] نظام الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] تحصیل [illegible] رسید که طبقات [illegible]

[illegible] مخالف و [illegible] نظام الدوله [illegible]

[illegible] بیعت [illegible]

[illegible] شرف الملک [illegible]) [illegible]

[illegible] رفتار و عدم کفایت نظام الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] نظام الدوله رسیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از روی [illegible] محمد [illegible] الملک [illegible]

با اینکه از شرف الملک و شیر دیوان احترام میکرد امتیاز خطاب جنابی را از برای آن دو رفیق
از درجهٔ سیم برای میرزا حسن خان پسر شیر دیوان خواسته فرامین همایون صادر کرده بود
پس از وصول فرامین مبارک نفری پانصد تومان تقدیمی مقرر کرد شیر دیوان چون
یکباره وجه تقدیمی را انجام داد در وجه شرف الملک بتمام احتجاج بلکه گریز [illegible]
طالب این خطاب نبوده و مدتها امر بستگی نه امتیاز را بقیمت تعیین نموده با
امتیاز هم قوت بازو و ضرب شمشیر و خدمت و جان بازی بهم رسیده و کمی
راحت مکلف از آن نمره اشخاص نبود که از برای لقب و امتیاز رکب در بار
پای گذارد در خصوص کارشانی بجا آورد و کار کشید نظام الدوله پیام فرستاد که
از حد لطف امر شیخ الاسلام استمداد نمود شیخ الاسلام مکرر خواهش [illegible]
کرد و بی اثر ماند تا اینکه خود شیخ الاسلام پانصد تومان را بنظام الدوله برده داد
و بعد از سفر و بی نظام الدوله شرف الملک باد آن وجه مجبور شد عشر اول شهر
ربیع المولود هزار و یکصد و هشت هجری گفته آن سفر مرو و چهار دهم شهر [illegible] عازم
طهران گردیده با رسم [illegible] حکومت کردستان مشحون که [illegible]
و عزوه و شرف دولت را شتر فرخنده بار [illegible] و نسبت بهم [illegible]
لطف و مهربانی [illegible] از معارف که کردان و توابع از او دو شش معظم
بودند همان روز اظهار مخالفت و تظلم بنای شیخ الاسلام و شرف الملک و [illegible]
مخالفت در جمع خوشی [illegible] ساکت [illegible] همان روز [illegible]

بعد از فوت [illegible] در شهر ربیع الثانی همین سال قبول الملک [illegible]
این بار [illegible] طرح [illegible] از [illegible] دولت علی [illegible] شیخ [illegible] پانصد تومان [illegible]
از ده تومان الی [illegible] تومان فرامین [illegible] صادر کرده [illegible]
بیاضی گذشته [illegible] از [illegible] شهر [illegible] چهار تومان [illegible]
که هر کس دارای [illegible] دولت زیاد بوده بر قدر [illegible] وجه [illegible]
هم [illegible] فرمان همایون [illegible] و فرمان [illegible] تعلیم [illegible]
اسامی آنها را بطهران فرستاد و در [illegible]
سال [illegible] فرمان [illegible] بر [illegible]
[illegible]
از هر وقت [illegible] دولت [illegible]
در همین سال [illegible] عظیم روی داد [illegible]
حاکم [illegible] رشید [illegible] و در [illegible]
و نسبت بحکومت کردستان بی اعتنا بود با حاجی مصطفی خان [illegible]
در میانه [illegible] برای [illegible]
بحدال و قتال [illegible] از [illegible] خان [illegible]
[illegible] و حاجی مصطفی خان [illegible]
او را هم [illegible] حاجی [illegible] خان [illegible]

در بهانهٔ مخفی او را به تقاضای جمعی [illegible] تقصیر [illegible] و یک [illegible] پرونس خانه [illegible] زخم [illegible] میرزا
بعد او هم گرفتار و معزول میشود اگرچه از این تهمت نادره بعد [illegible] جناب [illegible] شهر [illegible] جعفر [illegible]
یاری نمود [illegible] این [illegible] زحمت و تجارت [illegible] رفع و دفع گردید [illegible]
جناب [illegible] از استماع این خبر [illegible] مضطرب شدم چنین روز حالت [illegible]
تا آنکه بتدبیر و تمهید [illegible] اکرمان [illegible] را بکرمان [illegible] امیرنظام
آنجا راضی و روانه نمود [illegible] جناب [illegible] سال [illegible] او
عموم اهالی شهر و [illegible] اطمینان [illegible] این [illegible]
[illegible] خنده و خنداش [illegible] با این تفصیل [illegible]
کلی [illegible] سفر [illegible] شهر [illegible] اعمال او
[illegible] ایران [illegible] حکومت کرمان [illegible]
۱۲۹
و گروس [illegible] جناب حسنعلی خان امیرنظام [illegible] پنجم شهر جمادی الاول [illegible]
[illegible] امیرنظام [illegible] رسید [illegible] شعبان [illegible] از قضا
[illegible] بسمت [illegible]
با [illegible] حرکت [illegible] حسنعلی خان امیرنظام [illegible]
شهر جمادی [illegible] بسوی گروس [illegible] حرکت [illegible]
حرکت [illegible] شاهزاده [illegible] پیر [illegible] ولیعهد [illegible]
[illegible] حکومت کرمان [illegible]

[illegible] اول [illegible] گروس شد [illegible] بجهت [illegible] پیاده [illegible] گروس
[illegible] شخصی [illegible] امیرنظام
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] روانه گروس [illegible]
[illegible] با امیرنظام [illegible] با چند نفر [illegible] ایالت
[illegible] گروس [illegible] امیرنظام [illegible] خودش [illegible]
[illegible] اجازه [illegible] توقف یافت)
[illegible] شهر رجب [illegible] هجری [illegible] حسنعلی خان امیرنظام [illegible]
حرکت [illegible] حسنعلی خان امیرنظام [illegible]
بزرگ منش [illegible] دارای صفات حمیده [illegible] علم و فضل [illegible]
[illegible] صاحب شمشیر [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] جنین [illegible]
[illegible] امیرنظام [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] تمام [illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] امیرنظام [illegible] تمام [illegible]
خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

و متعلقات آن با وانی امیر خان و دیگر ارقا یاد و اگر ازشده [illegible] و دستیاری جزو [illegible] ساخت
تمام اهل ملک از وضع بزرگ که در دولت امیر نظام با تمام درجه تشکر و خوشحال شده از حوال الله
طبقه ذکر در اینجا نگذشت هر یک را بقدر هر درجه استحقاق ترقی داد و از رجوع میکرد
نخست جانب علم را بسیار گرامی میداشت و با تقشاهای وزیر بزرگ که در عهد سلطنت [illegible]
آنها را تعلیم و ترتیب میفرمود و بر حسب کار و اعتبار آنها گاه فرمود این بنده را در [illegible]
بزرگی داد و با عطا کار رجب و انجا مفهوم فرمود علم اند این امیر با اقتدار [illegible]
حقیقی بنده را ترتیب و تحصیل که امروز ترقیب میفرمود از او تعلیمات و از قانون را
نکته ها فرمود خطاب است راه (در لیک اگر دانم نه هیچ فرهی) جرم نه باشند [illegible]
در این سال از زبان نجبت و اقبال این امیر نیکو خصال انحصار دخانیات بر قوف شد
و اهالی مملکت بفقره را از خیال [illegible] گذشته و حتی در مدت حکمرانی این امیر روشن ضمیر
خوش وقتی و مسرت در [illegible] و فراخ معیشت عموم اهالی در درجه کمال بود این امیر بزرگوار
با اینکه عمر شریفش بقدر [illegible] رسیده بود از اول طلوع تا هنگام [illegible] برای رسیدگی
بعرایض و احقاق حقوق بیچارگان ضعفا با نهایت حلم و خوش روئی و لطف گفتار حاضر بود در زمان
اقبال [illegible] چنانکه ذکر شد [illegible] کرده و علی اکبر خان شرف الملک
مأمور نظام [illegible] شده بود [illegible] امیر نظام نصرت [illegible]
دار و شهر [illegible] محمد خان [illegible] فرار به تبریز رفته بود [illegible] امیر نظام [illegible]
گماشتن [illegible] مجلس شد [illegible] دیوان [illegible] و در شهر تعلیم کرده

(۵۱)

با کمال بسی [illegible] خارج [illegible] شده [illegible] داده شد بعد از آنکه امیر محمد تقی خان
ظفر الملک [illegible] دیوان [illegible] نایب معاف [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] بنای قلعه ها [illegible]
و تعلیمات [illegible] امیر نظام [illegible] میکرد [illegible] پیشرفت امیر نظام [illegible]
او [illegible] شده بود [illegible] دیوانخانه [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] شده بود [illegible]
با [illegible] دیوانخانه [illegible] امیر نظام [illegible]
و [illegible] امیر نظام بود [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] ظفر الملک [illegible] حکومت [illegible] امیر نظام [illegible]
[illegible] ولایات و [illegible] احکام [illegible]
[illegible] کارها [illegible] دیوان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رعایت [illegible]
[illegible] طبقات علماء [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] جلوس [illegible]
[illegible]

کسی از نقطه نظر تربیت بود با بشاشت و همواره از برای صرف نهار میهمانی [illegible] در ایران

احسان چه در شهر چه ولایت) خالی از مبالغه و اغراق شاعرانه می‌نویسم این امیر با اقتدار که [illegible]

در کارش درست [illegible] نظام علی رسیده بود در مدت حکومت این امیر مقتدر [illegible]

با همه [illegible] و زبان از تعریف و توصیف [illegible] حکومت عموم اهالی رغبت [illegible]

[illegible] و دعای دوام عمر و بقای حکومت او را از قلب [illegible] دل آزرده و [illegible]

پژمرده در عهد این امیر با اقتدار صورت [illegible] داشت (که [illegible] زبان [illegible]) [illegible]

در هر قسم [illegible] شاد و بشاش بود و هر کس [illegible] نگفته است [illegible]

یکسال با این ترتیب و منوال در کردستان حکمرانی نمود و مشغول ترقی و تربیت اهالی این ولایت

و مردمان بیکاره و بیعار زیاده داشت و خدمت بدولت [illegible] خود و [illegible]

بریاست علی اکبر خان شرف الملک و هم ریاست نفر تریکچی [illegible] یوسف شیر دیوان

بر قصد نمود با این ترتیب که اداره و داوطلبی و مواجب و مرسوم از دیوان داشته باشند تریکچی

از ولایات کردستان بر قصد نمود و نفر [illegible] تومان از [illegible] خود مواجب برد و تصدیق [illegible]

شیر دیوان [illegible] با مواجب مردم در [illegible] تکمیر و تریکچی‌ها را در تعلیم [illegible] نمود

میرزا حسن خان پسر شیر دیوان [illegible] تریکچی‌ها [illegible]

برقرار شد شرف الملک [illegible] ریاست نفر سوار [illegible] داوطلبی [illegible]

ولایات خود و غیره حاضر و علی اکبر خان پسر خود را [illegible] منصب [illegible]

تقسیم نمود و صورت [illegible] امیر نظام [illegible] امیر نظام [illegible]

[illegible]

[illegible] بطهران فرستاده و در طی نوشتجات امیر نظام [illegible] احکامات سلطانی

برای اهالی [illegible] و تریکچی [illegible] تعلیم نظامی برای طهران

رسیده و در شوق و تعلیم [illegible] و تریکچی [illegible] چه اداره و چه تریکچی [illegible]

[illegible] ترتیب و نظم شده [illegible] برقرار اداره [illegible] داوطلبی و برای [illegible] ترتیب

[illegible] کسی [illegible] برقرار [illegible] تریکچی [illegible] مردم [illegible]

[illegible] ترتیب بود [illegible] اکراد [illegible] مدت [illegible]

امیر نظام [illegible] وقت [illegible] در همین [illegible]

[illegible] امیر نظام [illegible] طهران [illegible]

برای [illegible] پسر مرحوم [illegible] پسر مرحوم [illegible] خان حاکم [illegible]

[illegible] امیر نظام [illegible] امیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برسم تجدید عهد عیشقلی خان که از برادرزادگان خوانین بود و پیشکاری شیرویان نایب الحکومه قرار داده [illegible]

جوان با همراه با عزیمت بود [illegible] داشت و کلیه امور حکومتی و تجهیزات [illegible]

از هر جهت تفویض [illegible] بود چندان مطیع و فرمان بردار امیرنظام نبود عیشقلی خان هم [illegible]

و هم پیشکاری داشت در این سال صاحب اختیار شیرویان تعیین و مأموری کرد و [illegible]

شیرویان را در [illegible] بود [illegible] با او موافقت [illegible] مخالفت می‌نمود

با رابطه که با شیرویان قرین و [illegible] ترتیبات امیرنظام [illegible]

چند که شیرویان تاب تحمل نیاورده شرح حال خود را به امیرنظام نوشت [illegible]

[illegible] امیرنظام [illegible] مراجعت نمود [illegible] با تیغ زبان [illegible]

تنبیه کرد عیشقلی خان [illegible] امیرنظام داشت نایب الحکومه [illegible]

و اتفاق شیرویان [illegible]

[illegible]

[illegible] نایب الحکومه [illegible] ترتیبات امیرنظام [illegible]

[illegible]

بنا بر موافقت [illegible]

بعرض امیرنظام رسید [illegible]

[illegible]

این [illegible]

(عیشقلی خان)

عیشقلی خان چاره جز [illegible] و [illegible] عیشقلی خان [illegible] صفات [illegible] نظری [illegible]

[illegible] امیرنظام [illegible] و [illegible] حکومت [illegible]

از [illegible] شیرویان [illegible] عرض [illegible] خیال [illegible]

که [illegible] حکومت [illegible] برای خود [illegible] فرمان [illegible] کرد

بنا [illegible] امیرنظام [illegible] عیشقلی خان [illegible]

از نیابت معاف و [illegible] ده هزار تومان [illegible]

[illegible] کرد [illegible] تقصیر [illegible]

[illegible] امیرنظام [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب اختیار و نایب الحکومه [illegible] امیرنظام

[illegible] امیرنظام [illegible] صاحب اختیار [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرنظام [illegible]

[illegible] امیرنظام [illegible]

[illegible] نایب الحکومه [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرنظام

از دو جهه آگاهی یافت بر قدر تجرّی بمقام منع و موعظه بر آمد در این سلک تقدم حاضر و با زبان شکوه چون
شهد پر بود در میر نظام این شهها که پی پای رسیده و بود کم ضرورت و دست از دادن و حالت او چشم
پوشی میکرد در بعضی موارد هم بر خلاف میل اتابک رفتار میکرد و در این باب حکومت تقریبا توفیق
رعایت وی دیده نه میرزا ابراهیم صدیق دیوان واگذار فرموده و بعض شهر داده و فتح را با میرزا
پیکر سپاه حقوقی داشت و سالار اتابک از این قصه محروم شد بعد از چندی او نیز در تبعه حمایت
با وضع شهنده ای چوب زده با بر نظام بالش شهنده خشمناک با سالار اتابک بنای مخالفت گذاشت
و قدری که مذکور شد بروید با تبرع در هم داده این دو میت بر زند گوشی مذکور که بجا مانده
سالار اتابک در جهارم محرم و رجب نیت ایشان و بعد کات که دیر تبرع میکرد بنای شرارت
نهاده و هزار شهر و دهات با نوخط بابرین دست عثمانی از نیاز مذکره تا نیت داده
تا نیت قحط از برای ژندی و خوردن مال مردم دریش خوشنها را حق شرارت و دیر کاری
یکی از ده ها ده و میت تنزل بنده در زمع اثبت از شهر و دهات شد بعد در هر
یکم از دو سید و حواله حجری های اکرد تا ترف اتابک و ممرقه را بقی و تعهدی از زمین
رفت دز برای او نه برت و بکار رحمت ایزدی با برت ملطف اربع الاول راحم
دیگر بود با قوادات او و شوکت و تبه میر نظام لقب شرف سلطنتی بشیبانکان از شهر او
ومرحب و تشهر ایه بود و دست در حق دوات محترم بر جم بر قدر شد بعدا از چندی میرزا نظام
سنج مراجعت کرد با تقدیر و سرداری تا با نه مرحوم شرف اتابک رفت تا بر جم
و تمام ارداده با جرم را رفت با هر جنبه و دستهٔ آنها تیت نمود و آنها را در لباس عزا درآورد

(ذیل)

و بباب آنکه صلح کرد و بجا داشت بیابانی جظیر دادند و جلو برابطه اتفاق در شهر و بعضی بر دو این امیر فلسه ...
اعتنائی کرده با به جاپیت مردم شکف تمام بر او در شهر تفصیل داده آنچه حقی دو بود و گفته های سخت
بزرگ کرده با اباب جیمی و دیده و حقه کاره همه در آن دولت باب اتفاق و تحریک کرد
مخالفین امیر نظام بمقام تعظیم بر آمده و با بر نظام در حکومت آنها متفق شده و گفته از حرمت
عثمانی سابق بر کرم در نیابت حکومت گرفتن متهم شده و به اطراف امیر نظام
آنجه لطف و مهربانی امیر نظام با او با بکان بیرون با نظام ایل پیمانه زده و به تبانی و تحریک
حضرت والا مظفر الدین میرزا ولیعهد گردان همه را ترغیب و تشویق مینمایند کرد تا در تحمیل
حضرت والا و در حضرت شهر با تمامی مرحوم قبض و تخفیف گرفتن تمیم شد با بکان کرده
قبض در دو روح انقلاب و تحمیل همه در دهات مردم بنای شرارت گذاشته و چون بعض
از ده ها رعایت و فرمان داده بر ما یکی از ایشان همه کس به نعا مید و بیایت شده
در گذشته ملطف در شبیح ربیع تحقیقه از راه دم بدون انقطاع در خدمت میرزا امیر نظام
خوانده تفصیل و تحری بر مراسم و مطلب این مرحمت و تعظیم عموم رعیت با ولی عهد تجارت
خوش و سینی تقدیم نموده هر حوریت نمود و کیخی با بصیرت سالار شرف گرفته داده
در بکی دولت جابر تحمیل با تبرید مکه و ماعدت و ثبات از جانب ولیعهد شام ...
از قضا ملطف در شبیح ربیع مطلب را با امیر نظام بیان آورد و برای مضا ...
و بنامی مال این مرحمت و شجه جندی داده و در این مجمع آن سه نحو با این تفصیل امیر نظام
نمود و مرحمت بنظر بود در این جمع و در شبیح اول با این توکل نماید و دیگر شد شرار

چیز بهره و صحیح بشود و منقف شده و دارای فنون علم او فی الحقیقه صاحب شعور و ذکا

خوب و با منفعت بود کار بجهه ابداً راضی نبود این ترکیبی جدید موقوف شود و امیر نظام را

بعالم غیرت آورد که با شیخ الاسلام و حمزه و اعیان و ملت طرف شود و نگذارد دیوان ترقی

نظام این بدعت را رفع و دسته عای او ایل را قبول نماید در این اثنا خبر فوت نیکی

اولیت گردن بحضرت داده و بعد گردن عهد و ملت رسید و از جانب حضرت ولی عهد

مع الحنین میرزا نظام را حاکم ملک و امیر نظام از حکومت معزول گردید و قاضی الطرف

گروس رفت و از آنجا بعد از مدتی برادر الحضرت مختار شد ۞

در او دیشب ربیع ثانی بحکم او و بعد در گردید حکم آقا خبر حکومت شاهزاده عم الحمی برای

بتنسیخ رسید او الحط بهنی ماه بتحیر اهلک نایب الحکومه شمس دارد آن این حقیر

در بحث تحقق قاضی دوازده کاتب و کار آن بود حاجت دیوان و مدت کار هم داشت

پس از ده روز تنسیخ بهاییت بقوت مدلطف از شیخ الاسلام با میرزا یوسف شیره دیوان

بنا بر مخالفت کرد بشب و میرزا علینقی بارده شیره دیوان شاه در بهینی محرمه با اتهامات الحمد

و تهرعای فرمانفرما لقب بحق دیوانی یافت مدعی شغل وزارت گردید و داده ...

اداره ترکیبی جدید را ابهم زده و از دیوان قرار شد هم ترکیبی جدید هم بصیرت رسید این ...

وارد طهی بابت از شرف نشده شیره دیوان از صدر دیوان در رفت فی الحقیقه شخص خبره ...

فرمانفرما که وارد شد حا بجا و ایم که شیره دیوان بیچاره نامزد با بحت مخفت و خوار ...

نیش ... باندازه از شاه بر علم داشت ... گردید ... بمیرزا و دو کسی با دو ...

مدتی از خوف این جه ... او میرزا غیرت نموده کار او خانه بهادرت حضرت کرد بیعت کرد و

دعوات نداشت از خانه خود بیرون نیامد و برسید با بن شیخ ... بود (مادر ... بوت

بروی خوش ببینیم از همه بار آمدیم دو با تو نشستیم) خلاصه چند ماه گذشت شیره دیوان بیکاره

بفیض دو رفع داشت و حفظ مرتب خود مستنجد خاطری ... کرد و حفظ او آن یافت و

از شغل وزارت و بیکاری معاف کرد و میرزا علینقی صاف و دیوان آنجا را وزیر نگاه و دیوان کرده

مدلطف از شیخ الاسلام گرفته کار او را گرفت بجهه اهلک بتقویت و میرزا ... داده داشت

و این تقصیر چونکه در کار وزارت بصیرت نداشت و در باره عادات و بیاد ت ...

از او بی پرسید از عهده کار بجهه بر نیامد و ماه غضب فرمانفرما از او رنجید و خود بعهد کفایت

متعرض شده و دو ایشان نهضت بجهه ... شیره دیوان ظاهر شاهزاده فرمانفرما با سیار بخود

در انفاذ و تعدی بی ... در حرکات او اعتماد شده بجهت و وزارت مافات داشت ارجح

کسی از فرستادن ... کار که آنکه او خبر میکرد و ... طالب و مواخذه میشد بیک قرخ ... اهل ...

یک ماه ... برای او فرستاده و پیغام داده که این ... بعید دو تا ... وارد

شاهزاده ... کرد و ... او عاده ورود ... دو تا را جواب و بتعدی

در اعتماد ... غضب پیش خاطری ... کرفت هم ... تعد ...

... زیاد برد میرزا عبد ... صدیق دیوان ... حاکم ... بود ...

خیال داشت ... اتفاق بتجربه اهلک در ... صدیق دیوان ...

حضرت وارد طهی که ... با میرزا یوسف شیره دیوان داشت زیرا ...

وقتی که انگار محمد شاهزاده با قشون رکنیه و تبعهٔ این فرمانفرما و ... از حکومت تبریز معزول نمود

از سوء رفتار و غرور و اعتقادی این شاهزاده غالب اهل ولایت متهم و مأیوس بودند تا آنکه

بعد از چهار ماه و ده روز بهره و سیر از حکومت گرفتن معزول و با دو بادیان اخراج شده او

جانب حضرت ولیعهد گردن نهاد حکومت ولایت تبریز بجای برادرش حسام الملک واگذار نمود

رسید شاهزاده فرمانفرما از راه کردستان با دو بادیان مراجعت کرد و حسام الملک صاحب اختیار

حاکم کرمانشاهان بود از راه گیلان به تهران آمد

این بود که حسام الملک در اواسط جمادی الثانی یکهزار و سیصد و بیست صاحب اختیار بود و وارد شد

پس از استحکام تبریز حسام ... و ... پرداخت و تقویت عبداللطیف ... تاریخ [illegible] نفر وزارت

و نیکاری با آصف دیوان ... سپرده شد اقتدار الملک ... رئیس دیوان

عدلیه نمود ... صدیق دیوان را قرار داد که با اقتدار الملک در کار دیوان ...

و ... باشد صدیق دیوان با اقتدار علاهیت و کمال کفایت این تأثیر ...

اقتدار الملک در ... دیوانخانه بقدریت ... نداشت ... برای ...

... صدیق ... آصف دیوان ... با اقتدار الملک در دیوانخانه

که ... با این حالت کار دیوانخانه نظم و ترتیب صحیح نداشت این ... بعد ...

حسام الملک ... [illegible]

... بعیش و عشرت مشغول بود ... [illegible]

... [illegible]

از سوء رفتار حسام الملک و ... بر کار او عموم اهالی دل تنگ شده و کینه او را در سینه جای داده

زیرا تمام کارهای او از روی غرض و نادانی و غرور بود بعد از چندی محرمانه در خصوص شرارت

شروحاتی حضور کارگزاران حضرت ولیعهد عرض کرده و شکایات از اعمال

او را تشریح ... کرده بود که ... او را ... شیر دیوان را که ... الخط

باید با ... از ... ولیعهد ... حسام الملک ...

این حاکم ... منفعت ... این بنده ... بودم ...

بشیر دیوان ... شیر دیوان ... و ... گرفتاری خود

... قالب ... (...) ... دقیقه ...

از ... خود را ... غالب ...

... خلاف ... ایام ... خود را

از ... این معنی ... بحسام الملک عرض کردم

ولیعهد ... شاه و ولیعهد ... حضرت ... جان

و ... بنده ... ولی ... نخواهیم ...

... حفظ آبروی ... بنده ...

... شیر دیوان ... خواب ...

... شیر دیوان ... تازه ...

... عبداللطیف ... [illegible]

شیخ ابراهیم با نقشهٔ غارت عشیره ساعی عرض جابجا را ... پس از گذشت تمام شرف عجایب را
فارس ساخت و لشکر [illegible] مربوط بطوایف داد و با سپاه محاصره کردند آنچه حسام الملک خصوصی شیرویه دیوان را
عرض کرده که از عرض شخصی برده است حسام الملک از قصهٔ مطلع شد چند نفر قراولی و سوار
فرستاد که قبیلهٔ شیر و دیوان را دنبال کردند برای شیر و دیوان بمقام معارضه و مرافعه برآمد
و ماموریت را با فصاحت جواب کرد حسام الملک مضطرب شد و خود را در موقع جدید دید
بجانب حاجی شیخ شکرالله متوجه گردید و صلح این عشیره را که بنا و عده برپا کرده بودند
حاجی شیخ مشهدی شیخ حاجی شیخ بحضور حضرت آمد و شیر و دیوان را اطمینان داد که او را
با خود برده است و نزد حسام الملک برد با این مصرع ختم گفتگو کرد و شرط آنکه
گویم از آنچه رفته حکایت) پس از چند روز قبیله را بهانه کرد که حیف و دیوان
چرا با شیر و دیوان در این مورد تحقیق شده است ... از پیشانی سردار نمود با کمال
معذرت شیر ... برای شیر و دیوان و اگذار کرد (ای آمدنش کمند شاه نبود) [illegible]
در اواخر ماه رجب آنچه را وعده داده بود در رجب ... خود شیخ حسام الملک ... را از آنها کشید
بخانه شیر و دیوان نقشه کشاکش کرد که روز در آنجا توقف نمود تا از راه لنگر رود آن چه را
که آنکه در خود و همراه جز همراه خود نبود نایب الحکومه قرار داد و از این واقعه شاهی نشد
از راه لنگر مراجعت کرد و وقت رسیدن خود شیخ را از این واقعه قتل و غارت اطلاع
شیخ ابراهیم ماموریت زیاب کرد تا آنها را نمود هم او هم در قبیله ... حکم گیری نهادست
شاه سعید شهید مجبور این شاه ... است از ... فارس در عین ... خوارزم

در اواخر حضرت بدل پرویز خان ناصر و نفرات قوی شد و شاهزاده ... حیدری مادر میرزا تاریخ
... مردم قدر ... ایران دید و هم بسیاری صحبت زده و بسیار ... کردند تا بعد ...
که هر آنچه با ملاحظت اعلیحضرت مظفرالدین شاه برحسب سلطنت ... تا بر گرد ... خود
تهدم کرد در ... حسام الملک ... رفته بود ... و خود ... گاه
... شیخ ... کرده بود با ... که گذشت ... از ... وقت ... از مدت ...
پس از ... خود کرد ... بار ده ... زیاد ... علما و اشراف ... و این تا
... قوم ... است و ... نوامند ... ساخت نایب ... وقت ... قوم ... تا
... ... خود ... است ... ... و حتی ... نمود و ... کرد
... اقدام کرده ... قریب ... شهر ... که تا ... کرده بانی
تفصیل این ... شد و ... سوک ... مجبور خود ... که ... چنانکه
... ... فرستاد ... با ... و ... چند نفر ... تا
... حسام الملک ... که ... تحقیق کند ... چوب ... خارج
... در این ولایت ... وقت ... جای ... حسب ... ... شده
... ... نظر به ... الهام ... ... تا ... شیخ ابراهیم ... ... که
و خود ... این ... از ... نهم ... آنکه ... ... حسام الملک ... و ...
خود ... عارضی ... طلبه را ... چوب زدن و ... کنند ...
کرده ... فرستاد فرستاد ... حسام الملک ... طلبه ... شد

عبداللطیف در شیخ الاسلام تبریز شفاعت آنها را نمود حاج امام الملک قبول نکرد حاجی شیخ نیکو هم
چند دفعه توسط کرده بجائی نرسید و آنها را بحبس فرستاد جهان کثافت از روی خیرخواهی
توسط نموده بود هیچ قبول نرسید و جواب همه بخشونت و غلظت میداد و هم
حروف خود حاضر بودم که بجای شیخ نیکو و شیخ الاسلام و سایر آقایان اینجانب هم
هم توسط آنها را قبول نکنیم و در صرف میرزا رضای آنها رفتار نمودیم هیچ
گردی آسمان برنگ قرمز تغییر خواهد کرد و پایان تنگ خواهران خود هم شورش
وکت میکردم از جمله تقصیر عاری شده باشد قولا آنروز شهرت شهر جاری
دو نفر از طلاب را در مجلس تحصن داده بود گرده نفر سایر طلاب ساختند که غالب آنها
تبعه خارجه بودند با جمعی از اشرار خارجه و جماعت از جمله جمع کرده بهیئت اجتماع
بطرف دارالحکومه بنای هجوم بردند عبداللطیف امام شیخ الاسلام از دو مصلحت فوری اینها را
برگردانیدند بهمه جا جمع فرستاده و آنجا قرار داده که فساد و شورش نکنیم از
خواهش نکنیم طلاب مجلس را هر کس که شورشیان متفق شدند عبداللطیف امام شیخ الاسلام طلاب
جمیع وارد بند زد حاج امام الملک فرستاده و هم وضع دولت این و خیال طلاب و اشرار چنین
خواهش دارم مجلس عمده همراه شخص و چهره را باب فتنه و شورش در مملکت باشد و خواهش
این اشرار و مردمان عوام هم تنبیه دارند تا صدقه هم دراکوش نکنند بهمین که از طرف قرار
شده مستی فتنه عظیم حادث خواهد شد حاج امام الملک جواب ناهنجار داده و خواهش را نکرده
بعد از اینکه ارکان دولت مأیوس شدند اشرار دو جانب قسم دیوانه دار و فریاد و هجوم آوردند

و بدارالحکومه هجوم بردند احتشام الدوله جوان با چند نفر ایجاد فساد در اطاق خود بوده یکی
تفنگ کشیده که بشیشه چند نفر از شورشیان زخمدار شده و آتش فتنه را افروخت ریشه قوه زده حاج
شورشیان زیاد شده تعمیر و غیره درب قلعه دارالحکومه را شکستند و در ضمن خط شده بود عموم از آن
و تویخانه خشک شدند و فقط بعداً اقدام کردند با فراهم گشت آتش خورده شورشیان محبس رفته
که طلاب مجلس را خلاص نمایند سه نفر از آنها را محبوس دیدند و شش نفر تعقیب کردند
در شورشیه از آنجا متفرق شده بهیئت مجموعه بباب خزانه و منزل حاج امام الملک رفتند
حاج امام الملک ناچار با هزار وقت فرار نموده در حسن اتفاق حوالی با شیخ عمر و خلیفه خود مرخص
و بعد شیخ امور صدیقی دیوان هم فعلا از دو جمع علما نزد حاج امام الملک رفته در آنجا حاضر بوده و
جمعی شورشیان را سکیر نمودند و مأموریتی زیاده از آنها را از تعاقب حاج امام الملک منع نموده
ممانعت نمایند اما کی از دولت عبدالت و حیش و اضطراب حالی نیستند جمع آوردید
و صدیق دیوان آنها را دولت و تمام نمایند احتشام الدوله جوان هم با خود چندین نفر
این شکایت را کم کرده به موضوع در مطالب سیاسی نمایند شورشیان با اتمامات بخانه
و صدیقی دیوان از قلعه بیرون نمودند و برای تمام نه نفر طلبه تقبل عام ساخته
ابتدای حاج امام الملک شهر در بعض راه و دراثنا تعریض و تبعه خارجه بودند می گفتند
قصاص عوام بجای خواهش خانه و تربیت تصور سربست باید نفر از خواهش بعد از آن
بعرض برادران خودمان تصریح بنمایم تمام شورشیان تصدیق آنها را نمایند و دفعه کنند
تاج محمد تقی همراه عموی ما در کوچه کوستان تبرطن و سیاسی التماس و محبوب به تبریز رفته

بگوشش می‌رسانند آن بیچاره از همه جا بیخبر با شوری سره خیال و عقوبت حسام الملک از جهات دیگر
نیاورده خبر این قصه غیر منتظره با ارکان و اعیان دولت رسیده همراه آن حضرت و تیغ برکشیده
شیخ الاسلام که برسم پای برهنه بیابان گرچه دویدند شاید شیخ بیچاره را سلامت از دست اشرار بیرون آورده
قصاص نمایند چون بر سر او رسیدند او را کشته و بیجان دیدند و قصاص خود را کرده و رفته‌اند
با نهایت غصه و حسرت نعش او را با احترام زیاد برداشته و بجوار حضرت امام رضا علیه السلام بردند
و مجلس را بر پا کرده قتله شیخ مامور گردیده هر قدر جستجو نمودند اثری از آنها پیدا نشد معلوم شد
پنهان تحت فرار کرده در شهر از ارکان دولت چند نفر را از طرف تجهیز و تکفین شیخ
نموده خود شان مخفی اینکه از هر تیری که واقع شود برای ملامت و جلوگیری شورش
پروان کردند هر قدر را اتمام نمودند جواب شهرها تا قاعده نشسته تا خطر بعضی از رعیت‌ها
حسام الملک خود و اتباعش را در برج و غاز که در میان جمعیت دیر دست و تیر و فشنگ مصطفی بیک
شهنه شما نه زده با شصت نفر تومان قند حق الحفظ با و داد و با کل شهنه ده نفر از افرادی شهنه در
بمحافظت او و اتباعش گماشت چند روز در میان قلعه محصور بود و ایضا از اتباع فراریت
از قلعه خارج نبود افرادی شهنه با مواجب و نان و آذوقه ایشان را با نهایت زحمت
دفعا کرده از آنجمله روز پنج از شهر و برج جانب قلعه محرم امور دولت بر سر کار
دانسته برای تنبیه‌ای شهنه تقصیر و قصه‌ها با بت دادن فقره‌ها مرا خواهش کردند و اینچنین اکتاب قاطع
بعد از آن خواهش است شغل دولت شاه و از دولت علیه ایران عوض و شرح ماجرای که مابین
ستیات جهات حسام الملک و میرزا افرادی او از تاریخ و تصریح کرده و تمام نشد و مطالب پنهان خواهد ماند

(باقی دارد)

با تقصیر ما را ملامت داشته از خوش و شر دولت حسام الملک که مدیر آنجا بود و وزیر مختار مقیم
مسموم شده پس از آن شده از جانب صدارت عظمی جواب خواهش‌های که از طرف قنسول
از شیخ که ... شده حالا کرده این که حسام الملک را ... دولت
حاکم مجرب دولت ... و در دو سه روز ... حسام الملک ... روانه کنند
جا دارد ... حرکت داشته ... نمایند ... رسیده
به حکم دولت که طرف جواب تمام مردم ... شده در ... صحبت شده
حاکم مجرب را ... میرزا نظام خواهد بود چون در این ... میرزا نظام ... کسی را
دیوان ... میرزا نظام ... قلعه شورش ...
بعد ... حاکم دو سه ... حسام ...
خارج ... میرزا نظام ... حرکت خود را ...
داده و ... میرزا نظام ... بعد از آن ...
... قسم ... باتفاق ... قسم ... و حرکت شده ...
از ... دولت ...
جانب دولت ... میرزا نظام رسیده که ...
... باشد همراه خود ...
دولت ... این ... خواهی دولت ...
بنده ... که در این ماموریت خوش ... رفتن ...

مخبر ما سواد تلگرافی را که در جواب تلگراف ... تعهد ده عرض کرده بود دیدیم خلاصه اش این بود
که من برای گرفتن آن قشون و استعداد لازم ندارم و هر قسم بخواهم اجرای احکام دولت را میتوانم
از برای من میسر است امیدوارم بزودی خبر ... [illegible] ... بصحیح ... عنقریب
انجام دهیم با تحقیقات امیر نظام ... [illegible]
... [illegible] ... وارد ... گردید و ... [illegible]
نمود و ... [illegible] ... تحقیقات
پرداخت ... [illegible] ... حسام الملک برده ... [illegible]
حسام الملک روانه ساخت ... [illegible] ... جسارت ... [illegible]
از عهده ... گرفت ... [illegible] ... مرحوم شیخ ... [illegible]
... مرحوم شیخ ... [illegible] ... قصاص ... [illegible]
... [illegible] ... امیر نظام ...
... [illegible] ... امیر نظام ... [illegible]
چند روزی ... [illegible]
... [illegible] ... قصاص ... [illegible]
... [illegible] ... تقصیر ... [illegible]
... [illegible] ... امیر نظام ... قصاص ... [illegible]
... [illegible] ... امیر نظام ... [illegible]

(در انجمن)

در انجمن امیر نظام ... [illegible] ... گردید
... [illegible] ... دولت ... [illegible] ... رحمت حق بروان پاک او ... [illegible]
... [illegible] ... بتصحیح ... [illegible]
... [illegible] ... دیوان ... [illegible]
... [illegible] ... احکام ... [illegible]
... [illegible]
قضیه ... [illegible] ... قریبا
... [illegible] ... امیر نظام ... [illegible]
بحکم ضرورت ... [illegible]
قرار داد ... [illegible] ... دیوان ... [illegible]
... [illegible]
امیر نظام ... [illegible]
یازده ... رجب ... امیر نظام ... [illegible]
... [illegible] ... دولت ... [illegible]
... [illegible] ... قدری ... [illegible]
... [illegible] ... بصحیح ... [illegible]
... [illegible] ... گذشت ... [illegible]

شیخ ابراهیم [illegible] عاقبت عازم دارالخلافه گردیده [illegible] این عهد نظام

بسیار با حزم و عزم و دارای صفات حسنه و اطوار مستحسنه بود [illegible] غیرت و حمیت

مردم داری او بحد افراط بود در صدور احکام شرعیه خیلی محتاط و دقیق بود [illegible]

او حکم صادر [illegible] او حکمی صادر [illegible]

بود [illegible] صفات حمیده [illegible]

از سیاق [illegible] خارج کرده بود [illegible]

چنانکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در شهر [illegible]

در میان [illegible] مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر نظام [illegible]

[illegible]

[illegible] نظام [illegible]

[illegible] امیر نظام [illegible] طهران [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر نظام [illegible]

[illegible] طهران [illegible] حاکم کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد [illegible] احتشام السلطنه [illegible]

[illegible]

محمود خان احتشام السلطنه [illegible] طهران [illegible]

[illegible]

خدمت احتشام السلطنه رسیدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بانکه مراسم انتخاب و ترغیبات معمول را مقید باشد بوضع سابق و با تکلیف [illegible] وارد شد
حوزه و اعیان شهر در باب قلعه حکومتی [illegible] هیچ حاکمی را [illegible] اعیان [illegible] بعضی
خود بردم پس از دو سه چند روزی که [illegible] نمود بعد از وزارت داخله را [illegible] تحقیقات [illegible]
واگذار کرد و حق و تعدی [illegible] قرار داد دیگر صورت بعضی از احکام شکایات [illegible]
اختیار خود را [illegible] داده [illegible] خان [illegible]
طهران همراه خود آورده [illegible] حکومت شهر [illegible]
بیرزا [illegible] صدیق دیوان واگذار کرد بعد [illegible] حضرت [illegible] صدیق دیوان [illegible]
کار [illegible] بمقام [illegible] علی السلطان [illegible] حضرت [illegible]
و باو رجوع شد [illegible] حال [illegible] بعد [illegible]
در دیوانخانه [illegible] و تعدی [illegible] و مردم را [illegible] احتشام السلطنه [illegible]
پند و تعلیمات [illegible] دیوانخانه [illegible]
بیرزا [illegible] صدیق دیوان [illegible] دیوانخانه [illegible]
[illegible] صدیق دیوان [illegible] احکام [illegible]
حکومت [illegible] بنده [illegible] واگذار کرد [illegible]
[illegible] احتشام السلطنه [illegible]
[illegible] قرار داده [illegible]
[illegible] از [illegible]

از [illegible] مدت [illegible] احتشام السلطنه [illegible] وارد شد
[illegible] چاره [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
کرده [illegible]
[illegible] مدت [illegible]
کرده احتشام السلطنه [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] دولت ایران
[illegible] ایران
[illegible] بعضی [illegible]
دولت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] احتشام السلطنه [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] احتشام السلطنه [illegible]
[illegible] احتشام [illegible]
[illegible] احتشام السلطنه [illegible] این [illegible]

بهم خورد فوریت است قضیه مدت و رسالت تا امروز احتشام السلطنه با نهایت تقید و ارادت و تقید در کار شاه شدن

حکمرانی نمو نصحانه شهره و برکات نهایت نظام و حیثیت داشت و القاب ممتاز و چیزی از او ... است

و چه از خرد بطبقات عمل و وجهان و مدت بخشید و فایده کلی برد و در مدت حکومتش دعاهای

عقیده خیلی عنوان میکردند و در باب دعاها پولهای خوب میرسید و ضمن حکومت هم با ... حفظ

فوران بود حاجیان احمد که حاجی علیم بردند از تقصیره نهایت دلتنگ و هم ... شد

وزیر با احتشام السلطنه ایراد و تقصیرها طرح کرده بقصر یکنده مجلس در قسم موارد فحش بود هم از

و منع و گرانی وقت پرسید القرانی تقصیر و پیر حقیقی عرض کردند که علاوه بر حقوق دیگر

قدری مایوس و حسی هم شد چرا به دعاوی عقیده گوشش میداده است و خبر بکلی توجه انداخت میشود

چرا بر او که این ایراد و ما گوی هدف و نتیجه هدف نیست دعا در عقیده چه مضمون دارد وقت اسلام

باید در تحت حکومت شریعت مقدسه اسلام باشد و هنوز از [illegible] احوال دعا هیچ وقت گفته

نشده هرکس تمام ادعاهای دیگر و تبرا از [illegible] شریعت ثابت [illegible] هیچ چیز ادعای از آن

تازه تربیت گذشته ازین فرمی کلام صاحب وظیفه انسانی درست داده و تمام ادعای از قبل

معین مجلس است و مرحمی حقیقه ملک و دولت به اندازه دارد هرگاه تشخیص ملک [illegible]

نیرانی شریعت مطهره ادعاها [illegible] ثابت کرد و فرض حقوق حق تظلم را کرده دارد از [illegible]

بهره برده هم داد که رتبه بعد عمر گذشت ضمینه خبر و فواید بر آن مترتب است و چیزی از آن

حسن زده پریشانی رسیده و بر کت [illegible] حاجی علیم هم عرض کرد که [illegible] پریشانی او باشند [illegible]

و نگهداری معین و قبول [illegible] که بعضی تقویت ظلم و ستم و باره [illegible] و جمعی [illegible]

ملک و دولت فراوان جمع کرده و بخوبی [illegible] با چیزی [illegible] شهره و اعاده [illegible]

بقیمت نازل و [illegible] ترتیب [illegible] آورده [illegible] فریضه [illegible]

با نهایت تنگی می دنیا هم [illegible] دعای [illegible] خواهند داد و چه [illegible]

در باب ادعا که پریشان [illegible] رسیده و ممکن است که بعضی از دعاوی [illegible]

حقیقت باشد ازین بیانات معلوم شد که [illegible] این [illegible]

دعاوی عقیده [illegible] گوش میداده [illegible] با وجود [illegible] لطایف [illegible]

حکمرانی خوب میدانست و با [illegible] و دنیا [illegible] عالم بود

[illegible] زمان بصیرت کامل داشت [illegible] هوشیار [illegible] کار [illegible]

با وجود [illegible] صاحب سفره و [illegible] خوش زبان و خلیق و موقر و [illegible] بود

[illegible] شهر و برکات بود [illegible] و چه [illegible] لطیف [illegible]

داشت و در عهد حکومت [illegible] قدرت کلی [illegible] اول [illegible]

[illegible] و [illegible] احتشام السلطنه [illegible]

[illegible] باتفاق جمعی [illegible] احتشام السلطنه [illegible] مدت [illegible]

[illegible] تمام [illegible] و تحقیق [illegible] رتبه و مقام

[illegible] هرکس [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و صحیح [illegible] ثابت و صحیح

حضرت احتشام السلطنه رسیده و آنجا را تحویل گرفته‌اند ... خطری بعنوان ... [illegible]
هر کدام در حضرت ... شیخ ... شده و جای شیخ بمقام ... [illegible]
تکلیف کلی بایشان داده و هر کدام را رخصت نمود و ... [illegible]
و در نظر بود ... و احترام و ... که در شهر و حرکات ... [illegible]
او این شعر ... (عالم ...) ... [illegible]
و ... حرکت و قوت ... [illegible]
و ... (...) ... [illegible]
چون ... توقف ... [illegible]
... احتشام السلطنه ... [illegible]
... [illegible]
و حرکت ... طهران روانه شده ... طهران ... [illegible]
... و احترام ... [illegible]
... [illegible]
چشم دارم که ... احتشام السلطنه ... [illegible]
... [illegible]
... در طهران ... [illegible]
... احتشام السلطنه بطهران رسید ... [illegible]

بعنوان

بعید ... جانب ... حرکت نموده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و دو کیف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

رنگ خاطر با ... در عمل و آقایان نقطه را دیده‌اند و متفق قرار دادند و بدین ترتیب با دیگر خطرات
چیز بیان نقطه خانه وزارت و بیکاری و هیئت شیر دیوان یقین کم بوده اند و کار وزارت رنجه [illegible]
باین و اطلاع خوشحال بودم که اما مملکت بیشتر در دنیا با ترس در رنجه خاطر نشسته بودم [illegible] نقطه
از رنگ و رنگ متفق شد و بر اواخر ترتیبات ترتیبات زیاد تا هر مملکت [illegible] عجایب [illegible]
در خواب عمیق بیدار شد با صلح و تصحیح کرده با چند نفر از طرف دولت [illegible]
صدقی دیوان و امان از خانه دیگر چیز و بنای رفت و هر جا که نشسته صورت فکر [illegible]
در قسم حروف خوانده بودم تعبیر را که در این کتب اسم زنجیر حروف [illegible]
شیر دیوان صادقانه نیست و صورت فکر در اینجا نمودم شیر دیوان از بنیاد کار [illegible]
نقطه زنده و رنجیده و دوری محبت برداشت و به پا سازی خود با چار رنجی [illegible]
در حق و خود ره نیز از ری بیان تسلط قرار داد حاکم و بیگانه رهبری و ترتیب [illegible]
جز این بگوید قدرت یافت باز هم حروف بنای خرخره که ترتیب نقش [illegible]
گرفت و کتاب خود و اکثر را نمود با پی نومان شهر به صورت متفرقه قطع کرده تا چیزی
از هم حروف با هر الف و بیان نقطه به نظر رسانیدم بعد معلوم شد با هر الف و بیان [illegible]
از پی چه با تمام و دولت اسلامی هزار تومان و جا با دلیل و خود با نمره از کار [illegible]
هر جا در قطعه با همه حقیقی شیر دیوان وارد بکار رفته و معماری مشغول شده در این میان [illegible]
از آنجا ما پس شدم و آنچه را معمار شیر دیوان دیدم حکم ضرورت عزت کردیم بنیاد [illegible]
مشغول هم در خدمت بتألیف این کتاب مطالب پرداختم و مدتها با طرح [illegible]
شیر دیوان با خود شیر دیوان هم خیال ما رسیده بود با طرح اجرای [illegible] اقدام کرده‌ام [illegible]

در صدد ورود و جزء این نقشه و نقطه فقیر زنده با آنچه گذشت و نقش معروف را صحیح [illegible]
و در این تغییر کرده‌ام [illegible] خصوص و تاریخ و دیگر روز کار و با هر دوری تا هر الف و در نقشه [illegible] این
بزرگوار چنین مدت در مملکت و روی پا تغییر کرده و بقدر کافی نشسته و هم به سه جزء از خدمت بالمره [illegible]
که رفت و در اکثر دوری و لطایف مملکت داری با چند تجربت و حالت شاید و در روز [illegible] روز تا [illegible]
و نقشی و طراحی حروف میدارد و دست خسته خود را لطف حرص و از حکم نشسته و حکمت [illegible] شیر دیوان
و اکثر را نموده پس از چندی مراد با حرکات بر وضع کنده گیری و اشتغال و معماری [illegible]
خرده کاری عمومی و دسته بنای عمارت نهادند و شهر در هر جهتی و طرف جانب با بیگانه [illegible]
و شهرت که نشسته از طرف دولت و از طرف شاه و به چه نقشه تغییر داد و هر دو ... [illegible]
با چه تا شیر دیوان با تسبیح صباح و شام بقدر پرده نشسته و ترتیب بود و با ... [illegible]
و خرج با بقیه طرف و تعاقب در آن دفتر بازهم در کار رفته و تغییر در معماری برای خرید [illegible]
برای خانه چیار دفتر با نمره این است که هر یک از مبلغ که گرفت با اسم و صفت [illegible]
بیگیر و به گلدسته و بر خرید با بر این زده تعالی و صحیح به همه تمام شب صحیح نشسته برای آنست [illegible]
و شرافت داشته به هر قدر خبر شد و نقشه این دوره با هم مربوط در دو خرج هر کدام [illegible]
از باب تمیز و هر نامی است چیز عجیب است که این مطالب همه و خانه به سینه [illegible]
ساده است با نقشه و نقش گذشته و الهی در صدد گشف و تقسیم بر بنیاد است جرأت [illegible]
از قصص در صحیفه شاه نشسته که ترتیب بهشت برین بالش و تشریف [illegible]
و تفریق چیز در دو جهت و صحابه شب نشسته و دل آگاه شوش و خوف [illegible]
برده چیف و نیز رادات و وزیر نامه میدادند و چنین زحمت نشسته برای بهره خویش کم [illegible]

خیانت و شیئا بکاری بخاینه اگر این امورین مواجب خوار که فی الحقیقه بمنزله امین و کسی [illegible] نفس دولت

باشند هر ماهه وجهی از حکومت و پیشکار دیوانی تعارف بگیرند و تمام وقایع را از روی اشتباه و تملق

بلکه بعکس راپورت و روزنامه بیهوده دیگر اندیشه خواهند کرد شاید ممکن تجربه نمایان آورده شود

که بیرون سوطین سنف در موقع انعقاد اردوی سرحدی و آمدن جمعی قشون گرفتن [illegible]

صادق برای تفتیش مخارج آنها مامور شده و چند روزی بطور سیاحت در نقطه سرحدی گردش نمایند تا چشم حیرت

آن اوضاع را ملاحظه و اردوی دولتی را تماشا نمود از وقت سعی و تحقیق بگذشت که طوایف

در چه نقطه در اردوی سرحدی در کدام حیطه با نهایت خفت و پریشانی اقامت دارند و تا چه

اندازه جافی و فقیر و خسارت دولت و رعیت چه با چه اندازه است و این فوج [illegible]

و نفری داشته و دارد تا سیاه روی شود هر که در او مشغول باشد این رنگ و خیانت از پیش چشمان بیال است

در رنگ رشته و بکنه و هر ماهه مبالغ خطیری از دولت گرفته و خسارت به او نمایان است منظوم

دارد او هم و دولت و ملت را تقلب و اشتباه به نام قشون و خود بهره از شیر فارس داری [illegible]

دو دو هزار و ضبط و عقد شده است که رسیده و نرسیده با اینها چیزی خیانت و تقلبات خود

بصیرت انعقاد این فقط هر وقت بر سینه اسم انجام داده هزار اقدام نمایان می‌شود

قسمی مضطرب و شورش می‌شود که قلب بروح و قلب مجروح خواهند شد که قبل رئیس

گمرک گرفتن این مشهوری از تقلبات و خیانت کاری پیشکار را فهمیده صادقانه شرحی

با اولیای دولت ابدآیات عریضه کرد بموجب حکم مبارک او را انجام و منصوب بوده شورش

و خطرات بزرگ غالب شد که را باز گو و مبلغ هزار تومان نقد با مرحمت نیاز نموده شد

انجام داده او موقوف نمایند تا مرحمت شده و نوشته می‌آید و دانگ دانه تحقیق آورده شد او را

منکشف صد هزار تومان بابت دیوانی است و تبیین شرح در عهده مکاتبات با این است که

در همین موقع شاهزاده طهران بیایند باقیات دیوانی صد هزار و ... باب فراموش حقیقت دیوانیان خود شروع

درک نمودند بلوک به دیوانه انجام قبض برای مخارج دولت از ممالک ارباب در خارج و کمک بوده است شرعی

تا مرحمت بر قبض قبول رسیده و انجام شد دیوانی موقوف شد شرط آنکه در آخر سال صد دو دار الخلافه برای پیشکش

حاضر نمود و دیگر در موقعی مرحمت این انجام رسیده خارج نمودند یکی باقیات دیوانی در همین باقی بود

و بعضا فقط نمودار است که باقیات گرفتن صاحب الصدور است هر سه تومان و بعضی منتفع کردن این باقی است

سهمی در وصول نیست که شده و در دل گرفته و بعضی از باقیات دیوانی در همین وقت است اگر چه بیگانه هم

منتفع اولیای دولت جاوید آیت مستغنی از شرح و بیان است کاش محض تجربه و امتحان خوف

تردید شیر دیوانی و تشخیص صدق و کذب عرض این بنده را بفرمایند در این اول سال که حرف

علاوه و علاقه باقیات در میان نیست و فقط توجه در دست خواهند گرفت بطور رسمی و حرارت

شاهزاده را انجام منتظر بودند شرط آنکه بجهت عرض و اظهار تا مرحمت موقوف شود منتظر از قبض

سهم می‌شود که تا چه درجه شورش و مضطرب می‌شود و بچه اندازه از فقرای ذخیره دار یومیه گرفتار

در آمدن طهران را منحنی خواهند شد و این تردید و خوف و قبض ... دارد و قوه و سلطه اهل کرمانشاه

که رعایا و اتباع خارجه و طوایف جاف و غریبه و تقاضا جیب گیرند و شاهزاده در همه حال مستغنی خواهد

حق حکومت و تعارف گرفته نمی‌تواند و جوانان است که بر باقیات اقدام می‌نمایند باقیات از

دولت در آن روز و بعضا در حالی معلوم است که این وجوهات بر خرج دولت لازم است

میان بعضی بسیار که از و در دست خارج بر بوده از روی دستور تا کرده نداشته و خلاصی او را نماید

سهم خود را نمی‌دانم این چه ضرری برای دولت دارد که نیکو گنجینه تعارف به او نمی‌رسد

با نهایت ذخیره بر بوده و بطرف میر برسانند چنانچه اگر بیرون انبار خالی شود منتفی ... خاطر مبارک اولیای

قوی شوکت [illegible] بپای کاهان و مالک [illegible] همیشه هم این بنده را بسبب [illegible] امور کارخانه و صادق روز و نیز
بابت گردن [illegible] را بر ابتهای بنده تعدی کشنده بیش پنجاه هزار تومان زیاد بر بابت مقرره
فایده بدولت علیه برسانم و عموم رعایا و برایا هم خوشنود و راضی و متشکر و دعاگو باشند تمام
خاینان دولت و ملت [illegible] باشند و ترتیب صحیح کارخانه هم در باب [illegible] و جلوگیری
طوایف خانه خراب [illegible] شود که [illegible] غیر حق [illegible] ضرر و خسارت بدولت و رعیت وارد
شود و [illegible] قدرت تعدی [illegible] باشند و تمام رعیت از اول [illegible] و اطمینان تمام
داشته باشند و قسمی در کار رعیت [illegible] قدرت ظاهر و عطایای [illegible] دولت بهره گردد خاطر
مبارک از دولت علیه قرین خرسندی و رضایت [illegible] این کارها [illegible]
و الا چه فایده از حال رعیت [illegible] که [illegible] هر روز [illegible] خاک [illegible]
مطلب [illegible] جمع کرده در مدت [illegible] ناصر الملک در شهر و ولایات خونریزی زیاد
واقع شد تقریباً چهار صد نفر [illegible] تعدی [illegible]
بیشتر از سنوات سابق بود [illegible]
و [illegible] ضرر و خسارت [illegible] این مملکت وارد آورد [illegible]
شده [illegible] جمعی از پیر و جوان را تلف کرد [illegible]
با سبب [illegible]
در [illegible] است [illegible] حکومت [illegible]
پیر شید دیوان است [illegible] خود [illegible] پیر پرنس خان حاکم قدیم باشند
از [illegible] تصرف کرد [illegible]

پیر پرنس خان [illegible] انتخاب و نایب الحکومه [illegible] محمد خان [illegible] ناظم الدوله و قدرت پیر دیوان بجای ظلم و ستم
گذشت و [illegible] تعدی نمود [illegible] برداشت هرچه رعایای بیچاره عرض
تظلم و داد خواهی کردند و عریضه بحکومت نوشتند [illegible]
آنچه [illegible] رسید [illegible] حکومت [illegible]
رسید [illegible] جمعی از معارف و [illegible]
با خود [illegible]
[illegible] تصرف کنند [illegible] پیر شید دیوان را [illegible]
[illegible]
از دست جور و تعدی پیر شید دیوان [illegible] تظلم نمودیم از طرف [illegible] جواب
نشنیدیم [illegible]
و [illegible] حکومتی [illegible]
[illegible]
[illegible]
ناصر الملک [illegible]
ناظم الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پیر شید دیوان [illegible]
[illegible] ناصر الملک [illegible]

عاجزانه از وزیر دیوان سؤال کرد که این چه انصاف است که از هر جهت خود را بنا توقیف کنم با هم و شما باید بعد در صورت
و تضییع می‌باشید وزیر دیوان خندید و گفت قربان عیوب انتقام است برای هر کسی است کار هم نیست
کارها باید در هر شخص هر گاه از جانب اولیای دولت رخصت هم بوده سوءظنی نکند که قربان رعیت است و از
مردم امروز این طورها بعید است دیگر که خود بگوید آقای شریعتمدار تا مقام قیام باید کرد قربان لکن در یک سالی
مردم و حالت جنگجوی و بی‌ترتیبی باقی باشد پس در عهد مردم ... دیوانی که دیروز قربانی هشت هزار تومان
به هم حالا چرا یکصد و پنجاه هزار تومان رسیده است پس در حق ... هم است که در عهد مردم عموماً
وحشی و بی‌تربیت بودند و از تمدن بهره نداشتند بعد رفته رفته در پرتو خورشید معدلت شهریاری
با مایه تمدن و تربیت کم شده و صفات شرارت و خونریزی را ترک کرده و عموم
و عموم رعایا با هم ... در ... است که گماشته شده این است که ... ترقیات
و منافع دیوانی ترقی کرده و بعد از واقعه ... و اقدام وزیر ... شاهنشاه ... از ...
تمام ... که انتظام و امنیت کافی داشته و ... در ... خونریزی در خیال
شرارت و فتنه‌انگیزی بوده است ... که ... شاه ... وزیر دیوان ... وزارت را
بنا تمام ... در صحیح ... در ...
و ... در تمام ... گماشته ... شرارت ...
انتظام و امنیت ... و طرح ... برای ... کاران ...
است اگر ... دل ...
اصری قدرت ...
به ... تاریخ ...
گشت ...
...

بود تا چند روز دیگر دل و دولت ملک جم و همین سلاطین عجم خسرو انجم حشم ابوالنصر مظفرالدین شاه قاجار خلدالله
ملکه و سلطانه تحت تمکین پذیرفت از تمکین دیگر کار با نام نامی شاهنشاه دل آگاه بخشنه مظفری موسوم
ساخته ... شهر رجب المرجب یکهزار و سیصد و بیست هجری است بحمدالله تعالی با تمام رسیده
با خواست خداوند جهان آفرین در این هفته احرام بسته طوف کعبه حقایق معارف و ... عالمیان
... خواهم شد ... برحمت و توفیق بندگان حضرت قطب ... شرف ...
کل خدم آقا میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم دامت شوکته و ادعیم قدرته ... نظر ...
بگذرد و این بضاعت مزجاة ... را ...
المرء یهدی علی قدر ... و ... اگرچه در این خاتمه ...
بشکوی نموده و بعضی عبارات کرده که در طریقه تاریخ نگاری خارج است ...
با تقاضای غرض شخصی نیست و مقصود ... است ... صلاح دولت و ملت
گوید ... این گفته‌ها گر بود ناصواب ... بسوزان با آتش بشویان با آب هرگاه بنظر مرحمت
و دقت نکات ... مطالب ... ملاحظه نمایند ... از روی عدل
و انصاف بنده را تصدیق خواهند فرمود ... دیگر ... اتفاق ...
حیات باقی بود و ... بنده درگاه ...
خداوند یگانه را ستایش کنم ... با کثرت برف و شدت سرما ...
شب ... معظم یکهزار و سیصد و بیست هجری ...
... مبارک بندگان حضرت قطب ... اتابک اعظم

در ظل عنایت مشرف کرده و بعد از چندی [illegible] به موقع تشرف [illegible] عرض کردم معلوم شد [illegible] رای مبارک

بوده چون [illegible] مرحمت نفرموده قریب چهار ماه است تحمل کربت غربت و مخارج در جمعی

[illegible] و هیچ جواب [illegible] مرحمت و اشتغال خاطر مبارک آن نشدم با وجود [illegible]

مراحم والطاف کریمانه حضرت سلطنت [illegible] داشتم چون بهیچ خواهش [illegible] از [illegible]

بهیچ درمانده [illegible] از کرم او محروم یقین بنده [illegible] در این ذره بیمقدار از پرتو نور آن خورشید

ایران مدار [illegible] رها [illegible] از عدم سعادت [illegible] بخشیده و [illegible]

از حال این بیچاره آواره [illegible] پرسیده سبحان الله هر چه [illegible] ناکامی خویش از دوران [illegible])

اگر [illegible] مرحمت و اقامت وطن مالوف از برای این بنده دشوار [illegible]

و در دربار معدلت [illegible] نیز بار [illegible] و مورد مرحمت [illegible] و [illegible] مبدل گشته

چاره جز هجرت بملک خارج ندارم [illegible]

نموده با آنکه این کتاب هنوز [illegible] فهرست و غیره مرتب نشده است تقدیم حضور [illegible]

[illegible] بخط [illegible] مبارک [illegible] آزادی [illegible] حرکت داده

خود را از ورطه [illegible] به راه هجرت پیش گرفته و از طعن و شماتت بیگانه

و خویش [illegible] مردن [illegible] بهتر از آن [illegible] بگذرانی اگر از دربار معدلت [illegible] مأیوس و محروم

شوم از الطاف خفیه سلطان حقیقی [illegible] دستگیر درماندگان است قطع امید [illegible])

آنکه داند گل برون [illegible] هم تواند [illegible] / آنکه [illegible] آزادی

[illegible]

[illegible] ان الحمد لله رب العالمين [illegible]

[illegible] بر [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] حکم [illegible] حکومت [illegible]

پس از [illegible] و [illegible]

[illegible] خارج [illegible] دیوان

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] حکم [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] مرحمت [illegible]

که [illegible] حکومت [illegible] دیوان [illegible] خارج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(حرمتش بود نعمت پادشاه [illegible])

چنانچه تألیف این کتاب مستطاب در عهد [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳۲۰



